







# START





# REEL 7

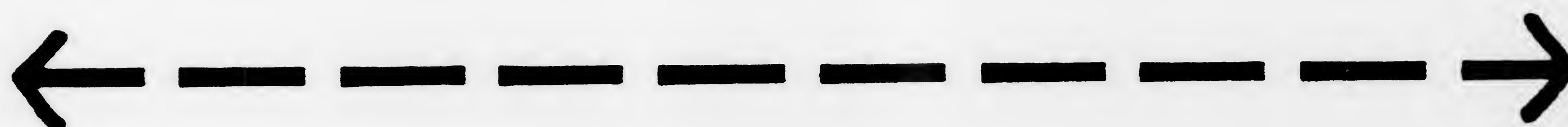
UCLA Reprographic Service





**Microfilmed 1990**

**University of California  
Reprographic Service  
Los Angeles, CA 90024-151804**



**6 inches**

**Reduction Ratio 9:1**



**National Preservation Program for  
Biomedical Literature:**

**Preservation of Persian and Arabic  
Medical Manuscripts**

**Funded in part by the  
National Library of Medicine  
and the  
University of California at Los Angeles**

**(Contract Number N01-LM-9-3534)**

**October 1989 - September 1990**



**The material on this microfilm  
is of varying quality. Portions  
of the material may illegible due to:**

**Aged paper**

**Foxed, stained, or insect  
damaged paper**

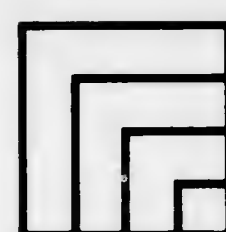
**Water damaged paper**

**Glossy paper**

**Illegible script or faded ink**

**Red and purple within the  
manuscripts may appear paler.**





**AIM**

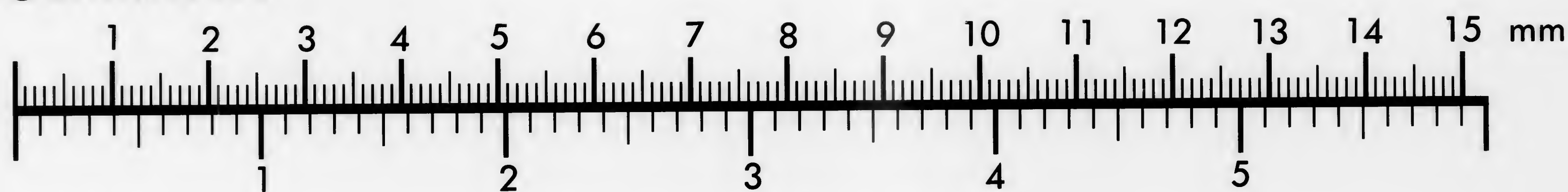
**Association for Information and Image Management**

1100 Wayne Avenue, Suite 1100  
Silver Spring, Maryland 20910

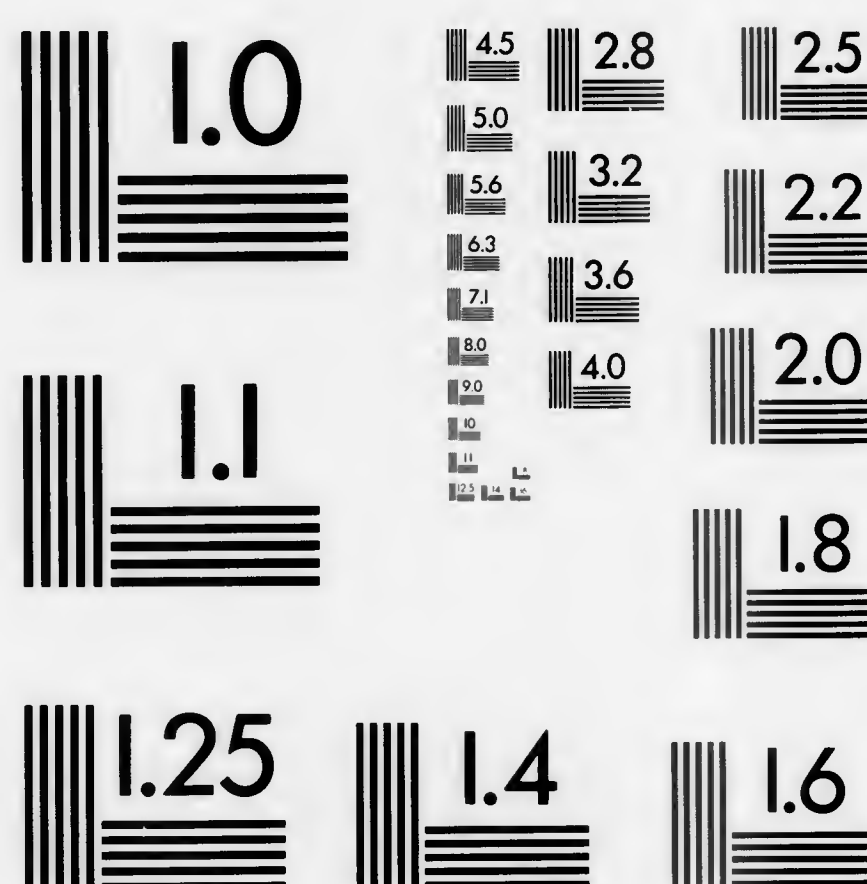
301/587-8202

**MS303-1980**

**Centimeter**



**Inches**



MANUFACTURED TO AIM STANDARDS  
BY APPLIED IMAGE, INC.



**Los Angeles,  
University of California**

**Louise M. Darling Biomedical Library**

**History and Special Collections  
Division**

**Persian Medical Manuscript Collection**

**(Shelved as Ms Collection 60)**

**For permission to publish, or obtain  
copies of microfilm, write to:**

**History and Special Collections Division  
Louise M. Darling Biomedical Library  
University of California, Los Angeles  
Los Angeles, CA 90024-1798  
U.S.A.**



\*Ms.  
coll.  
no.60  
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca.  
1100-ca. 1900.

150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.

Entire collection microfilmed as part  
of a National Library of Medicine  
preservation project: the preservation  
master negative is at NLM; the printing  
master negative is at the University of  
California's Southern Regional Library  
Facility; a positive copy is housed in  
the UCLA Biomedical Library's History  
Division.

Formerly a part of: Near Eastern  
manuscript collection, Dept. of Special  
Collections, University Library,  
University of California, Los Angeles,  
and assigned accession no. 1117.  
Transferred to the History Division  
of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M

ejf 891113

CLUHsl SEE NEXT CRD

\*Ms.  
coll.  
no.60  
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca.  
1100-ca. 1900. (Card 2)

March, 1986.

Finding aids: Annotated and indexed  
list available in library: Richter-  
Bernburg, Iutz, Persian medical  
manuscripts at the University of  
California, Los Angeles : a descriptive  
catalogue (Malibu : Undena  
Publications, 1978)

1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts,  
Medical. I. University of California,  
Los Angeles. Louise M. Darling  
Biomedical Library. History and Special  
Collections Division. II. Series: Near  
Eastern manuscript collection ; no.  
1117.

CLU-M

ejf 891113

CLUHsl



# Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 7

(Richter-Bernburg No. 137)

Author: Moḥammad Mahdī b. ʿAlī Naqī

Title: Zādo l-mosāferīn

(Richter-Bernburg No. 10)

Author: Zainoddīn Esmāʿīl  
b. al-Ḥosain al-Jorjānī

Title: Khoffī-ye ʿAlāʾī

214 fols., 176 x 105 mm





1

*undine*

*107*

*2 books*

coll. 1117  
MS 7



THE LIBRARY  
OF  
THE UNIVERSITY  
OF CALIFORNIA  
LOS ANGELES





و اما ملاحظه نمودن ماده الحوائج اول و ثانی فاروق بعدا  
 از این تقسیم است و لطیف محترم ملائکه سماوی المراضی و در  
 در لایحه و اهرام است اظهار آن در این حد که هر کس در این  
 نسبت پس از پیش ضلالت و معاصی در این صواب است  
 و سلامه عظیمه اجماع ارجح المراضی الی الطیب و حسن  
 الی الطیب چنین که بدکم گشته و بار سر کرده و گشته  
 و کجای مدانی الزامی باینه لطیف محترم مهدی این معنی  
 از طرف عینی عنهما که چون در دست روح و در اینها  
 است شرف و جلال عین مستقیم کلمات صمدی و معنوی  
 و تصدیق الخلیل بر زاهد المعبود خطبه الهی العزیز الجلیل  
 او ان معرون لعل و حدشان از وطن مالوف گران  
 و اگر اوقات را مصروف بر سر بله ان میدارد ازین  
 و ازین که در راه تربیت و در تعلیق با یکدیگر قرار  
 حجت بدین در غرض و تدبیر احقر که در حضور حضرت و است و اشخاص  
 و در این راه و در این راه و در این راه و در این راه







و بقی حرکت را اگر خود در تابستان بکرماد اگر در زمستان  
بکرماد خود را غلات دهد تا آنکه انحراف از آنها دفعه بر او دارد  
نموده تا آنکه غذا در سفر باید که غذای سبب و خوب باشد  
از آنکه نه سباده در سفر باشد و چیزی که غذای تشنگان باشد  
از عالم گوشت و تخم مرغ چیرا که تحمل سفر و تهاضعیف میکند اندک  
که بدل با تحمل حب الی واقع نمیرسد و بشه اما در تابستان آب  
باید که آب هر منزل را با خود داشته باشد باب منزل دیگر مرغ  
معممه به پوشند که دفع ضرر اختلاف آبهای این نحو میشود و همچنین  
مخرج نمودن آب با قلیع سر که در دفع ضرر است و هم چنین اگر در  
قری از خاک خالص خصوصاً از بله خود یا خود داشته باشد در هر  
با آب آن منزل بر هم اند و بعد از آنکه ته نشین شود پاشاید دفع  
مضار آن آب میشود و همچنین خوردن باز و سیر و سر که و کما یومر  
که باشد دفع مضار آبهای ناکوار و مختلف میکند و دفع ضرر آب شور  
بخالطه با سر که میشود و غیر طعم و دفع ضرر شش هر که بکشد دفع

مادر

ضرر و دفع طعم آب تلخ بخالطه قدری شکر و اگر آب غلیظ باید  
بویا شد و دفع ضرر آن بچشیدن و بخالطه ماکل و با سر که چکه  
نمک کور شد میشود اما در سر که آب و دفع ضرر عطش به آینه هر  
در طریق خوف کمی آب به باید که غذای که احوال  
کند بخورد از عالم چیزهای شور و شیرین بلکه هر غذای که بخورد  
کمتر از شتهای بخورد و آنکه آب کم مخلوط با سر که بدل آب خالص  
میتواند شد پس هر گاه آب کم باشد قلیع از از آب سر که مخلوط  
نموده پوشند که کفایت می نماید و باید در جائی که خوف آبی  
از هر چه باعث عطش میشود احتراز نماید از عالم حرکت بخت  
و سخن بسیار گفتن خصوصاً با و از بلند و غذای خارج خوردن و اما  
دفع تشنگی میکند و دفع ترش است و سیره تخم خرفه که در دفع تشنگی  
باشد و سیره تخم خرفه با اندک سرکه و در دمان و شش الی بخار  
با تر سدی یا نازدان یا قرا قروط و دفع تشنگی است و هم چنین در  
دمان بطور یا صدف یا لغزه حاض و بهار ابر هم که شش که سوزا



علاج داخل دهان شود نیز در دفع تشنگی است و بدانکه بعد از تشنگی  
 مغرط بماند که مگر آب یسرست و فته بعد سر آب شدن  
 نباشد بلکه اول بضمضه کند و دستها و پاها را در آب که از دست  
 بشوید و بعد از آن کم کم پاشد تا آنکه غشش تند ببرد و بر طرف  
 و اگر دفته بعد از غشش مغرط آب پاشد و خوف هلاکت است  
 آنرا که در سینه بسته بماند و در کمر تمام بدن را بپوشد  
 سر را از آفتاب پوشت و در درپری معده حرکت نکند و اگر لایق باشد  
 غذا کمی ببرد و بخورد و هسته ناشتا باشد مخصوصا اگر مریش  
 لاغری باشد و جوش عارضه و در آب سرد سرد بدن را بشوید و از سینه  
 در ششها آنچه بماند بخورد و اگر در پاش شود سرد سینه را بپوشد  
 که همیشه با دام چوب کند و قبل از حرکت از منزل اگر قدری  
 آرد جو بوداده را با قدری نبات یا قند یا آب سرد پاشد  
 مناسب است یا بد زطلو با آب سرد یا بیره جو هر یک باشد  
 و بعد از زول در منزل از سینه های ملوده و غذای ترش یاد  
 و ...

آنچه یافت شود میباید در منزل باید که هر جاسر لقی تر باشد  
 و روی خیمه یا سکن بطرفی که باد شمال میوزیده باشد و خیمه را در  
 هر باشد و در آب و مراکب حب المقدور در آن جوی باشد  
 و اگر در رباط فرود آید و یورسته باشد که باد شمال میوزیده باشد  
 بگردانند و در سینه است که در حج که اهتمام و زید میوم  
 باشد و بان و پنی را بدستمال که سیر و سر که آلوده باشد بسته از کجا  
 که زند و حب المقدور استشق بپوشانند و هر ساعت بضمضه آب  
 کنند و اگر آب سرد باشد مکرر پاشند و سرد سینه را بپوشند  
 تخم که دیابغشته با دام چوب نمایند و سرد سینه بپوشند و قدری با  
 و اگر قدری روغن تخم که بخورد و هسته دفع ضرر سموم میشود و طریقی  
 که قش روغن تخم که دیابغشته با دام در صداع بند کور میشود و اگر در  
 سرد پاشند با دفع است و اگر قدری با زرد و روغن بخت بند  
 و قدر از حرکت پاشند است و دفع ضرر سموم میشود و اگر در طریقی  
 برای سینه را قند از زدن است با کشتن و عسلش تیر کشته



حرارت و بدبوئی هواست و سایر علل مانع که مسخرین از هوا  
سستی به تجربه معلوم نموده اند باید که اگر از راه راه را  
کردند و دمان و پستی را به بندند و سیر را کوپنده بپر که آلوده  
در پیش بینی ندارند و اگر آب نزدیک باشد خود را در آن  
یا اگر بر روی زمین برود و بخواهند تا آنکه آن بگذرد و اگر هوای مذکور  
بدماغ برسد و حال متغیر شود و کرب و اضطراب قلب و عیش  
عادت شود اگر تریاق فاروق حاضر باشد بعد از نیم تنه ای  
جدوار با فاد و هر صندلی فرو برد و قدری ببرد و سر که با کافور بخورد و گاه  
و صندل بخیل بود و بر سینه و پنی مالده و دود سرد پاشد و با  
سرد خود رود و روغن تخم کدو به پنی بچکاند و باها و دستهار را با آب  
سرد که از در مکان حک مقام کند و غذای خشک و میوه های  
رب و غذای ترش بخورد تا بحال باید و تا به سردی هوا  
برفت در سر باید که قدر از حرکت از منزل غذای حار قند شها  
بخورد و بعد از آنکه حرارت غذا در بدن منتهی شد حرکت کند

پنی در میان

و پنی و دمان را بسته دارد و اگر در طی مسافت سر باشد کند  
قدری ایفون فرو برد و اگر قدر از حرکت غذا ای که کزد و سرد پاز  
یا سیر و روغن داشته باشد بخورد دفع ضرر سرما میشود یا آنکه قدر از حرکت  
قدری غسل را شربت کرده با اندک فلفل پاشد و سیر دفع  
ضرر سرما میشود اما بعد از آنکه در آن منزل باید که دفعه نزدیک  
رود بلکه تاول هوای یور ته یا خیمه که فرو آمده گرم کند و بعد از  
سکون شدت سرما نزدیک آتش برود و خود را بپوشاند و دست  
و پا را با آب گرم بگذارد و در زیر جاجها پسر خواب کند تا کمال  
آید و در هوای سرد باید که زول در مکانهای کوه و دریا و جاجها  
و اگر در خیمه باشد بر جنوب و شرق و جیمها نزدیک بهم و مرکب  
و چهار پایان نزدیک یکدیگر باشند اما در خیمه و جیمها و در  
آنست که پارچه سیاهی با خود داشته باشد که لظ با و بپوشد باشد  
و اگر قاشق که از دم آب سیاه می بافتد و مانع دیدن است  
با خود داشته باشد و در طی مسافت در برف بر روی بکشت و چشم را



پنج فرزند برسد و هر سه سبک چشم کشیدن تر نافع ضرر بر دست  
 نماید پیروچ و کوشش چشم که باعث بار سرد چشم بهر سه باید  
 که گاه کندم را بچو شاند و سرد چشم را به بخار آن بدارند که با  
 می آید و سرد چشم را گرم بچو شاند و حب المعده در سرد حرکت  
 نکند تا چشم کمال آید و اگر در چشم بهر سه معالجه بخو که مدکور  
 خواهد شد بکند اما بهر سه طبع با و در سردی و سردی باید که با بار  
 قدر از نواد شدن از منزل بروغن جاری شود و روغن زیتون با روغن  
 منکر که و بار روغن با و ام تلخ بار روغن و بنه که احسن چرب کنند  
 و ما بین انگشته ها و تمام پارا به چشم نرمی به چنند و جوراب می  
 پوشند و در موزه کنند و اگر روغنهای مذکوره باشد تعطر آن  
 آلوده کنند و دیگر حب المعده در که نوزاد موزه تر شود و بعد از آنکه  
 تر شود اگر نتوانند آنچه از موزه و جوراب تر شد به شد تبدیل کنند  
 و هر گاه در طی مسافت شدت سرما اثر کند قدری مسافت را بجا  
 طی کنند و با بار از جوراب برونی کرده قدری ببالند و باز براه  
 آید

افشد اما بهر آنچه را که سرما برده باشد همین که اثر برود  
 سرما ظاهر شد علامتش آنست که حش عضو کم شود و رنگش تغییر  
 و وزن کم کند و بر روی پوستش عروق را به تبدیل نمایند و در میان آب  
 گرم کدازند یا آنکه شلغم با قمریت یا بوننه با تخم شبلیله یا زردک یا کشته  
 گرم خرد نمایند و کمر در پیشش بدارند یا آنکه طرآن ببالند اگر عروق  
 سرد بپزی با سیاهی کرده باشد باید که آن موضع را شمع زنند و در  
 آب گرم بکدازند تا خون سرد دفع شود پس کل از سیاهی ماسه که طرآن  
 کنند و اگر عروق سیاه و فاسد شده باشد و نزدیک با فادن بکشند  
 باشد باید که برک کلم و برک خلیج را با بار روغن کاه و بچه ضاد نمایند  
 تا گوشتهای فاسد شده بپزد و با آنکه برک خلیج و بخاری را با بار روغن  
 بچه ضاد نمایند تا گوشتهای فاسد بپزد و اگر بعد از این ضاد گوشتهای  
 فاسد بخودی خود بپزد جراح صاحب و قوه باید که گوشتهای فاسد  
 قطع کند که مبادا اسرایت کند فاد آن گوشتهای صحیح برسد و بعد از  
 رفع گوشتهای فاسد بهر سه سیاه که فاد آن استعمال نمایند

بچه ضاد  
 بچه ضاد



مردار سنگ چهل پنج شغال افش رومی بازده شغال عکس  
 چهار شغال روغن زیتون نو و شغال موم پست شغال اجزارا  
 با هم بکند از دود مردار سنگ نرم صلابه کرده با هم مخلوط کنند  
 در آن وقت که این صوابا بعد از آنکه چند روز مرهم سیاه  
 استعمال کرده باشند استعمال نمایند مردار سنگ ده شغال نرم  
 صلابه کرده با موم ده شغال روغن زیتون پست شغال سرکه شغال  
 مرهم سازند و بعد از استعمال این مرهم در آن صفت که صفت آن  
 در کتب حکما مذکور خواهد شد خصوصا اگر قدری مردار سنگ از آن  
 نموده استعمال کنند و با الجمله هر یک از این مرهمها که مذکور شد  
 استعمال اولیه است و هر یک که درین جهت است و همه  
 اجزای آن نافع است و کثرت میرود و اندوخته را برودنی  
 اصلاح میکند و معروفست بر مرهم تابستانه و صوابا  
 هر یک در شغال دم الاغین از زودت جبر تر گذارند  
 در شغال روغن گل رخ و اگر باشد روغن بادام ماروغن  
 کفتر

مردار سنگ چهل پنج شغال

آتش

عنه

کچده شغال مرهم نموده استعمال کنند و بدانکه در محل را که مرما  
 بر دهر سال در سردی بود مرهم بکند و دوج بهر ساند نفع کلان از کذا  
 بدان خصوص ما برده کمر طلا بکشد در وقتی که درم دوج خود کوفه  
 باشد رفع میشود و دیگر عود بکند و باید که مسافر  
 در باقرا راوار شدن کشتی چند روز غذا کم میل کند و در روز اول  
 سوای کشتی باب در با نظر نکند و رب بهر پاسب یا انار بار پاسب  
 با خود داشته باشد که مداومت بخوردن آنها و آشپها و شش مثل  
 آتش سماق و نارودان یکپوده باشد و اگر معده ایشان قوی شود  
 مانع نشود که از دود که معده از اخلاط رده پاک شود و بعد از آن  
 ربوب و آشپهای مذکوره میل نماید طریق ساختن این ربوب  
 در بعضی مذکور میشود اما در بعضی از کتب از دود و جبهه که در  
 زیر پشم پوشیده میشود و اگر کان باشد منع تولد شیش میکند و اگر  
 چوبه را تاب دهنی و جی بکشد و در ریحانی مالند و در کردن  
 آویزند شیش را بکشد و دیگر تولد نمیشود و اگر بهر مارا بدود شیش

نکاد شغال



ص عبارت است از  
بافتلای مضر  
در شش بلند دارند و پوشند یا آنکه برک خرز هر را بگویند بایک غنچه  
مثل روغن بادام مخلوط نمایند و بر بدن بمالند مانع تولد شیش  
بشود و مالیدن آب تنک در حمام بدن مانع تولد شیش و همچنین  
التهاب که در اثر آفتاب سیاه شود و شتر که زن است که در حین  
حرکت کتیر او نشسته و صغیر و لحاب به دانه و لحاب نیز  
قطونا مجموع با بعضی از آنها را با سفید خم مرغ بصورت بمالند  
و بعد از فرو آمدن نمک ل بگویند اما نه بر رفع آن هر گاه  
حادث شده باشد آن است که پیر مرغ را با موم بکند از دانه و باز  
نحوه بصورت بمالند و آب گرم بگویند اما نه بر رفع آن  
و اما از موزه آنست که باین که اثر ریش شدن ظاهر شود  
و علامتش مورش و سرخی آن مخصوص است او را باید که کت تاب  
بپار سرد با لحاب کرده ترکند در مخصوص مکرر بمالند تا آنکه نورش  
و حدت درویشند پس سردار رسک را با لحاب و اگر باشد تاب  
بمالند و مالند اما ثغافات که از موزه و کفش دریا  
که آنها را

که آنها را با عاریسی مایل گویند باید که آنها را با عاریسی  
بعد از آن مازور با آب سرد بپزند و بمالند یا کلمار را  
زخم گویند و بر و پاشند اما نه بر رفع آن است  
که با حشلاف هو اما و آنها و کرد و بخار از برای مسافر اتفاق  
می افتد باید که اول از چرک خوب پاک کنند و با عی در  
آب گرم بکند از آن بعد از آن کتیر از اشل غار سبیده بر او  
پاشند و از کرد و چرک شدن می فطت نمایند و اگر آن  
نمود پیر بزرگ از دانه و مازو و شل غار سبیده با و مخلوط نمایند  
و گرم کرده میان تر کیده با از آن پر کنند و هر گاه نه منسج در  
زخم سبیده با روغن بزرگ بچوشند تا یک غلیظ شود  
و گرم در میان تر کیده با بچکانند اما نه بر رفع آن  
یا بپزند و صدمه بصورتی رسیدن مثل لکه چها یا بایان با صدمه  
تنک و چوب و امثال آن مد آنکه اگر یک از این آفات  
بعضی تر یعنی مثل سر و پستی گاه و چپه رسیده باشد یا آنکه نه بصورتی که



رسیده باشد شدت باشد فصد باید کرده که شود بدن پس آن  
 عضو موقوف کند و فصد عظم تر نشود پس آن موضع را باین آید  
 ضامن نماید ماش نقش کل ازین آفاق صبر و قو طری با آب برک  
 مورد و اگر موضع صدمه ورم کرده باشد کل سرخ عدس نقش کل از  
 شباف مایش عدس سرخ فو قل مالاب ضامن نماید و اگر این  
 آذوبه یافت نشود بهر حال برک مورد را بارزده تخم سرخ ضامن نماید  
 بلخ چغندر بارزده تخم سرخ یا زرد بزر و صبر و قو طری و سرکی بارزده تخم سرخ  
 یا یکی از اینها را بارزده تخم سرخ و اگر کوچک باشد زرده تخم سرخ  
 و ماش نقش کل اگر یک ازین دو به شدت یافت نشود هم خوب است و ضامن  
 برک مرد بسیار نفع است و اگر یافت نشود قدری موی یا سده در  
 رند و بر عضو موقوف نیز طلایه نماید و غذا آتش برنج با آتش عدس  
 و بهی ماش و آتش بادام بیل نماید و اگر آب هم رسیده باشد از خوا  
 آخر از نمایند و بهر حال از ترشها دامت و در فصد و آب سرد بکن  
 کند و حضور از او ای سردی یافت نمایند و حاکم گرم را در کت کرده

بر عضو موقوف بر بندند و حب المعدود ترک حرکت کنند تا تمام  
 اصلاح آید و اگر بعد ازین ندای پر و ج باقی باشد زرد را گرم کنند  
 و بر کرباسی بکشند و بر آن بچسبند که تمام اصلاح می آید  
 تا آنکه بهر جراحت که از آلات خارجه مثل کارد و شمشیر و  
 آهن بیدن واقع شده باشد این مرهم است که مجرب است  
 و از اسرار است و جراحت را زرد و تخم و چاق میکند و حاجت برنج  
 و ای دیگر کت روغن چرب است شغال زرده تخم سرخ عدس  
 سرد را سکنج شغال دم الاغ و سکنج شغال دو جزو را نرم گویند  
 بار و روغن زرده تخم سرخ و هر دو مخلوط است حال نمایند و ای دیگر که سهل است  
 و از اسرار است و در کت طبع مذکور است برک در حث بنجد را جرا  
 ضامن نماید که جراحت را به چرک می آورد پاک میکند و تخم میکند  
 و بهی تخم چغندر نیت و مکر بهر رسیده و اگر برک تازه نباشد  
 حاکم شده آن نیز مؤثر است و اگر سرخ ضامن آب  
 گرم آنست که پیش از آنکه بر عضو آید که کذ سفید تخم سرخ بر او بمالد یا روغن گرم



و نه را تا بپنج و برف سرد کنند و برود وضع کنند یا آنکه در آب بپزند  
 یا بعد از این که تخمها را نمائند یا آنکه کل از می و سر که آب طلایه نمایند  
 یا آنکه بعد از آب قلع و سر در اسک با سر که بالند یا بعد از آب قلع کل  
 از می و بعد از تخم مرغ بالند و اگر آنکه کرد و مخرج شد و وجع و درشت  
 زیاده دارد اگر با می باشد ضد کنند و از خوردن شیرینی و روغن  
 اجتناب کنند هر چه عذاب که هست آن این است استعمال نمایند  
 بعد از آب قلع موم کافوری از هر یک در مقدار روغن کل سرخ نکند  
 و اگر باشد روغن بادام شیرین موم را در روغن بکشد از آنکه بعد از  
 زخم گویند و احاطه نمایند و استعمال کنند هر چه که در روغن موم  
 و در روغن تخم مرغ است و بهترین در مهبات در پنجاب آنکه  
 در میان آب بعد از که بر روی آنک بایستد بکشد از آنکه خوب  
 زنده و چون نه نشین شود و راحت که نشین آن آب را بپزند  
 و بعد از آب کنند و باز بر آید و بعد از آن راحت باز کنند  
 و بعد از آنکه پس آن آنک را حلق کنند و مار و می که

باید که در روغن موم

باشد یا روغن بادام شیرین مخلوط نموده استعمال نمایند و اگر موم  
 کافوری درین سر هم نیز اضافه نمایند شاید و اگر سر در اسک را در  
 صلابه کرده با پیله برشته استعمال نمایند با قلع و محلولت نهایت  
 استعمال سر در اسک در صورت جابریت زیرا که اثرهای  
 از آن در جلد مدینه نمایند و بایستد که زایل نشود اما در خشکی  
 و سقر هرگاه در حرکت بسیار رطوبت پاچه حسته شود و اگر  
 قادر باشد بر حرکت مایه های پارا بر روغن که بهتر است چرب  
 کردن و دفع آن بکشد و در هوای گرم یا باران یا از آب سرد  
 که آتش و شش و در هوای سرد آب گرم با قلع است و در آنکه  
 بکشد که بعد از آن بهر قدر که خواهد حرکت بتوانند کرد  
 و بعد از آنکه در کوب هر چند خارج از موضع این را مالند  
 است چون ما در اضرار می شود و در کوشش لازم است بدانند  
 و اگر بعد از آنکه از حرکت و امانده شد و دیگر قوت برقرار  
 باشد باشد صدای افون که آتش کفالت است با یک قطعه

باید که در روغن موم



کرد که توانا در قمار بهم رسد و ساقط سپار طری می نماید  
 و این مذکور از اسرار مکتوب است و در نشانی آن ساقط از طری است  
 طلب در معالجه صغیر <sup>چند از بعضی امراض که بدون سختی</sup>  
 بطیب تر آن معالجه کرد معالجه صغیر هرگاه از اسباب  
 سخن خارجیه از بدن العاق افاده باشد مثل نشستن باراه  
 رخت در آفتاب یا نزد یک شمشیر معام کردن باد و یا غذای  
 گرم یا لقوه یا با الفعل خوردن یا در حمام بسیار ماندن و با سکه آنچه  
 از خارج سب حرارت را باید بر حرارت بدن شود و با سکه  
 استساده و دماغ و اعصابی سب معام کرد و وجود یک از آنها  
 بد کوره یا تقدم یک از آنها و حرارت استساده و دماغ  
 و سکه و معام کردن گوش و شمع با فاش معام از استعمال سرد  
 با الفعل یا با لقوه و عدم یکنی در سرد معام ال در سایر حالات  
 بدن و علاج آن بوییدن صندل و کل بخت و کل بخت و کل بخت  
 و استنشاق بخلاب و بوییدن سرکه و کلاب و مالیدن روغن

کل سرخ با سرکه بر سر روغن تخم که و در روغن بخت با دام و روغن  
 تخم کاه و روغن تخم تخم تخم و مالیدن تخم کاسنی کوبیده  
 با کلاب و لخته از کلاب و سرکه و صندلین و آب کشیده و آب  
 خیار و کافور و صندل تراشیده کدو و خیار و مالیدن سسته پخته  
 رز و آب با کلاب کوبیده و مالیدن قرص مثلث با آب کشیده  
 و مالیدن پاهای پانویه با آب کرم کردن و آتش میدن آب  
 انارین و آب ریاس و آب جوز و آب آلوچه و بنظر قطره  
 با عرق پند با عرق کاسنی با عرق بخت و مالیدن کافور و مالیدن  
 حشک را حشک بنده و صاف نموده با شیر حشک یا شیر حشک  
 یا دوغ سرکه کوبیده هر یک از این را دو سه بار در سرکه مذکور که کف  
 شود و غذا را از کلاب و صندل و صندل و صندل و صندل و صندل  
 و از صندل کاه و صندل و صندل و صندل و صندل و صندل و صندل  
 و صندل و صندل و صندل و صندل و صندل و صندل و صندل و صندل  
 و صندل و صندل و صندل و صندل و صندل و صندل و صندل و صندل



در هر سال هر یک از غنیه مذکوره که یافت شود و طریقی است  
 در این آفت که روغن کچد بر ورق کل تازه بسیار بکشد تا بپزد  
 در آفت که از اندر طریقی که پیش روغن تخم کدو و تخم شش و بادام  
 و امثال اینها آفت که هر یک از آنها را بگویند و اندک آب گرم  
 بر دپاشند و بقیه از روغن پیرون آید و روغن بقیه بادام  
 که بادام مغشور را با کل بقیه تازه در کسب کرده کمر بماند و بعد از آن  
 بطریقی مذکور روغن بکشد در صفت قوی است این است که بخران  
 افون تر که بزرگ اینچ پوسیده <sup>لغای</sup> لجاج ابرو را بگویند با آب کاه  
 بخون کرده و صهای شلش بزنند که با دصهای دیگر بشود  
 و بپزند نش آمان باشد و اگر بکسب صداع برود تا باشد  
 که از خارج رسیده باشد مثل بوی سردی یا خوردن دوا یا عذای  
 نمره و علامت آن لغتم یک از اباب مذکوره است و کدورت  
 حواس و بسل و جگر و سکون در در استعمال منجات و بپاشد  
 که باین نوع از صداع نزله باشد یا آنکه بعد از آن نزله سرد  
 علاج

در هر سال هر یک از غنیه مذکوره که یافت شود و طریقی است  
 در این آفت که روغن کچد بر ورق کل تازه بسیار بکشد تا بپزد  
 در آفت که از اندر طریقی که پیش روغن تخم کدو و تخم شش و بادام  
 و امثال اینها آفت که هر یک از آنها را بگویند و اندک آب گرم  
 بر دپاشند و بقیه از روغن پیرون آید و روغن بقیه بادام  
 که بادام مغشور را با کل بقیه تازه در کسب کرده کمر بماند و بعد از آن  
 بطریقی مذکور روغن بکشد در صفت قوی است این است که بخران  
 افون تر که بزرگ اینچ پوسیده لغای لجاج ابرو را بگویند با آب کاه  
 بخون کرده و صهای شلش بزنند که با دصهای دیگر بشود  
 و بپزند نش آمان باشد و اگر بکسب صداع برود تا باشد  
 که از خارج رسیده باشد مثل بوی سردی یا خوردن دوا یا عذای  
 نمره و علامت آن لغتم یک از اباب مذکوره است و کدورت  
 حواس و بسل و جگر و سکون در در استعمال منجات و بپاشد  
 که باین نوع از صداع نزله باشد یا آنکه بعد از آن نزله سرد

علاج آفت که بسبب کسب یا سیاه شمه یا کسب یا کسب  
 یا خاکستر اکرم کرده در کسب کرده بر سر نهند و با بون و در کسب  
 و کل الملک و کل سرخ و اسطوخودوس و بعضی از آنها با جگر  
 جوش بپزد و سر را به بخار آنها بزنند بپزند و شکر و غیره با آب  
 و غذا کم میل نماید و قیحه کور با آب بادار چینی و بیل و زیره میل نمایند  
 و اگر بوی سرد و آب سرد و است و ترشها احتراز نمایند  
 و اگر بکسب صداع غلبه خون باشد و علامت آن سرخ چشمها  
 و رخسار و زبان است و بسبب کسب و جگر که گاهی جنده سرد و بیل کجاست  
 و ری که گاهی بدن و سرخی و غلظت بول و آمدن خون از این  
 دندانها با بوی سرد و خاریدن جایگاه ضد و حجامت و تریخی  
 طعم دمان و جلوه کردن چرمهای سرخ در پیش چشم بپاشد که در  
 خارج وجود داشته باشد و در خواب چرمهای سرخ بسیار در بدن  
 علاج ضد قیال است با جی مت پین لکشین دازد و اما بعد از آن  
 که در نوع اول صداع مذکور شد بیل نمودن و بعد از ضد این



پلین را میل نمودن عذاب سپستان از هر یک ده دانه آلودگی  
 پت دانه تر سندی ده شغال شیر خشت تر چپن از هر یک ده شغال  
 و پوت هلیله زرد سه شغال و اگر احتیاج بکر از پلین باشد بگوید  
 فاصله باز بین پلین را میل نمایند و اگر سبب صداع بخود صفرا باشد  
 مجموع آن علامت است که در نوع اول صداع مذکور شد و ای  
 اعتدال در بسیار احوال بدن باز روی چشمها و صورت و لثی  
 و زبان و لثاب و خشت زبان و پچاپ و پاشتهای ورود  
 در قوت بول و تجل چربی زرد و سفید و در خواب و بدن زرد  
 و صبحها و کتس علاج مجموع آنچه در نوع اول صداع مذکور شد و این  
 پلین خوردن عذاب سپستان از هر یک ده دانه پنج لانی شاه  
 تخم کامو از هر یک ده شغال تخم کبوتر کبک شیر خشت یا تر چپن  
 از هر یک ده شغال و بوج شیر خشت و تر چپن شربت بنفشه  
 یا نیلوفرا از هر یک چهار شغال میتوان داخل نمود و طریقی است  
 و بگوید پلین شیر استن است که کل هر یک از آنها را جوش بده صاف نماید  
 و با آب درازد

و با سه وزن آن شکر صاف کرده بخواهم آوردند و روز بعد این  
 سهیل را میل نمایند کل بنفشه کل نیلوفرا شیر خشت یا تر چپن  
 عنب الثعلب از هر یک ده شغال عذاب سپستان از هر یک ده  
 دانه آلودگی باز را پت دانه پوت هلیله زرد سه شغال  
 جوش بده صاف نموده با شیر خشت و تر چپن و فلو س خیار  
 چپن از هر یک ده شغال در روغن بادام شیرین یک شغال میل نمایند  
 و اگر از یک سهیل رفع نشود همان پلین اول را روز بعد  
 باز سهیل را تا قطع ماده شود و با هر یک از انواع مذکور صداع  
 که بت باشد ترک حیوانی را لازم دانند و اگر سبب صداع غلبه  
 بلغم باشد عکاش سکنی بدست و سیل و جع به پیش سرخشت  
 و جع و بعدی رنگ رخسار و پر آبی و زبان و عدم تسکین و ک  
 و بعدی و غلظت بول و بسیاری خواب و تجل چربی بای بعد  
 و در خواب و بدن چربی بای بعد و آبها و نه با باران و برف  
 و یخ و سکن شدن اعضا خصوصاً زبان در خواب عکاش خورد



کشفه آقا پست بقدر چهار شغال باهوت شغال یکسپهر روز  
 چهارم آخر شب سه شغال اطراف صغیر باهوت شغال ایا ج فقر  
 با در شب چهارم بقدر سه شغال حب شیار خورند و از غصه آن  
 اندک آب گرم بنوشند و اگر یک سهیل رفع شود باز  
 در روز در میان ایا ج یا حب شیار بدستور میل نمایند تا دفع  
 علت شده صحت حاصل شود و غذا در روز سهیل بخورد آب  
 و در سایر ایام نان و سبزی با لک باقیمه شود یا با دانه چربی زرد  
 میل نمایند حب شیار این است صبر بقدری ده شغال تربد  
 بهشت شغال پست علیه روز پنج شغال بقدر سه شغال و نیم صعلک  
 و در ق کل رخ از هر یک ده شغال رخوان نیم شغال ابرار از دم  
 کو بد حب سازند و این حب را حب الدرب نیز گویند و در آن  
 صداع مانع است و اگر شقیه به پنجه در نه های بلغمی مذکور خواهد  
 کنند هم شاید و باقی علاج صداع بلغمی پنجه است که در نوع هم  
 صداع مذکور شد و اگر سب صداع غلبه بود با شغلش نیز  
 اندک

رنگ رخا راست و بسیاری فکر و هشت و خوف پس ظاهر  
 و چو ای و خشک دمان و تحیل صبرهای نیره و سیاه و در خواب  
 چهرهای سیاه و چوب و رسیدن در خواب عکاش پنجه است  
 که در صداع بلغمی مذکور شد و اگر باین علاج دفع نشود عکاش غلبه  
 بدن و دماغ است از ماده سوداوی و بعد از آن اصلاح مزاج و طری  
 این نحو نیست که در ضعف قلب مصلحا مذکور خواهد شد یا بدستور که  
 در شب ربع مذکور است صابون نماید جمعی کثیر که بتلایه صداع غلبه  
 نرسن بودند و اگر آنها سوداوی بود و در طبایع انواع معالجات کرده  
 و مانع شده بود فقیر بدست بخون حب ایضا که در ربع مذکور  
 میشود علاج کردم چنانچه بقدر خودی میدادم تا دفع علت شده بعد از  
 آنکه ایمن از خود شد مذکور کرد و در صداع بلغمی بعد از پنجه  
 که مذکور شد اگر غلبه از او باشد شربت الطود و دس مانع است  
 باین طریق که روز اول پنج شغال و ده شغال و نیم شغال و نیم شغال  
 شغال و بعد از آنکه روزی بهشت شغال از او را با بیره تخم کانی



و بادبان از هر یک یک مثقال بزنند یا آنکه با عرق پدید مشک و کلا  
 با لیا صفت با عرق کاه و زبان بزنند تا که از ده روز و اگر پیش از ده روز  
 روز هم میل نمایند تا بداند طریق را حق شربت الطوحه و دوس این است  
 الطوحه دوس ده مثقال بود طب بادبان پنج بادبان کاه و زبان اصل  
 دوس پسیاوشان از هر یک پنج مثقال پوست پنج کفلس تخم کرم  
 تخم خطمی کل نقشه کل سرخ از هر یک سه مثقال موی مرغی پسته  
 از هر یک سی دانه اجزاء اینچنانند و بگوشتانند و صاف نمایند و در  
 شغال نکوحاف یا فند سفید بگوام آردند و اگر بعد از شش روز در  
 شربت الطوحه دوس اینچ فند سیار یا یکی از سه هله که از هر  
 طبعی نه که خواهد شد هر یک را بهمان دستور که در میل نمایند هم شد  
 و اگر بید صدام بجازات صده باشد و عکاشش آنت که شد  
 و ضعف صدام بابع حال صده است اگر قوتهای صده و بر حال خود است  
 صدام تخف دارد و اگر ضعف در صدام یا قوتهای صده است  
 بنماید و با الحله هر گاه ناخوشی در صده است صدام هم رسد باشد  
 ۱۱ ماه اول کوه

و هر گاه حال صده بر مجرای طبعی است ساکن باشد علاج آن خوردن  
 اطر اعلی صفت بعد از شغال در آخر شب و خوردن آله در ده  
 با نیشتر با صطک بحب هر نراج و اگر با ضمه بسیار ضعیف باشد بعد  
 یک مثقال نوشد و روی بپزدی بر روی غذا میل نمایند و سر اعات  
 حال صده نمایند و اگر خلط غلیظی در صده باشد بعد از شغال و نیم لایه  
 فند را با شغال اطر اعلی صفت میل نمایند و اگر محتاج بکوه شود یک روز  
 در میان بهمان دستور میل نمایند و طریق را حق اطر اعلی صفت این است  
 پوست ایلک از پوست ایلک کابی پوست ایلک آله فند ایلک سیار اجزاء  
 برابر گویند و روغن بادام شیرین با روغن چرب کرده با هم جمع و عمل  
 کرده بگوام آردند و بزنند و شغال را طریقی را حق شربت الطوحه که در پیش  
 صدام چون سرخ که ورق لعل سرخ شش مثقال صده کوفه پنج مثقال  
 فند اعلی صطک اسارون سنبل الطیب دار چینی از هر یک سه مثقال فاقه  
 صند و کبار رزب بسیار صده بود و اقره زعفران از هر یک سه مثقال  
 آله فند شغال فند و عمل از هر یک شش مثقال آله در شیر کاه و پخته



و آب بکوشند تا بچشمه شود پس از پشت غزال پرودن کنند  
و قد غسل را بگویم آورند و او به را کوفه و بچشمه با آنکه مخلوط نموده  
با هم بپزند تا طریقی ابراج <sup>از این است</sup> و در این سینه دار چینی بسط لطیف  
محدود بان اسارون از غزالان از هر یک یک مثقال صبر و عطر می شود  
مثقال اجزاء را بگویند و با هم مخلوط سازند این است آنچه در کتاب  
انواع صداع بیان می توان نمود و دیگر انواع را در جوع بطیب است  
در باب نهم و نهم که عبارت است از فرو آمدن فصول  
رطبه و مانع از راه بینی یا حلق یا ریه کش آن فصول با معنای مجاوره شلیمه  
و کوش و چشم و غیر اینها اگر سب آن یک از اسباب سخته حاجت است  
از عالم نشستن در آفتاب یا نزدیک آتش یا غیر اینها از آنچه در نوع اول  
صداع مذکور شد علامتش مقدم یک از اسباب مذکور است و حاشا و کوش  
اندرون بینی و حدت و رقت آنچه بسلان نماید و سرخی چشمها و دیار  
علاماتی که در نوع اول صداع مذکور شد علاج اگر علامات بخون باشد  
چون که در صداع و موی مذکور شد فحال بکنند با حجت بر این است  
و الله اعلم

علامات فیه صداع باشد چنانکه در صداع صداعی مذکور شد در روز  
اول این بلین را بپزند غاب پستان از هر یک ده دانه بپزند  
در مثقال شیره تخم کاه و در مثقال شیره تخم کشمش یک مثقال خاکشیر یک مثقال  
شربت بخت شیره مثقال و اگر همین منبج را در دوی بپزند بپزند  
نافع است و ناسه روز از چوب پاپونیز و شیمی و شیمی و آب سرد و صبر از آن  
و اگر تب باشد از خوردن گوشت هم صبر از آن نماید و غذا آتش کند  
با پستی ماست و چلو و زرده تخم مرغ میل نمایند و اگر ماده زیاده باشد  
سهوا از غشیه بگویند و غلبه بخاری بخ لاسنی شامه از هر یک  
در مثقال غاب پستان از هر یک ده دانه و تخمین شربت از هر یک  
بخت مثقال غلبه سحر چیره مثقال روغن بادام یک مثقال میل نمایند  
و از چهارم شربت خشمی شربت صاحب زله با حب لثا با افون میل نمایند  
و شربت خشمی شربت که صد دانه خشمی شربت با پوت و تخم را باب بادلان  
چنانکه در بعد از روز بخورند و عاف نمایند با فیه بچاه در دم و هوا  
آورند و سبب که در حشر است و شسته مع عطر پاپونیز تخم خشمی شربت







از هر یک ده دانه آلودی بخارانیست وانه پوست مله زرد شغال  
 بر خشت تر چمن از هر یک ده شغال و اگر محتاج بکرا و ملین شدن  
 کرا و ملین نماید و هر یک شب نه کشت در وقت خواب سه شغال افکند  
 صغیر بخار بر دوز غذا ناشن و عسل و پنبه ناشن و چلا و باز ده تخم مرغ  
 تا وقتی که در دم و جگر سکون تمام پیدا کند و در اندام صندل سرخ کوش  
 در بندی صحنه که افون با آب غلظت و آب کشیده سرخ کوش  
 و آب بخار هر یک که باشد و در چشمها بخوریکه با دوزن چشم زرد دانه  
 و مالیدن دوزن که خیر از دوزن مبارک نام کرده ام آب کشیده  
 بدوز چشم مناسب و محرم است و خیر لپاری از زرد دانه که چند اشک  
 نهشته مالیدن این دوزن بدوز چشم بدون معالجه دیگر علاج کرده ام  
 صفت آن این است صبر زرد افاق صحنه که شفاف باشد و عسل  
 از هر یک پنج شغال کل از می افون صندل سرخ مله زرد از هر یک شغال  
 ریون و چینی فلفل تر که کافور و رقی کل سرخ از هر یک ده شغال  
 یک شغال اجزاء از زرد کوبیده با آب کشیده دوزن یا زرد و بعد از نیم

مالیدن از دانه

حصصی

با این ادویه صبر تو طری تر که زعفران اخافه نماید و زرد و تخم مرغ  
 شبها بر پشت چشم صاف نماید و چیری با دوزن چشم داخل نماید  
 که عیده تخم مرغ و بعد از آن دانه و با زرد قطره را با یکدیگر بریزند و صاف آنرا  
 در چشم کرا و چکانند و اگر شیر و حشر بهم رسد شبها با عیده تخم مرغ  
 بعد از آن در چشم چکانند و بعد از چهارم بعد از آن جاری نشود که  
 در عوف چشم کوبیده هر سه نیم کوبیده شسته مجموع را بکوشانند و صاف  
 نمایند و با عیده تخم مرغ در شیشه کرده بر هم زنند و نیم گرم در چشم چکانند  
 که در سنگین و جع محرم است و اگر وجع شدید باشد شفاف این  
 افون را با عیده تخم مرغ و شیر و حشر اگر باشد یا زرد و چشم چکانند  
 و طری صحنه شفاف این عید اب قطع است شغال صحنه و عسل  
 افون کثیر از هر یک یک شغال اجزاء از زرد کوبیده با عیده تخم مرغ  
 قیل نموده بهر انداز که خواهد با معراض قطع نمایند و بعد از سکون  
 و کم شدن سرخی این دوزن را استعمال نمایند از دوزن چشم و عسل  
 بزرد قطره اجزاء وی و بعضی بدل بزرد قطره مادر زرد دانه با عیده



میکنند و این در روز دوزخ و این در روز چهارم و در روزی بعد میماند  
 طریقی است که چنانست که قدری از روز ابد و امکشت ابهام و سبب  
 بکشد و بکلیها باشد و چشم را بر هم گذارند بعد از آنکه آب آمدن کام  
 چشمها را بکشند و اگر سبب رمد صغیر باشد علائقش آن است  
 که در مردم سرخی و آمدن چرک و ریختن آب کثرت و درد و تور  
 و التهاب بیشتر و سایر علامات غلبه صفرا باشد که در صدا و صفرا  
 مذکور شد موجود است علاج همان چهره است که در رمد دومی مذکور شد  
 غیر اینکه در دومی صفرا در از جانب مخالف میکنند و در صفراوی از طرف  
 وجه زیرا که در دومی غالباً محتاج بعقد دیگر میشوند و آن در دم از جانب  
 وجه باید کرد و در صفراوی یک صفرا یافت و اصحاب شام بدست  
 در صفراوی بیشتر و در جمیع اصحاب بمردهات و اگر در صفراوی  
 شود در رمد صفراوی بعد از ثقال با بیشتر شد و ثقال و آب گرم بعد از  
 یک سهیل که در دومی مذکور شد مناسب است و در صفراوی  
 اینست که بکشد و ثقال و ورق کل رخ بچمال و آب بوسه کشند و اگر  
 در رمد

در ثقال زرد و روغن بادام چرب کرده پوست آنرا خراشیده و چمال  
 بخوبی که در میان بماند که انداخته و بچمال و در زیر چالتهایش ملام  
 که انداخته باشند بعد که بچمال شد پس بخوبی را مضموی که بکشد و در روز  
 که پدیده در صورت سازند و سایر پدیدها بخوبی است که در دومی مذکور شد  
 و اگر سبب رمد صغیر باشد علائقش شدت و در مردم است با کمی سرخی و بیماری  
 چرک و بسیاری ریختن آب و چسپیدن بکلیها و در وقت خواب بکشی  
 و سایر علامات غلبه صفرا باشد که در صدا و صفرا مذکور شد و در دومی  
 و صفراوی علائقش درون اطراف لب و چهره است با ایاب و صفرا و بستر که  
 در صدا و صفراوی مذکور شد یا بچمال و بچمال و بچمال و بچمال که بچمال  
 یک صفرا باشد یک صفرا بکشد و ثقال بکشد و در رمد و در آب  
 بچمال و خوب بکشد و باده بر آن آب حاف بکشد و بکشد  
 تا نصف رسد حاف کنند و حاف او را با لعاب بزرگ نرم کرم  
 در چشم بچمالند و چشم را با پا که اکلیل الملک در آن جوشانده باشند  
 بکشد و صحن بکشد و در رمد و در رمد و در رمد و در رمد و در رمد







در کشتن آب است و بر لاله و بر سر یکش لپی باغ است و اگر علامات غلبه  
 حرارت باشد چنانکه در صداع و موی و صغری و کور شد و در مجامع  
 صف قلب بودادی مذکور خواهد شد ضد قبضه درین نوع در کوش  
 نیز باید کرد خون آمدن از بینی که آنرا در عرف اظهار عاف گویند  
 مادامیکه بخند افراط رسد و از آمدن خون صف بهم رسد تسخیر علامت  
 باشد پس اگر آب آن حدت خون باشد و علامت علامت غلبه  
 صغری است چنانکه در صداع و صغری مذکور شد و حدت و حرارت بر آن  
 و رقت خون علامت ضد قبضه و خوردن بمرطبات چنانکه در نوع اول  
 صداع مذکور شد از دو غذا بعد از غذا و بر لاله و بر لاله و بر لاله  
 آمده باشد یکش آب بسیار سرد بر سر و لیش بخور و برف بر میان سر  
 و بپاشد بعد طاق و لیش باز و با در آنها باغ است و آب لعل را  
 بآب بر کین اولان را با لاله و زو و لاله و زو و لاله و زو و لاله و زو  
 کند و جرمه و اما این شربت میانه را بر نم گویند و در چنانکه کرده در پی  
 بداند با لاله و زو آب کثیر تر در پی بچکانند با آب برف و آب و زو  
 بکشد و لاله

بچکانند با لاله و زو آب کثیر تر در پی بچکانند با آب برف و آب و زو  
 در آب سرد اگر بواسطه سرد باشد باغ است و اگر آب ر عاف  
 بسیار در بدن باشد و علامت علامت غلبه خون است چنانکه  
 در صداع و موی مذکور شد و با فراط آمدن خون علامت ضد قبضه  
 و حیات میان شانه و سایر علامات مداسری که در نوع اول مذکور  
 شد و خوردن و نوع ترش لپا باغ است و درین نوع احتیاج بعد  
 و حیات بیشتر است و در نوع اول احتیاج بمرطبات در و دندان  
 بداند که شکی که خواهد که دندان و لیش از آفات محفوظ باشد باید که هر  
 چند چیز بکند اول آنکه از آنکه غذا در معده ناسه شود و دوم  
 آنکه از خاییدن چربی که بدندان می چسبد خصوصاً بر منی مثل آن  
 از آنکه بکند سیم آنکه از هر چیز که دندان را کند کند مثل سبزیهای  
 و از آنکه بسیار سرد باشد خصوصاً بعد از چربی که بسیار گرم باشد و با لاله  
 که در آنکه چربی بسیار صلب بادندان شکند و چنانکه در آنکه  
 همیشه پاک داشته باشد چنانکه بعد از چربی خوردن برودی شود و علامت



نشستم باینکه مکرر مواب کند خصوصا بعد از خواب و در مواب کردن عادت  
کند که شدت نباشد که دندان حرکت کند یا بن دندان تالم شود  
و مانع در مواب کند بحدیکه آب دندان بر طرف شود بلکه هر روز  
مواب کند برقی بقدری که حرکت دندان پاک شود و بهترین چوبها  
برای مواب چوب ارک است و اگر نمک تر که را بکوزانیده با عمل  
نموده در مابسی و بار بند آنها مالند و مضمضه کنند در مخط صحت دندان  
و نه بسیار نافع است بدانکه اگر سبب درد دندان حرارت باشد  
عکاش علامات غلظت خون و صفراست و سایر علامات غلظت حرارت  
چنانکه در انواع صداع مذکور شد و اینکه وجع بآب سرد در مابسی کفایت  
ساکن شود و اینکه غلظت باور مابسی دندان باشد و اگر باشد سرخی  
حرارت بن دندان باشد عکاش صد فعال و حجامت و بعد از آنها  
صد چهار رک و ستر بدبهر دات و دوات و غذایه چنانکه در صداع مذکور  
شده اگر محتاج مسهل باشد مسهل که در صداع صفراوی مذکور شد  
و سر که و کلاب را با هم ضم نموده در مابسی مالند و اگر وجع شدید باشد

اندک کافور

اندک کافور نیز با سر که و کلاب ضم نمایند و اگر وجع از آنها نگیرد نباید  
اندک افیون را از هم ساییده با روغن گل سرخ ضم نموده در مابسی مالند و اگر  
دپوست و برک چهار در سر که جوشانیده مضمضه نمایند یا آنکه پوست جوشان  
در سر که جوشانیده مضمضه نمایند و اگر سبب درد دندان غلظت طوبیت باشد  
عکاش خشک و وجع است و سکون باشد با شربت <sup>خانه</sup> و آنکه در مابسی کوفت دندان  
باشد و سایر علامات غلظت حرارت صفرا باشد عکاش خوردن <sup>طعم</sup>  
صفراست یا ایامی قهقرا و مضمضه کردن سر که که پخته و عاقر قهقرا و جوشانیده  
وصاف نموده باشند و اگر طفل را بچوشت نند و صاف نمایند و آب او را در  
لغاف دارند نافع است و همچنین بوی زهر با سر که جوشانیده مضمضه کنند یا پوست  
مار را با سر که جوشانیده مضمضه کنند و اگر سبب درد دندان قنطاریه  
آن باشد یعنی کوراج شدن و تهی شدن میان دندان عکاش این است  
که عاقر قهقرا و افیون و گندز را با شیر مخلوط کرده میان آنرا بکشد یا خرقه  
سیاه را با غسل بخون کرده در میان دندان بگذارد یا کوراج دندان را  
بمحس کباب محس و زاج یا بمار و یا بصلک و مصلک و یا بکافور بکشد و کافور را



شیخ الرئیس محراب ذکر کرده بایزید و حلیت و بوره از سی یا بوره از سی  
 ویزه اینج از هر یک در جرد و عاق و قرح و طفل از هر یک یکم و افون جرد  
 اجزا از م که پیده با هم ضم نموده بیان دندان را پر کنند و مضغه با سر که  
 که پوست خ کبراجوش بده باشند بحدیکه نصف سر که به تحلیل رفته باشد  
 نافع است و مضغه بر که که بر ک نمورد و کلان رویش بماند در او جوشانده  
 باشند منع زیاده شدن آن میکند و گاه است که لب بپوراج شدن  
 دندان کرم در میان دندان هم میرسد و وجع از آن جهت است علی  
 باب برک شفا لودمدی رز او ند طویل کو پیده و اگر باین دفع کرم  
 در اینج تخم زده از هر یک چهار مثقال تخم یازده مثقال و نیم اجزا از م که  
 و با پیله بر سرشته چهار زنده و در وقت حاجت یک حب را در آن  
 دفعی با پیله را بجوی بر آن نصب کنند که در آن دندان کرم دار است  
 و ادویه که در پوراج شدن مذکور شد برای کرم زده نیز نافع است  
 که اطفال سرس و در عرف گذشتن دندان کویند و اگر این است که از  
 خوردن ترشی هم برسد بهر حال عکاش غایب شدن و تخم جرد  
 غایب شدن

و بچین غایب شدن سر مادام که تر و مغز قدق و بچین غایب شدن موم و خمیر نان کرم  
 و زده تخم مرغ بحدیکه از کرمی آنها استک از چشم بر آید هر یک از اینها  
 نافع و مجرب است و افوی از مذکور است و مغز و نمک است و اگر با گل  
 شود افوی است و در م بن دندان اگر با علامات غلبه خون باشد چنانکه  
 در صداع و موی مذکور شد عکاش ضد یغال و حجامت و ضد چهارک  
 و تبرید میردات و دوائیه و غذائیه و خوردن مسهل صغیر اچا که در صداع  
 مذکور شد و بجهت انفجار و در م کثیرا تخم تر و مغز بادام شیرین بپوشد از هر یک  
 و بچین سرش پخته و کل خلطی بصنی با مجموع آنها از م که پیده باشد  
 و اگر هسته تر نهی را با اینها تمام نمایند زود تر منقرض شود و بزرگ و ناو کاغذ  
 بکود را اگر کرم بکوبند و بوم بن دندان بپاشند زود تر منقرض شود و عکاش  
 بن دندان اگر با علامات غلبه خون باشد چنانکه مذکور شد عکاش  
 یغال و حجامت بیان شده و ضد چهارک و تبرید میردات و دوائیه  
 و غذائیه و خوردن مسهل صغیر اچا که در صداع صغیر افوی مذکور شد و اگر علامات  
 غلبه خون و صغیر ابا باشد احتیاج به ضد و مسهل نیست سماق و ادویه کبابیند

در مثقال



که در مصفیه نمایند و پوست بپزند زرد و مازو و فلفل هر یک را نیم کوبند  
 کوپده تو بای هندی کل از اینی این مجموعا آب کشیده بر آب لکلی  
 تر یا آبی که سماق در او خیسایند باشد مکررین دندانه را بشویند  
 و در شب در وقت خواب این دوا را با آب پاشند طباشیر تخم کشمش  
 که مانج عدس دم الاغین کلان فلفل تخم کل پوست تخم کدو یک  
 تخم خرفه که در سماق ورق کل سرخ کات هندی مردارید بوحشه و اگر باشد  
 پنج نمر جان بوحشه و اگر که مجروح این ادویه یافت نشود بعضی از اینها  
 کاف است و اگر با آنها علاج نشود و گوشت بن دندان فاسد شده باشد  
 کدر رزادند مدح دم الاغین که شسته از حاکم پنج بوشه چینی است  
 این اجزاء را نرم کوپده با سرکه غسل خمیر نموده و در صفا ماسحه در وقت حاجت  
 پای دندانها پاشند طریقی را حق است که حاصل این است که با غرض  
 با کار و جوین ریزه کرده بانه برابر سرکه خوب در ظرفی کرده تا سه ماه و لایق  
 تا چهل روز در آفتاب که اندک پس صاف نموده استعمال نمایند و اگر سرکه  
 غسل هم رسد همان ادویه را با سرکه که بخت آید که زهره که مانده در  
 دندانها

ص  
 بهر وجهی که بخواهند  
 و بفارسی که داده  
 باشند

در دندانها پاشند

جای نیده باشند چه تصحیح نموده اند که بهترین چهره برای سرشش آید  
 دندان سرکه است که زیره در او خیسایند باشد و بچمن مصفیه نیز از  
 همه چیز است استعمال نمایند و اگر ف و بچه تا کل رسیده باشد این  
 استعمال نمایند که حشر است پنج لوسن که در عرق پنج بوشه کوپده  
 عرق قرح از هر یک یک مثقال شب بماند کلان زرد و کد سماق از هر یک  
 دو مثقال نرم کوپده پای دندانها پاشند شخصی را این دندان فاسد  
 شده و متعفن شده بود دندانها سیاه و باریک و ضعیف و اکثر شرف  
 بر افتادن بود و از طبایسی علاجها کرده بودند و نفی کرده بود فقیر رجوع  
 کردند فقیر بعد از قصد و شقیه او را باین سنون علاج کردم و محبت کاملی  
 شد باذن اله تعالی و اگر محنت و ماکل کشته و ماضور باین ادویه دفع شود  
 و سنون نور جان استعمال نمایند صحت سرخ و بجان این است  
 پوست انار ترش و شیرین از هر یک سه مثقال مازو کلان زرد یا زرد  
 بوحشه عا و قرح از هر یک ده مثقال که در سماق پانزده مثقال یک هندی  
 نش در از هر یک پنج درم اجزاء را نرم کوپده با سرکه که سرشته خب سارند

در دندانها پاشند



و در وقت حاجت باز کوپده بیای وند آنها باشند و بعد از لحظه بآب  
 کشیده نام که مضغه کنند و اگر شدت فدا و کثرت بن وند آن بخی  
 باشد که باینها علاج نشود بعلیه فیون که صفت آن در بوی سبز کور  
 خواهد شد علاج کنند و طریق استعمال آن اینست که قدری از آن  
 بیای وند آنها باشند و لحظه بخی کنند و بعد از آن با سر که با آب کشیده  
 مضغه کنند و اگر شدت محکم باشد تا کثرت فاسد شده رفع شود و اگر  
 بعد از استعمال آن وجه شدید بهر سه بر دوش کل سرخ مضغه نمایند  
 تا وجه و درش فرو نشیند و بعد از بر طرف شدن کوشتهای فاسد آن  
 که بجهت پاشیدن در شب و وقت خواب مذکور شد استعمال نمایند  
 حقیقی که آنرا در عوف در دکلونید عمارت از درم اجزای اند  
 یا پرونی حلی بلب این درم اگر خون باشد عکاش سرخی رنگ  
 و پیری رنگها و شیرینی طعم و مان و سایر علامات غلبه خون چنانکه در حد  
 دمی مذکور شد عکاش مضغه بخیال از غایت مخالف و در کثرت  
 و حیوان و خوردن بیرون و آب و ادویه و غذایه چنانکه در درم دمی مذکور  
 و واسه

و واسه

و بعد از مضغه و سهیل بخور که در حد اج ضروری گذشت و اگر مضغه  
 مکه از حد اج بخواهی کشیده یا چوب میال نشاند و اگر بعد از احتیاج  
 بخواهی این نسخ بکنند انبساط از خوردن سهیل غلبه آب  
 پنج لاسی بنفشه نیلوفر بزرگ سفید گل خلی از هر یک در مثقال غایب  
 سپستان از هر یک پانزدهانه شیر و جو غش آب برک چند از این  
 است مثقال شیر حشتر پنجین فلوس خیار چمن از هر یک در مثقال  
 روغن بادام شیرین پنج مثقال مگ طعام نیم مثقال در سه دفعه با  
 دفعه بعد آورند دفعه اول آب مگ و قدری روغن بادام و در وقت  
 دیگر بر اجزای او آب چند را در دفعه آخر و در اند اغوشه لکه  
 و کلاب و آب کشیده بزیاب لاسی بزیارت کثرت سیاه و غلبه  
 و عدس و جو غش و کلان فارسی و پوست حشش و تخم کاه و تخم  
 کشیده و ساق هر یک که یافت شود مناسب است و بعد از مضغه و آن  
 سکون درم و وجه ترشهارا از اجزای غوغه اخراج فلوس چمن  
 اخراج نماید و از اخراج مضغه کشیده بزیاب کوبده مناسب است و اگر درم



از خارج ظاهر باشد و بعد از ضد معلوم شود که درم جمع شود و منجر شود  
و غوغای مذکوره را عمل آورند و کشیدند و احتیاج تازه با شیر کاهیده  
بنم کرم ضام نمایند با آنکه کل خطمی با کل غش برزک بعد تخم مروکتر اجباری  
با شیر کاه یا آب احتیاج با آب برک با رنگ پنجه نیم کرم ضام نمایند  
و هرگاه قریب با نفخ باشد سه مرتبه می گویند. اضافه ضادات نماید  
تا منجر شود و بعد از انفجار همین ضام را استعمال نمایند تا از چرک پاک شود  
نکته کرده و اگر سبب درم صفا باشد علامت شدت وجع عطش و خشکی  
و تلخی دهان و سایر علامات غلبه صفات چنانکه در حداد صفراوی مذکور  
شد علامت همان علاج حقایق دومی است بوی آنکه یک ضد درین  
نوع کاه است و احتیاج بمیزدات و سهلاب صفرا درین نوع بیشتر است  
و خوردن مایه شیر با کچین با شربت یلوف مناسب است بطریق سابق  
نمایند که ده شغال جو پوت کده بادویت شغال آب با شربت  
مایه بکوت نداشت شغال آب با نه پس صاف نموده هر روز برب  
شغال از آن را با ده شغال کچین ساده با شربت یلوف با شربت

بیشتر شد بنوشند و بتدریج و منبج و تسهل و غوغه و سایر مذاهب  
بتجرب است که در دومی مذکور شد و درم خارج کاه را اگر نخواهند که منجر شود  
مایدن فلوس خیار چتر دروغن بادام تخلیل ورم نمایند اگر سبب ورم  
بلغم باشد علامت کمی وجع است و بزرگ ورم و در ثور از چتر و خوردن  
و بسیاری لطاب در دمن و لوزی آن و بعد از رنگ رو و تنبج صورت  
و سایر علامات غلبه بلغم چنانکه در حداد بلغمی مذکور شد علامت شدت  
که اولاً حمله کنند از عنب الثعلب که زبان اکلیل الملک با بونج بادی  
چای سنی سناء که اصل سوس از هر یک ده شغال غایت پنجه زرد و بزرگ  
تخمی از هر یک پازره دانه کافش پنجه شغال آب چند ده شغال سوس  
کندم پنجه شغال تر پنجه فلوس خیار چتر از هر یک ده شغال بزرگ و بزرگ  
یک شغال نمک طعام نیم شغال روغن بادام پنجه شغال در رخ دفعه پنجه نماید  
و اگر بکلو چربی فرو رود عنب الثعلب کاه و زمان تخم خطمی پنج کاهنی  
از هر یک ده شغال غایت پستان از هر یک ده دانه تر پنجه مصلح شغال  
بنوشند و غوغه درین نوع از حقایق برب جوز بهرین ادویه است

سپستان

روغن بادام تلخ و شغال







و آب ترب و عاقرقون و میوینج و خردل و در آخر که ماده نهیج یافته باید  
 شنبلیله شود و نشاء در و بوره را در پنجه کرده در حلی بدست که بزدی می شود  
 و بر بر اجناسی آب که میگوید هرگاه با سر که تربت کرده باشد و در صفهان  
 که میگوید هرگاه با سر تربت کنند و صفت آن اینست که آرد جو آرد کند  
 و یک تخم کند و در برک انچه چیده در آب که از انداختن شود پس یک جز  
 ازین را با مثل آن مانده که از آرد جو بود و پنجه باشد و هم وزن آن  
 در لیع را زایانه مجموعا که پخته با آب خمر کرده در تابستان پت روز در آب  
 که از انداختن و مکرر بر هم زنند و آب تازه بر روی آن نهند و بعد از پت روز  
 بردارند و خشک کنند و این مایه را هرگاه با سر که تا چهل روز در آب که از  
 آب که میگوید و اگر با سر تربت دهند معروف است بگوئیم و قدری که لایق  
 است بر این بیشتر هم میشود و بر بچین باید و پنجه در غوغه حقایق چای و معصوم  
 انعام است نهایت اگر تربت یافته با سر که هم باشد نافع است کچن  
 اینست که سر که حاصل که صفت آن در ریش کوش بن دندان مذکور شد  
 بخند که چاشنی شود و حاصل کف گرفته چوشانند و خط کنند و اگر است حقایق بود  
 علامت آنست که

علاش بر که رنگ رخا و صلابت درم و خشک و بیان و بر علات  
 غلبه بود و انچه که در صدام بود و ای مذکور شد علاش مثل علاج حقایق  
 و صغراوی است و در غوغه حقایق بود و ای تربت جو ز بسیار نافع است  
 و در او آخر لهاب صلبه و آب انچه زرد که بچته باشند با فلو سین خا صلیبر  
 و سایر علاجات مثل و صغراوی است و غوغه دیگر که حقایق و بوی  
 و صغراوی آب انار ریش که با سر افروخته باشد با آب نوت است  
 کثیر تر و بدستور آب برک زرنگ و آب عنث و آب بوی  
 سماق و بعد از چند روز که ماده نهیج یافته باشد انچه زرد صلبه نمیزی  
 اصل کوس جوشانده و صاف نموده با فلو سین خا صلیبر غوغه نمایند و اگر  
 در دکلوبات باشد غوغه بعدس و نمیزی و کل سرخ و تخم مرو که چای  
 صاف کرده باشد و یا تربت نوت نافع است و در انواع در دکل غوغه  
 بعدس و کل از دکل سرخ و کرباج که جوشانده و صاف نموده با آب  
 جو زرد کور بسیار نافع است سرفه که آنرا برف اطباء حال بخانند  
 و آن حرکت است از سینه و تشش که لب این دفع بودی از خود کنند



بب آن اگر ماده چار و باشد که از دماغ بشتن و اضمحالی سینه میریخته  
 باشد عکاسی حقیقی سرفه است یعنی بر فم چربی دفع نمیشد و باشد و این که  
 سرفه در شب بیشتر باشد و نوبت با عکاسی کلو و اضمحالی سینه عکاسی آن است  
 که نفع نزول ماده بترت خشنای نماید و از شیرینی و چربی و ترشی و آب سرد  
 و از تر از نماید و اگر تریت خشنای را با لعلاب بدهد این و بدهد و از شیرینی و چربی  
 که دو لایه و خوف محال میل نماید بهر جهت و خوف محال این است  
 تخم انجلیق شکریه محال از هر یک پنج مثقال نشسته ضمعی و پاره از هر یک یک مثقال  
 و نیم آب و سس نبات بعد از هر یک یک مثقال اجزاء از م که پدید خوف بخند  
 و هر روز سه مثقال شربت خشنای را با یک مثقال از این خوف بدهد و باها  
 و شیرینی که مذکور شد میل نماید و اگر تریت خشنای میسر باشد هر روز  
 طرف روز بعد یک مثقال افیون فرو برد و در شب و وقت خواب این را  
 در دمان نگاهدارد و نشسته کثیرا ضمعی و پاره کل از مانی از هر یک یک مثقال  
 مغز بادام شیرین مغز باطلای مغز تخم خشنای است خشنای از هر یک  
 یک مثقال اجزاء را که پدید و با لعلاب بر رطوبت اجزای پس بعد نصف بخورد  
 و در دمان

نمونه یک مثقال  
 تخم خشنای  
 سرفه

ساخته کرد و در دمان نگاهدارد و چنانکه در زله مذکور شد نسخه اول درین  
 نوع نافع و مجرب است و دیگر که درین نوع و بسیاری از ریه فماف و  
 دخی سرفه های مزمن و قریب بشل را مداومت باین حجب علاج کرد و در  
 اسرار است و حجب آن کثیرا نبات بخند نشسته باطلای مغز شیرین  
 پرون کرده تخم خشنای بخند پوست خشنای بدهد آن کل از مانی از هر یک  
 در مثقال افیون سه مثقال اجزاء را که پدید و با لعلاب بدهد این و بدهد  
 بدستور در دمان نگاهدارد و نشسته خوف خشنای درین نوع سرفه و  
 انواع حتی بلغمی خصوصاً بعد از شقیقه بسیار نافع و مجرب است و وصف آن این است  
 پوست خشنای پنج مثقال بخت مذکور بخت مذکور و صاف کنند و با بعد  
 و پنج مثقال قند بخت مذکور با لعلاب آید و بعد از آن رت بوسه و مغز  
 بادام شیرین از هر یک پنج مثقال کوفته باین صمغ نماید و در شربت  
 مثقال هر روز و آخر روز اندک اندک بپسند که نفع و در انواع سرفه  
 مجرب است و در دمان درین نوع سرفه سی نافع و مجرب است و وصف آن  
 این است خشنای یک مثقال پوست پت عدد تخم خشنای کثیرا ضمعی و پاره تخم خشنای

در دمان



از هر یک پنج مثقال اصل بس پنهان مثقال بر زقطه ناده مثقال ابرار  
 تا هر روز در آب باران بخشد و بپوشاند و صاف کنند و با قند بپزند  
 از خد و پند مثقال تا هر یک مثقال بخواهم آوردند قدر شربت تا شربت  
 آخر روز بپزند و اگر سبب سرفه حرارت مزاج شش و غلبه خون باشد  
 عطش حرارت نفس است و سرخی رنگ و در سایر علامات غلبه حرارت  
 بر مزاج چنانکه در انواع صداع مذکور شد عطش خفیف با سبب خوردن  
 هر روز سی مثقال ماء العیبر یا سه مثقال شربت بپزند و یک مثقال نفوف  
 حال مذکور و لحاظ بدهد آن و بزرگ شود اگر بپزند و برید و رفع شود  
 دور و زاین نفع را اصل نماید غلبه پستان از هر یک ده دانه خاکی  
 بدهد آن از هر یک سه مثقال و سرفه تخم که دو تخم که بود از هر یک ده مثقال  
 شربت بپزند سه مثقال نفوف حال مذکور یک مثقال در در نیم است  
 میل نماید غلبه پستان از هر یک ده دانه بپزند و بپزند و بپزند  
 خاکی غلبه پستان از هر یک ده مثقال شربت بپزند از هر یک ده  
 مثقال خلوص یا چندی ده مثقال روغن بادام شیرین یک مثقال  
 ماء العیبر یا

و اگر محتاج بکوارس پنهان باشد بکوارس نماید و غذا آتش فیه شور نماید و قند  
 چلا و دچلا و بزرده تخم مرغ و بهی میاش میاش با سرفه بادام و سرفه تخم  
 و بد آنکه درین نوع و نوع سرفه با الحمله سرفه که با حرارت مزاج باشد  
 بعد از معالجات مذکوره اگر سرفه باقی باشد خوردن شیر الایع خفیف  
 در آب دق مذکور خواهد یافت و اگر هر روز با شیر الایع بعد از یک مثقال  
 قرص شش ختم شود و دفع است و صفت قرص شش این است که  
 جمع غریب از هر یک چهار مثقال شسته کثیر آب بس از هر یک ده  
 مثقال شش بپزند و سبب از هر یک سه مثقال طایر شربت مثقال نفوف  
 نیم مثقال با آب خالص قرص سازند قدر شربت تا شربت و اگر بپزند  
 شیر الایع یا ماء العیبر که صفت آن در حلق مذکور شد بخورند نیم مثقال  
 و ماء العیبر یا شربت بپزند بدون قرص شش نیم مثقال است و محرک است  
 و اگر سبب سرفه ناده رطوبتی باشد که شش رطوبتی باشد عطش است  
 که آنچه دفع شود در حال غلظت باشد و عدم علامات غلبه حرارت  
 عطش خوردن شربت زود فایست با لحاظ علیه و بزرگ و بدهد آن  
 تشبیه



طریق راجع به شربت زعفران است زعفران با بس پر سیا و شان  
اصل کوس از هر یک هشت مثقال نبشته تخم خطمی خناری از هر یک  
چهار مثقال غناب سپستان از هر یک سی دانگ انجیر زرد پست دانه انار  
بکوشند و صاف نمایند و با پنجاه درم شکر قوام آورند و هر روز پنج  
مثقال هشت مثقال از این شربت را با لعلهای مذکوره میل نمایند  
تا ماده بچشمه شود و دفع شود و از آنجا که در وقت الصد و دوات  
المریض به آنکه دوات الجنب در جمیع است در پرده که از اندرون کشیده است  
بر استخوانهای که از لعل به اصلاح و لعل از سی دانه و برتر که بخرم که بکند  
و آنها چهارده استخوان است از هر طرف هشت که به اصلاح اطباء آنها را هشت  
صد گویند با پرده که فاصله میان اعضا که نفس کشیدن با نهان شدن  
نفس و دل و پرده های سینه و میان اعضای غذا و معده و حکم و غیر آنها  
که این پرده جوهر ابد و نیست نموده پس هرگاه ورم در یک از این پرده  
آزاد ات الجنب صحیح گویند و اگر ورم در پرده ای باشد که ما بین  
هر یک از پرده است با پرده که از پرده بر استخوانهای دنده کشیده است  
از آزاد ات

آزاد ات الجنب منقطع و غیر صحیح گویند و اگر ورم در پرده باشد که کشیده  
بر استخوانهای دنده که سر آنها بهم رسیده و با اصلاح اطباء آنها را اصلاح  
خلف گویند و آنها ده استخوان است از هر طرف پنج از این هشت که بعضی  
بر پس از اوف هر یک از اینها از آزاد ات الجنب و لوحه و بر سر گویند  
و بعضی بر خلاف مذکور اصطلاحات کرده اند نهایت چون غایت اصلاح  
یست و ثمره نفع در علاج طاهر است بد که آنها پنجاه استخوان را بر اصطلاح  
که اثبات و هرگاه در پرده باشد که سینه را بد و نیست کرده پس اگر در  
باشد از پرده که متصل است با استخوانهای سینه آزاد ات اقدس گویند که  
در طرف باشد که متصل است به برای پست آزاد ات المریض گویند  
از آزاد ات الجنب خاص هرگاه برب آن خون باشد علامت تب و  
و دردی از عالم یک که با جبری در عضوی میخند و یک نفس و سر فرشته  
یا در دو نفس زدن یا هم و سرخی رنگ و رخسار و پری رگها و جوش رگها  
بجمله و اگر این است که نسک و خنک و مان و خشونت زبان و پنجه ای  
و زبان نیر می باشد و از افوی علامات و ثبوت ماده و دوات الجنب



اینست که آنچه بر سر فرغ می شود که اطلاق آنست بگویند مخلوط خون  
 باشد علاج ضد از بسلیق از طرف مخالف وجع بکنند و اگر قوت قوی  
 باشد خون بعد از یک تغییر رنگ کند بکمرند و الا کمر بکمرند و ضد باید در پاره  
 مرض بعد از آنکه در ضد اسفل رنج ماده ضرورت است بعد از آنکه  
 در روز اول مرض می توان کرد و وجع خلاصه الحار بیکوید که من  
 ضد را در روز دوم الفع از سایر ایام یافته ام و در سیم و چهارم می توان  
 کرد و اگر از اول تا چهارم ضد بعد آمده باشد در پنجم مسهل باید داد  
 و الا در پنجم ضد باید کرد و در ششم مسهل باید داد و اگر در پنجم مسهل نماند  
 البته ضد را از ششم گذرانند و اگر از ششم بگذرانند دیگر از جانب مخالف  
 بناید بعد از آنکه از جانب وجع باید کرد و هر چند اطلاق بعد از چهارم را از  
 وجع فرموده اند نهایت بهتر تا ششم هر گاه ماده دومی باشد از جانب مخالف  
 ضد کرده بسیار نافع یافته ام و هر گاه ضد از جانب مخالف قبل از ششم  
 بعد از آنکه ضد با بسلیق دیگر از جانب وجع در ششم بعد آورند و اگر در ششم مسهل  
 نیاورند در ششم و الا در یازدهم و اگر بواسطه ضد از جانب وجع حجاب برانگیزد  
 کند

طریقه در علاج

در علاج

در علاج

در علاج

بکنند در آنسبکه اعراضی مرض بسیار شدید باشد هم شاید و اگر بعد از  
 ضد نماند اعراضی مرض باشد و باز محتاج بکم کردن خون باشد حجاب  
 می توان کرد و شیخ الرئیس تجویز حجاب بر آن سبب کرده و اگر تا یازدهم  
 پنج خون گرفته باشد یا آنکه یک خون گرفته باشند و باز اعراضی مرض  
 از شدت وجع و شک نفس و بسیار آمدن خون باشد در یازدهم یا چهاردهم  
 یا پانزدهم اگر پنج خون گرفته باشند ضد با بسلیق از جانب وجع و اگر خون  
 گرفته باشند حجاب بر آن نماند بکنند و اگر علامات پس داده باشد  
 از میان کفش بسیار و بخواب بسیار و پوشی باشد ضد صفی از جانب  
 وجع یا حجاب ساق در آنجا بکنند هر چند این ذکر باید حاوی کثیر  
 از خون بعد از پانزدهم کرده نهایت شیخ الرئیس با احتیاج تجویز نموده اما  
 دو در اول منجی از حجاب و سپستان که هر یک پانزده دانه بعد از آن  
 شال بوش نند و حجاب نمایند و با شیره تخم کدوسه شال و شربت غش  
 یا شربت بلور از هر یک که باشد چهار شال و حق بل شربت بلین شربت  
 بدهند و در آخر روز حجاب بدهند و حجاب بدهند و حجاب بدهند و حجاب بدهند



بدهند و در پنجم و یا ششم سکه بدهند باین دستور غلاب سپستان از هر یک  
 پازره دانه بل نخسته کل بنور و خم خطمی خاوری از هر یک در ثقال برکن  
 شربت غلاب چهار چهر از هر یک ده ثقال روغن بادام شیرین در ثقال  
 و همین سهل را در ششم و دهم و هم از دهم نیز بدهند و در ششم نیز اگر  
 تب شدت داشته باشد و وجع و سرفه شدید باشد باز همین سهل  
 و در سایر آیات همان پنج را ده اگر گفت مطلق باشد و آب نه نمی آید  
 در سهل و منفعه ثقال بزرگان اخافه نمایند و بهترین دوا بعد از  
 سهل اول درین مرض ماء الشیر است که بعضی دوا اند او را  
 بتوانان داد هر گاه بعضی منفعه کند سی ثقال ماء الشیر با چهار ثقال  
 شربت بنفشه و نیم ثقال قوس طایفه بدهند نمواند شد یا اگر منفعه  
 بدوز را بدستور مقرر بدهند ماء الشیر را بعضی آب هر چند تشنه شود  
 از ماء الشیر و برنج و انجلیج با که دو پی که در ترب و دهنده باشد غذا  
 تا چهارم مقصود بر ثورهای حیوانی کنند با انجلیج و که و شیر بادام  
 را اگر بخورند بسیار باشد شیره خم شش نخند نیز اخافه نمایند و پختی  
 مایه نموده

یا شش نخسته با شیره بادام طرف شام بدهند و بعد از چهارم اگر وجع رکن  
 شده باشد و تب تخفیف یافته باشد عروس یکم بدهند و اگر اخفا  
 زیاده باشد بعد از چهار دهم با وجع تب نیز نموان داد و بعد از آن  
 اگر چه وجع و سرفه و تب باقی باشد اگر تب شدت داشته باشد  
 منفعه بدوز را تا دهم روز و بعد از آن باز منفعه دیگر بدهند و اگر تب  
 تخفیف یافته باشد و سرفه و وجع باشد و نفس کم می آمده باشد  
 کافور بآن و اصل کوس از هر یک در ثقال اخافه نمایند و قوس  
 طایفه را کم کنند و سهل را با اخافه اصل کوس و کافور بآن و در یکا  
 از هر یک در ثقال کوس و منقی پازره دانه بدهند و آخر از آب سرد  
 و پیوه لازم دانند تا وجع و سرفه و تب رفع شده صحت حاصل گردد  
 و اما اخفاه باین پنج استعمال نمایند که در ابتدا آورد جو بل نخسته  
 خطمی با روغن بادام شیرین استعمال نمایند و اگر قلیله کثیر او موم  
 کافوری نیز اخافه نمایند شاید پنج زیت کعبه صمد در او را بدهد  
 الحبل المملک و آورد جو و پوست حشیش نقین نموده و بعد از پنجم نیز صمد



اول اکیل الملک و تخم کتان و بعد از یازدهم این دوا برادر آرد با قلا  
و با بونه استعمال نمایند و در اخر بعضی روغن بادام شیرین روغن بابونه  
بکنند و صفت قرص طیار شیر سفید چهار درم و تخم کتان نیم درم و تخم خیار  
نیم تخم که دو تنه ضمیمه عرق تخم کتان سفید کثیر از هر یک یک درم طیار  
بر قطران سرشته اوراق سازند و اگر سب و دم صغرا باشد علامت  
دلمی است و در دملده و کورنش و سرفه شدیدی که نفس و زردی بول  
و قلی و اضطراب و در صغراوی تشنگی و خشکی دمان و خونت زبان  
و پنجه ای و زبان پس از دلمی تشنگی تشنه و زردی بول از دلمی  
علامات صغراویه ماده است علاج آن بدستور است که در دلمی مذکور  
شد بوی آنکه در صغراوی اول سهل باید داد پنجم بشم صغراوی از  
طرف وجع باید کرد در معالجه و اگر وجع شدت داشته باشد و تشنگی  
بجاست زبان شانه در نهم بکنند و باشد که احتیاج بخاک و سایر پودر  
بخ است که در دلمی مذکور شد و نیز بدین نوع پس از دلمی باید کرد  
و مداومت بجا آید و در این نوع از لوازم است و در نفع مذکور و شیره تخم کتان  
و اگر پنجه ای

و اگر پنجه ای بسیار باشد شیره تخم کتان و تخم کتان و تخم کتان  
بلغم باشد علامتش سبک است و سخت و حج و پر کول و غلیظ است  
و بودن علامت که در دلمی و صغراوی مذکور شد و از علامت بلغمی  
سفیدی نفس است با اندک سرخی علامتش قرص است و علاج هر نوع سبکی  
بوی آنکه در این نوع نیز یک صغراوی است چنانکه در صغراوی مذکور  
شد و ب باشد که حجت یک صغراوی باشد چنانکه فقیر خود این  
نوع را اگر برون صغراوی مجامع نموده ام و در نفع مذکور در دلمی مذکور  
افاده نمایند و در تسهیل کاور زبان و اصل بوس و بعد از از دلمی بریاد  
با اجرای مذکوره و باقی علاج بدستور است و تیرید در این نوع لپار  
کثیر بعد آید و اگر سب و دم بود باشد و این بدترین انواع است چنانکه  
اگر اطباء گفته اند که این نوع قاتل است علامتش تشنگی و علامت  
که در صغراوی مذکور شد و سیاهی دور زبان و از آتوی علامات  
سیاهی نفث است و در هر هم رسیدن نفث و بعد از آن که هم رسید  
بسیار متعذر کند می شود و علامتش بخی است که در دلمی و صغراوی مذکور



اهم

در تریه درین نوع بیش از انواع باید کرد و ضد درین نوع در ابتدا  
از جانب مخالف و بعد از آن از جانب وجع بکنند بخوبی که در دومی که  
شد و درین نوع سهل شروب احتقان بعد آردند و باین دستور  
که در پنجم باشد عیب الشکب تخم خطمی خاوری لعل بنفشه لعل بنفشه خطمی  
تخم کتان از هر یک سه مثقال عذاب پستان از هر یک بازده دانند  
بیشه جو معطرده مثقال شیر خشک زنجبین خلوصی خاوری از هر یک ده مثقال  
روغن بادام شیرین پنج مثقال آب برک حقیقه ابعث مثقال مک طعام  
نیم مثقال اول آب مک را با یک مثقال روغن بادام بریزند و یک  
اجزاء از چهار بخش کرده چهار دفعه بریزند و آب چند را در آب آخر  
داخل نمایند و هم چنین در ششم نیز باین دستور حقه نمایند و در سایر انواع  
خصوصاً صغریه بعد از یک سهل شروب خصوصاً اگر بندان و بخواب  
و سکنی سر باشد سهل را بعنوان تحقین بعد آردند بهتر است و در  
نوع کودادی بنفشه سایر آیام و مخاد و مدامت ماء الشیر و ضد و مخا  
بنفشه است که در دومی مذکور شد و غیر درین آیام ذات الحجب کودادی را  
لبط

معالجه کردم باین نحو که در پنجم رجوع بعقیر کردند منصف دادم و در  
ششم سهل شروب و در هفتم ضد با سلیق از جانب مخالف کردم  
نفت در اول بسیار زد و در هفتم بسیار شد و در ششم حقه فرمودم  
و در نهم اعاده ضد از جانب وجع و در دهم و در از دهم با حقه فرمودم  
و در چهاردهم حاجت بیان شان کردم اکثر امراض تخفیف یافت  
و منصف و مخاد بنفشه بود که در دومی مذکور شد و با چهاردهم مایه  
بعوض آب سرد دادم و بعد از چهاردهم چون اندک تبی در صورت  
و پشت با با بود و اعراض ذات الحجب ساکن نشد بود و سیاهی  
نفت بر طرف شد مایه و الثیر را قطع کردم و در شانزدهم سهل  
شروب و به سوزن بود دادم و حروس یکم نیز دادم و چون از وجع و تب  
بعیه بود در پنجم نیز سهل شروب دادم تب و وجع و سرفه با المه  
رفع شده و صحت حاصل شد باذن الله تعالی ذات الحجب معالجه  
و غیر صحیح در ابواب و علامات با ذات الحجب صحیح حد است که  
ایکد اعراض از عالم شدت وجع و حدت و بهوشی و سایر نشانه



از حج که نهت و ب باشد که در غیر حج درم در طهر نیز باشد و اشعاع  
 در غیر حج بیشتر است و لغت در این بسیار کم است و علامات و علاج هر  
 از دو نوی و صغری و بلغمی و کوداوی بدستور است که در حج مذکور شد  
 و اما کوشه علامتشان علامت است که در ذات الجنب مذکور شد  
 نوای این که در کوشه و حج در استخوانهای دندانهاست که سر آنها هم میسند  
 و علامات دیگر اینکه علیل از شدت وجع حرکت نمیداند که در وجع الجنب  
 نمیداند و باید و لغت نیز بسیار کم باشد و جگانش نیز در هر یک از دو نوی  
 و صغری و بلغمی و کوداوی با ذات الجنب متحد است که اگر یک در کوشه ابتدا  
 بعد نباید کرد بلکه در چهارم یا پنجم یا ششم حقه بکشد بدستور که در ذات  
 کوداوی مذکور شد و بعضی سهل مشروب در آبی که سهل باشد و او را  
 بعد آورند و باقی علاج از هضم و منبج و ببرد و غذا و ضلک همان علاج است  
 الجنب است و نفع از هضم در کوشه کمتر از ذات الجنب است اما ذات  
 و ذات العر علامت هر یک از دو نوی و صغری و بلغمی و کوداوی بخوبی است  
 که در ذات الجنب مذکور شد نوای این که در ذات الصدر وجع از ابتدا  
 می آید

که می گویند که نهت با آخر استخوانهای سینه و علیل نظر بر این نمیداند که  
 و سر را بالا بکشد و در این است که بر پشت باید به جلو بماند  
 و در ذات العر وجع در مهرهای پشت باشد و علیل بر پشت نمیداند  
 و باید و وجع در ذات نظر نمیداند که در مهرگاه که سر فرمیکند از شدت  
 وجع مضطرب میشود و علاج ذات الجنب است نوای آنکه خدا در ذات  
 الصدر بر سینه و ذات العر بر پشت باید بعد از آن دو چون وجع در هر یک  
 از ذات الصدر و ذات العر در وسط است و جانب موافق و مخالف  
 نمیدارد و هضم در ابتدا از جانب راست و بعد از آن از جانب چپ  
 باید کرد و هرگاه بعد از پنجم در هر یک از این اراض مذکوره سر فرمیکند  
 غلط باقی باشد و تب نهایت تخفیف داشته باشد خصوصاً در بلغمی هر یک  
 از این اراض شربت زوفا که در سر فرم مذکور شد با شیره تخم که دو لعل است  
 از چهار شقال تا هفت شقال بدهند و اگر کوفت است که باز در سر فرم مذکور است  
 که بعد نیم شقال با شربت زوفا خم نمایند شاید و اگر بعد از پنجم هنوز تب  
 تخفیف یافته باشد خصوصاً در صغری و بلغمی و غلط چند آن غلطت مذکور شد



اکثرا بشیره شخم که دوشیره شخم چنانکه از هر یک سه شقال و شربت بنفشه  
چهار شقال با لعلاب بدهند و نیم شقال از عروق معال نمایند تا بپایان  
بخف باید و بعد از آن اگر محتاج شربت روزفا باشد بخور که مذکور  
شد بدینند و بدینکه آنچه مذکور شد بپایان امراض مذکور بود و مرکب  
و هر که از دود پستتر طم از دود چنانکه از آنها نیز متبوا شد مثل جمع ذات الحجب و ذات الصدر  
از آنها نیز  
و غیر ذلک از ترکیب و هرگاه مجموع یا اکثر آنها جمع شود و علامت اجتماع  
وجع اکثر یا جمیع مواضع مذکوره است و علامت بسیار مظهر است چنانکه اکثر  
اطباء تصریح نموده اند بهر حال علاج مرکب همان علاج مفردات است  
استقام و استعمال صنادید بر جمیع مواضع که وجع دارد و ذات الریه و حجاب  
که در شش به رسد از خون یا صفرا یا بلغم شود متعفن و گاه است که سبب آن  
نزله حار است که از دماغ نازل شده و اکثر از اشتغال ماده حار باشد  
و گاه از اشتغال ذات الحجب و گاه از اشتغال سرسام بهم میرسد و هر  
ماده ای با صفراوی و یا بلغمی است پس اگر سبب خون باشد علامت در حجاب  
و سرفه یک نفس شدید و در وی از سینه یا سینه چنانکه گویا چیزی سبکی سینه  
که از آنها

که آشته اند و درد اکثر این است که از استخوان چتر کردن کشیده است  
تا آخر استخوانهای سینه و گاه به زیر کتف نیز میرسد و گاه تا زیر تنها  
نیز می آید و سرخی رخسار و خضوب اکونها چنانکه گویا کونها را پخته سرخی رنگ  
کرده اند و سرخی چشمها و درم و رآمدگی تمام صورت خصوصاً پلکها و کج  
حرکت چشمها و عطش شدید و خشکی زبان و گرمی نفس و سرخی زبان  
در ابتدا و بعد از آن سیاهی آن و سرخی بول و با غلظت و با جمل  
مجموع آنچه از علامات در صداع دموی و ذات الحجب دموی  
مذکور شد اگر سبب صفرا باشد علامت شب دایمی است در پهنا  
صدت و سنگی نفس و وجع اشد از دموی و سرخی رنگ و رخسار  
و پری و سرخی چشمها کمتر از دموی و خشکی زبان و تلخی زبان و گرمی  
و قلبی و اضطراب و عطش و اذو و خشکی مجموع پیش از آنچه در دموی است  
و رزری با سرخی بول با رقت و با جمل مجموع آنچه از علامات در صداع  
صفراوی و ذات الحجب صفراوی مذکور شد و اگر سبب از بلغم باشد  
علامت شب دایمی خفیف است با علامت که دریت لازم بلغمی مذکور شد و نیز



و وجه تنگ و شده شکاف نفس در طوبت زبان و بر کبی لول و غلط  
 آن و نبودن علامات که در رموی و صمراوی مذکور شد اما فرق  
 میان انواع ذات الحجب و ذات الصدر میان ذات الریه  
 بچند چیز است اول گفت وجه که در ذات الحجب و ذات الصدر  
 وجه از عالم این است که گویا در حصوی چیزی مثل لوزن و جوالد  
 فرو میرود و در ذات الریه وجه از عالم این است که گویا چیزی سبکی  
 و ذات الصدر بخوبی که از آن فرقی دیگر است که در ذات الحجب و ذات الریه  
 بردن زیاد و از علامات خاصه ذات الریه سرخی پیاشته آید  
 بعد از یکدیگر بزرگ و کوچک که گویا کونهار از یک سرخی رنگ کرده  
 و این در ذات الحجب نشانه علاج شش رسس میگوید که علاج ذات الریه  
 جاری مجرای علاج ذات الحجب است مگر آنکه صفات ذات الریه  
 باید که اوی باشد و تمام در تنقه شش ارتق باشد و با آنکه  
 از رموی و صمراوی و طبعی را سخی که در ذات الحجب مذکور شد  
 بعد از آن در ذات الریه ابتدا لعل رخ و آرد و دیگر خرفه  
 در آن

و ذات الصدر بخوبی  
 زیاده است

و قلبی روغن غش بادام و اگر باشد روغن بادام صفا نمایند و بعد از  
 چهارم آرد جو و کل غش و تخم خطمی و روغن بادام و سوم کافوری و اگر  
 کثیر اضافه نمایند تا به پودر نشسته لعل الملک اضافه نمایند تا به  
 و بعد از آن تخم لعل الملک و تخم خطمی و آرد و با قلاب و بار و روغن بادام  
 و شش رسس سرخ و کوبیده آرد و در صفات ذات الحجب و ذات الریه  
 بعد از آن تخم تخم که در ده و سایر محالجات آرد و او غده او غده سخی است  
 که در ذات الحجب مذکور شد و تشخیص آنکه درم در که ام جانب  
 نشسته که صفات از جانب مخالف اول یکدیگر به چند چیز میشود یک  
 بهتر ترخ شدن و خنده در جانب وجه دیگری سبکی زیاد در جانب  
 وجه دیگری زودتر خشک شدن صفات از جانب وجه و اگر در اینها هیچ  
 فرق در طرف راست و چپ باشد اول از جانب راست و بعد از  
 آن از جانب چپ بدستوریکه در ذات الصدر مذکور شد میکنند  
 و ذات الریه بود اوی کم الشاق می افتد مگر آنکه از اول نشسته  
 دیگر باشد و آن ماده صلب شود و بود اوی که در دو علامت بود اوی



صلب

پشتن تاوه دانت الیه اینست که در روز نیک نفس شمر شود و گفت  
و حرارت بسیار کم شود و اشتقاق هوا انقدر که جوش اینست لغایت بر کن  
و بنده اند و صلیبه بار و غن مادام نموشند و در غن مادام و پیوسته می آید و لحاظ  
و تخم خطمی و حلیه و بزرگ نماد نمایند ضعف قلب باعث بار رسیدن بخار هوا  
قلب و دماغ نمیتواند بود پس هرگاه با حرارت مزاج و احتراق مغز باشد  
علائقش علامات جلوه صفت چنانکه در مداع صغری می گذارند و علائقش خون  
شربت بپس و شربت ریخ و شربت لیمو و شربت رگوس و صمغ کاه و شربت  
انار و شربت خوره و طریقی ساحل شربت مذکوره اینست که آب هر یک  
از اینهار اگر قه باثلث آن قه با نبات یا شکر کاف بنوام آرد و در خورد  
و ریخ اگر شیرینی را پس از ثلث کنند شاید و مایه ن صدل سفید با کلا  
بر محرق و خوردن معرفت بارده مثل صمغ که صفت آن اینست  
و قلیل الا جز او و کثیر المنفع است تخم خرقه ده مثقال تخم کشمش نه مثقال  
از هر یک پنج مثقال صدل سفید موده طایر و ورق کلینیک از هر یک پنج مثقال بهر  
سبب و اگر بپزند شکر سفید یا نبات یا قه در برابر اجزاء ابرشند و از ده مثقال  
بافه لای

ناهار مثقال با عرق پند مشک و تخم بجان و قدومه و بنهانی میل نمایند و طریقی  
ساختن شربت بپس مثل شربت بهر است که در پیوسته مذکور میشود و صمغ و کلینیک  
از اول همان اجزای صمغ اول با انفا در و در بد نموده که با آب و شرمت  
از یک پندانه تخم خشخاش سفید از هر یک سه مثقال مغز بل مثقال تودی  
ریخ خود قاری بهمن ریخ و سفید از هر یک یک مثقال عینر نیم مثقال ورق  
نقره یک مثقال بدستور اول با هم برابر اجزاء شربت بپس یا نبات یا قه بنوام  
آمده برشند و از یک مثقال ناسه مثقال میل نمایند و صمغ و کلینیک از هر یک  
مذکور مشهور صمغ با عرق که اکثر اطباء اتفاق دارند که در تقویت قلب و غ  
که با حرارت مزاج باشد نظر دارد و صفت آن سروراید یا نفعه شش مثقال  
بد چهار مثقال با قوت ده مثقال ورق طلا یک مثقال لاجورد یک مثقال نیم  
لعل سه مثقال عقیق یا یاقوت یک مثقال که با سه مثقال طایر بهر مثقال  
ورق کلینیک سه مثقال کل محموم و اگر نباشد کل دغسان ده مثقال  
کشمش نه مثقال تخم کلینیک سه مثقال ریخ هندی در بنادر ریخ عقیق  
از هر یک یک مثقال عود هندی سه مثقال پوست ریخ سه مثقال کاه و زبان



کلیله نه شغال باور بخوبی بهیضه از هر یک در شغال رو بد چنی تخم کفای  
 از هر یک در شغال باور بخوبی از هر یک در شغال یک نیم شغال اگر  
 نه شغال آله معتبر بودت کلیله با از هر یک در شغال قد فیدر بار  
 اخرا طلاب شربت آب اما درین شربت به از هر یک در شغال  
 قد و شیر نهاده آب اما در انجوام باور بد و اجزا را سائیده و گویند و بچشم  
 با هم برشند و از یک شغال نام شغال بمانند و اگر بدون بقوه بدن این آب  
 نفع نکند اول بد ز اسهال از صغیر بکند و بعد از آن مداومت باین معصوم  
 نمایند اما شربت باین بخوبی که سه روز منجی از کاه و زبان باور بخوبی  
 سبب ده دانه دانی کل نیلوف سپستان شانه هر یک در شغال شربت با  
 ترنجبین ده شغال میل نمایند و در نیم قوس بنفشه مسهل کمال و نیم غار قون  
 نیم شغال حب کرده فرو برند و از حب آن همان منفعه مذکور را با شغال  
 پوست کلیله از ده شغال کل بنفشه شغال افسیمون و پازره شغال اگر  
 بلج داده نمایند و غدا در روز سهیل خود آب و در روز منجی همه را با بمانند  
 و اگر یک مسهل کفایت نکند که در میل نمایند بدن از اخلاط غلبه پاک  
 شود

مویات و معرفات باغ افند و اگر با حرارت مزاج آثار غلبه خون ظاهر  
 باشد و عکاسی کان است که در صداع دموی مذکور شد فیدر باینی ارد  
 است بکنند و اگر کفایت نکند فیدر اسیمون اردت حب بکنند و اگر بعد  
 از فیدر احتیاج بمسهل شد بخوبی که در نوع اول مذکور شد منفعه و مسهل مسهل  
 و بعد از آن از معرفات مذکور به بمانند و اگر ضعف قلب با حرارت مزاج  
 نباشد بلکه آثار غلبه بودت از پانی فارورده پانی لون بشرو و اشاعه شربت  
 ظاهر باشد علاج آن خوردن شربت کاه و زبان و عرق پید مشک و تخم کنگر  
 و معرفات که در پ با عدال باشد شل معرفات یا قوه که در قسم  
 مذکور شد و منفعه مشهور بهاء المک حلو اما طریقی به عشق شربت کاه و زبان  
 آنست که کاه و زبان یک شال است شغال کل و کاه و زبان ده شغال و باور بخوبی  
 ده شغال در عرق پید مشک و اگر نباشد در آب بچند و عاف نمایند  
 و با پنجاه درم قد فیدر انجوام آورند و اگر خواهند ورق طلا و لثه و غیره را  
 نمایند و اگر اجزا را در آب پید بچند بهتر است اما طریقی حاصل در  
 انگ از فیدر در پنج از هر یک یک شغال مردارید حب که با بار شمس معوی

در روز منجی از کاه و زبان  
 در روز منجی از کاه و زبان  
 در روز منجی از کاه و زبان



از هر یک که شغال و نیم همین سرخ و سفید سارخ سندی سنبلی الطیب فافله  
 و بعد چند پند سر از هر یک چهار دانگ ریخته در قلع از هر یک  
 دانگ یک دانگ و نیم اجزاء را کوپده و بچشمه ماه برابر اجزاء عمل شد که  
 آتش ندیده باشد بر شد قدر شرب از یک شغال تا ده شغال در اجزاء  
 آنکه خصوصاً هر گاه ضعف قلب با رطوبت معده باشد بسی مافیه  
 آن فمینی رومی بر قوطری از هر یک شغال ریخته چشمتی شغال  
 رطوبت آن خواهی ختم کرس از هر یک چهار شغال ناردین سارخ رنگ  
 ترکی از هر یک شغال چند پند سر یک شغال و نیم عمل صاف در برابر او  
 اجزاء از م کوپده عمل را بفرام آورند و با جراب بر شد قدر شرب کمال  
 و در بعضی نسخ بوم ناردین سنبلی است و هر یک مناسب است و در نسخه  
 بعضی متاخرین مروراید بدو شغال اضافه است و در نسخ اصل نیست  
 و اگر درین نوع استیج بمهر عمل باشد و در نسخ سابق مذکور شد  
 بوم ناردین سارخ و در سارخ و در سارخ و در سارخ و در سارخ  
 و مهر ایارج فقر ایک که شغال و نیم غار بوم نیم شغال حب کرده فرو  
 در ایارج فقر ایک

میل

و از غب آن همین سرخ را با عافه + بوم ناردین شغال نماید و اگر محتاج بکار  
 باشد که در میل نند تا قلع اخطاط نماید شده معرفات و مقویات تا بر  
 بلع نماند کرد و اگر بوم ناردین بایست شود در قلع امرافن بود و او به خصوص مافیه  
 قلب و دماغ به حد طبع و در اکثر نسخه مافیه است باید که در روز سهیل صبح  
 شغال باغ شغال ازین بوم ناردین فرو برند و آب گرم از غب آن بنوشند  
 و صفت آن طبع سیاه پوست بلیه پوست طبعه کایه آله مفشه ایمون از هر یک  
 ده شغال به سارخ اطو خود و ستر بد سفید از هر یک پنج شغال غار بوم شغال  
 لا جورد حجار مینی از هر یک ده شغال بوم ناردین شغال اجزاء را کوپده و بچشمه  
 با سه برابر مجموع عمل بفرام آورده بر شد و بعد از نیمه شرب با در بچشمه  
 که شیخ الایس در او و به قلع ذکر کرده و صفت آن این است تخم کاسی  
 تخم فرنگک تخم باد بچشمه از هر یک ده شغال کاور زبان یک لاله کل کافور  
 از اینان پنج نفی اصل بوس از هر یک ده شغال پر سیاوشان بفرای  
 ایمون از هر یک پنج شغال باد بچشمه ده شغال در طاب و عرف بدک  
 و آب سب بخت نند و بچشمه نند و عاف نماید و با قلع با شکر عاف کرده



بعد از یکصد و چهل مثقال بگوام آوردند هر روز بگذرد و شغال با حق کاو و نان  
 نام از ده روز بخانه که نافع است با جگر شربت مادر بگونه و بخون بخاج  
 و صبح یا قوتی نسخه آخر که در نوع اول صنف قلب مذکور شد در اگر اثر  
 و انواع صنف قلب نافع است و در آنکه با یکدیگر عبارت از زردی که از اثر  
 بر یکدیگر مذوقه دفع مواد محرقه و اسراف و کوداویه و تربیت اعصاب و قوت  
 نافع است مافقی در شرح اسباب یکدیگر که منافع ماء الجبین را آید  
 سهله دیگر دارند چند جنبه یکی اینکه لب رقت و اوم و لطافتی که دارد  
 با عروق بدن بصورتی که مقصود است برسد و دفع موادی که باید بکند  
 در قیامی اینکه ضعیف که از دمی ماند غذای بدن می شود و بر طبعت بار می شود  
 سیستمی اینکه نیز مرکب است از سه جزء آب و چربی و غیره هر ماه غیر از  
 جدا شده باقی بماند و جزو دیگر که یک دینیت است که مواد را از هم میکند  
 و دفع میکند و در حقیقت با هم در یکجا از سه ملات پخته شده نام شد  
 کلام مافقی که در اسراف و کوداویه قلب و دماغ بعد از آنکه در یکدیگر  
 که دارند

۲

که مذکور شد و اگر ماء الجبین بنوشند بدستور مذکور خواهد شد پس  
 دیگر بجزیره رسیده است و طبعی است و آن آنچه این ذکر کردیم از  
 در خانه و زبان و نموده و معمول به اکثر سافین است و دفعه اول  
 بهترین دستور است این است که بزنجبیل جوان صبح المزاج را که چهل روز از آن  
 که بیشتر از زردی بدن او گذشته باشد و او را تعلیف با نافع و کاهو  
 و خیار و کشمش و برگ برز قله ناوش بهره و قهیر کرده باشد و قوت آب  
 بعد از یکصد و شصت مثقال بشیر او را یکم مذوق در یک رنگ و اگر نباشد  
 در پس ناز و قطع جوش بده بعد از چند جوش از بار برداشته باز ده  
 مثقال یکجیس ساده که خوب ترش باشد و یک مثقال بر که در آن ریخته بود  
 آنچه تر که سر آنرا بپزند و در شسته کرده باشد بر هم زنند تا شیر بریده شود  
 آنکه در کرباسی معنی کنند و نگاه دارند تا تمامی آب از شیر جدا شود و صبح  
 آن آب را با چند جوش داده کف آنرا گرفته از بار بردارند و یک از شیرنها که  
 مذکور می شود بخش نمایند و هر کشتی را یک ساعت فاصله بنوشند و بعد از هر قسم  
 که حوزده می شود بعد از سی چهل لام راه روند و اگر مزاج در نهایت حرارت باشد

در خانه و زبان و نموده و معمول به اکثر سافین است و دفعه اول



همان علامات که در صداع صفراوی و دوسوی مذکور شد بکنجین باده  
مثقال بنوشند و اگر آثار اخراق صفرا بسیار باشد بکنجین افستون  
از سه مثقال تا هفت مثقال و غیر مکرر بکنجین بر روی سواقی نخند که در حقیقت  
مذکور می شود و داده ام و بسیار نافع یافته و بعد از بهوشش روز از خوردن  
ماء الجبن یک روز بپاشند که در همین روز از ضعف مذکور شد باید خورد  
بج هر مزاج و اگر مزاج شدید الحرارة بشود بکنجین افستون نیم مثقال  
و اگر گرمندی و افستون از هر یک سه مثقال شب در ماء الجبن خیسند  
صبح روزی که مصلح باید خورد بنوشند در سه مال مواد بود و باید عدل است  
و بدل سهکات دیگر می شود و مدت خوردن آن بت چهار روز باید باشد  
و اگر کمتر ازین دفع مرض با الیقین شود و کمتر هم بتوان خورد و قدرش  
چنانکه مذکور شد سواقی مشهور صد مثقال است و بعضی گویند مثقال  
کفته اند و بعضی نصف مثقال آب چکیده او را نود مثقال کرده اند و  
فرا این اختلاف نظر با حذوف از مذهب است و اگر بعضی تخم آب چکیده  
مثقال شیر را ده تا سیزده بپزند و غذای اطراف بپاشند و قیوم شود با  
و داده ام و داده

و اگر بپزند که با طبع است  
و اگر بپزند که با طبع است  
و اگر بپزند که با طبع است

و در این نه بخاره قلبه تر و قلبه زرنگ و طرف شب ز پلا و قلبه چلا و  
و از لبنیات و ترش هارند و میوه با احتساب لازم است و اگر ترش  
بیشتر نشود و از ترش کار و بیشتر گوشت نیز جایز لیکن از همه ترش تر از الفست  
و با بجملة ماء الجبن دوائی عظیم النفع است در عاقله اسرافى بود  
و مواد محرقه اما صفت بکنجین افستون که با ماء الجبن خورده می شود یک است  
که معمول به متاخرین است مکرر قیوم تجربه کرده ام و بسی نافع باشد  
صفت آن افستون سبزه یک ریخ کاسنی بقیح از هر یک ده مثقال  
پرساوشان را از زیاده اسطوخودوس از هر یک پنج مثقال شانه  
حشک بادرنجبویه از هر یک هفت مثقال فدیغ دو برنج مثقال  
سه که مذکور شد مثقال اجزا را بچندند و بپوشند و صاف کنند  
با فدیغ و ام آورند و اگر بدون شیر بر بعد از شقه از سه تا هفت  
بنوشند هم شایده و اگر با حرارت مزاج باشد با آب کاسنی بپزند  
و آب شانه را پانزده مثقال هر روز بنوشند و بعد از شش روز یک  
از سه ملاقه مذکور را بخورند و اگر از ترش کاسنی شش ریس که در



اردویه فلیقه ذکر کرده و سمرقندی نیز در فرابادین عیبه رب العالی  
 قلب و دماغ کله کرده است و شیخ فرموده که در امراض لوداویه بسیار با شرافت  
 ماده سوداوی <sup>و در مدت ده روز که خورده شود دفع عکس می نمایند و فرمیده که اگر</sup>  
 ماده فلیقه باشد شربت بادرنجویه معنی از این است تمام شد علاج  
 بگویم که شربت بادرنجویه که شیخ فرموده همان است که در این آرد  
 مذکور شد و با بیکه چنانکه شیخ فرموده در مواد کثیره و غلیظه این شربت  
 بسیار نافع است و نسخه اول که الحال شد اولت موافق اکثر نسخه  
 و در اکثر احوال و امراض لوداویه بجزیه رسیده است و نسخه شیخ در  
 حاره مناسب است صفت آن افیتون ده مثقال بسفنج ریز از هر یک  
 شش مثقال کادربان پانزده مثقال صابون فاطمی فطرس از هر یک  
 چهار مثقال پرسیاوشان پنج مثقال تخم بادرنجویه تخم بادرنجویه تخم کنگر  
 رزتا درونج بهی بنفشه سبزه هندی سیل فاقه از هر یک سه مثقال تخم  
 تخم کتوت تخم کاسنی اصل کوس پنج کاسنی از هر یک ده مثقال طغذ  
 شکر و مجموع اجزاء در سر که مذکور است و با بیکه بریز آب بخورند  
 یا نفوذند

حاشا زونا کما  
 قبطوس

تخم کتوت

تا نصف رسد صاف کنند و بچسند اگر با برش بشد قدری که چسبی  
 شود قد اضافت کنند و بقوام آورند و این سکنجین را نیز بدون ماء  
 الحین استعمال می توان نمود بخوبی که در نسخه اول مذکور شد صفت  
 افیتون موافق نسخه که صاحب عادی صغیر ذکر کرده و فی الواقع کین  
 حوی است این است افیتون ده مثقال ایارج فقیر البفنج از هر یک  
 پنج مثقال الطوخودوس سه مثقال و نیم غار بقون ده مثقال و نیم نک  
 هندی یک مثقال و نیم اجزاء را کوپده حب کنند در شربت بادرنجویه  
 باب کرم بوشند و چون بچی که معروف است بچوب صغیر در کماله امراض  
 قلب و دماغ خصوصاً لوداوی بسیار نافع و از عجایب منکره است  
 ذکر منافق و طریقی استعمال آن در این مقام مناسب است پس بدانکه  
 چوب صغیر یا چندی پس از این معروف بود و در کتب طیب ذکر آن  
 شده و در ادوایل طلوع نیز اقبال روال سلطانی صفویه ادا می شد  
 اللهم الی یوم القیامه مردم اطلاع بر آن حاصل شده اشاعه یافته اند  
 و دیگر ملاحی اظهار توانا به بآرب پس بمبلغ آن پاره اند و بجز



اینکه مرضی که معروف است با تشنگ و این دوا در از آن به عید  
 تر متعارف پیدا شدن این دوا در میان مردم شایع است بهر حال  
 خوب صبیحا که قیاس و تجربه شایع است مایه کج ارت و در پخت  
 در طوب آن علف پاره و قول بایک بایست و بجای آورده است  
 بخوبی که الحال شرب آن مایه کج است کج طوب میکند و در طوب  
 ضعیف تر در جوهر آن است نزد قیاس قوی از سایر احوال است  
 و اما این دوا معوی و در حرارت غریزی و معوی قلب و دماغ و کبد  
 و معده و معوی باه و پاک کننده روح و خون از کثافات و سریش  
 انفوذ در احقاق بدن و در از آن فرج مرز و جنبه و بود آویز  
 خصوصاً تشنگ به عید است و در دفع آله مجرب و در جمع اورام  
 جلیه و امراض بود آویز مثل تب ریه و بواسیر و اوجاع معده و  
 داء الثعلب و داء چینه و بیتی و بری سیاه و لا خولیا و در دفع  
 مواد تر و زهره کردن بدن و بر روز و زدن مواد از داخل  
 بطاهر جلد و دفع سمیت افراط و مواد بدنه و قطع عادت افون  
 و غیره از آن است

افینول ۲۰

و غیره از آن است امراض و اوجاع مرز و جنبه و بواسیر و اوجاع معده  
 یا اس از آن است لجات از استعمال آن بجا تمام حاصل شده و بخاری  
 کثیره رسید و از این است که میگویند پرورش آن از آب جوی است  
 و میگویند این معنی است که مشهور است که این چرخ را از خواص طهارت میگویند  
 و با جگر ای مفردی باین عموم نفع الا ان مشهور شده و طار از احوال است  
 که یک قسم از اقسام استعمال آن مایه کج باشد و اینکه در بعضی از مرز و  
 بعضی امراض غریزی از روشها شده باشد و بعد از مرز و عادت  
 آن مزاج و مرضی خواهد بود و بهترین آن این است که نصف به اوجاف  
 باشد اول امراض یعنی نرم و تغییر ازین وصف در عود خوش طعم  
 و هم آنکه سرخ نیم رنگ باشد هر چند بعد از آب کجی نیز است نهایت نفع  
 و لیدر می و کمی نفع است سیم اینکه که که باشد و سطحی هر آن معوی  
 باشد و در هر طرف شاخ جهانیده باشد چه اگر بر خلاف این باشد معلوم  
 که با در غمی کم رطوبت شود و عاقلانه و پیش بر او غالب شده است  
 که هر که بکمال خود رسیده بدون آورده اند چهارم آنکه در بزرگی و کوچکی



و اگر باب را دهاف باشد افراط در رز که چندان مذموم نیست بچشم آنکه  
 رکن ظاهر و باطن آن مخالف باشد زیرا که اگر ظاهر هر چه در باطن  
 باشد دلیر است بر اینکه رکن ظاهر بعد و وضعی حاصل شده باشد  
 سکین باشد زیرا که رکن گفته شده و قوتش بر طرف شده است  
 و افراط بر سکینی نیز دلیر غلبه اجرای ارضیه است بضم آنکه گرم زده باشد  
 که آن قوتش ضعیف است آنکه زده نشده باشد بضم آنکه بوی مذموم باشد  
 آنکه از مغزات و معدات او را محاطت کرده باشند مثل آب دریا و نم  
 و باران و گرمی آتش و آفتاب و از محاذات چیزهایی که معدوم است  
 مثل کافور و زعفران و جند و سنگ و این شرط آخر شرطی است عام را اکثر  
 دو اما در احوال استعمال آن ضعیف است و باید و ضعیف است و در  
 جابریست و باقیست و باقیست و باقیست و باقیست و باقیست و باقیست  
 آنچه موافق نیست طبع است و اگر مرضی دیده باشند بعد از آنکه  
 شرایط و پنج مناسب خواهد بود اما شرط استعمال آن اول که  
 بجهت بدن از اعتدال فاصله صغیرا خلط که برب مرض است بکنند تا آنکه  
 این در اول

و اگر در این احوال استعمال آن ضعیف است و باید و ضعیف است و در جابریست و باقیست و باقیست و باقیست و باقیست و باقیست

این دو در اصلاح در دفع بقیه قوی باشد و الا این پنج با چهار لطف و شوق  
 باشد که از اهل مواد فاسده گردد و بقیه عظیم شود و این شرط در اکثر ادویه  
 کلیه جابریست و دوم آنکه در ایام استعمال آن آب نباشند و بعضی است  
 همان آب طبع صغیر را بدستور یکدیگر می شود و بنوشند و بعد از فراغ بخند  
 روز نیز آب بخورند و بعضی آب بعد از فراغ بعضی از اطباء عرق به  
 و کلاب و عرق کافور و بادیان بحسب هر مزاج فرموده اند و بعضی  
 دیگر چنین معطر کرده اند که پنج چیز جو شده هر روز را ضبط نموده در سایه خشک  
 کنند و در کیسه یا کاغذی کرده بر آن بپاشند که از فغان روز مثل روز  
 اول با هم و بگذرانند و اگر بماند که جهان زرب بپاشند و بعضی آب  
 بنوشند و بطنان فقر بچک از این هم طبع ضروریست چه خوردن و چه  
 خصوصاً بر روی غذا فاسد باشد و جهان زرب و عدد ایام خوردن  
 چیزها و دیگر تجارب بر آن کاری است بسیار شکر و فایده از منفعت متعدایه  
 آنست که بوشیده او را هر چه مضحک و سیاه شده باشد ضبط نموده در سایه  
 خوب خشک کنند که از ف و محفوظ باشد و همه را با هم جمع کنند و بعد از آن



آنها را چند بخش کرده هر روز یک بخش از آنها قندی آب که کفایت  
کند بدستور که در اصل چربی که در خواهد بود بکوشند و بعضی آب بنهند  
و اگر ده بخش کنند و ماده روز از این آب بخورند بهتر است بسم الله که در این  
استعمال آن دنیا بکوشد بعد از فراغ بحکم بروند و بجهت بدست بکنند و اگر در  
شرعی باید رفت بروند و بوقت خوردن آیند و اگر مصلحت بدین را  
بصرفورتی باید بدین عمل کنند چهارم آنکه از جماع کردن در ایام شربت آن  
ماده روز بعد از فراغ اجتناب کنند پنجم آنکه از غلات مغفه و تخم خشک  
بدین بهر خوان که باشد احتراز کنند ششم آنکه از عسل و سرکه و غیره  
مثل هم و غم و خف و باجمله آنچه که سبب تالم نفس گردد در صدر او قانع  
بیش و عشرت و سرور و حجت اصدقا و طرقات آنچه سبب تلمذ و در  
و اشخاص نفس و طبع گردد بگذرانند بلکه با محال سنج آلام نفسیه که  
خوردن این اول و ضرر شربسی بیش از نفع است هر چند در این زمان  
و او این نوع و غیر این غلط است چنانکه صفوی بلاط مشغول این است  
طعم لبس البکته فی آبا ساجی بل سلا مته فیما یحب البی لهدا  
صلوات

باید تا آب صبر بشوند  
و بخورند و بنهند  
تا بید

صنوعی درین شرط بچایات نهایت اگر عاقل محکم این را معنی بدین  
تقدیر و در کون شود بگذرد از آن جهت افزون شود و مان تا بخورند و غم  
نکند که خوردن غم بجز خون شود و علامت نموده بخورند و بنهار بخورند  
تا زود باشد بهیم آنکه باستعمال آن ترک خوردن نکند و مخمر نماید و که در  
طهور و اثرا این پنج فصلی عظیم در آن بلاد که این پنج را از اینجای آوردند  
در شهر بندر شد و مردم بصحرا را رفته غنچه باصول نباتات عظیم و دند  
و چون این پنج طعم در آنچه که سبب شربت باشد از مردم بمان بیشتر عبت  
یکروزند اتفاقا در میان ایشان صاحبان امراض مزمنه خصوصاً سوداویه  
و فوج گفته بود از خوردن این پنج شغای کامل باشد و چون این حال  
مشاهد شد از این پنج که مواضع برده و بهین آنها را ایام شد و چون این  
خوردن آن پنج مک بود بهر جا که می بردند پنج مک میدادند تا آنکه بخوا  
تجارب و ملاحتی اظهار شرب طعم آن بدین پنج که الحال معارف است  
معمول شد و چون فخریک تعلیم اعضا و تخفیف رطوبت و این  
مخمران و فخر این پنج است و فایس نیز مقتضی ترک است نه چنان

طریقه



خوردن اغذیه بامک عادی و مالوف طبع شدت درک می شود  
 ۲ تقلید کند در مواد  
 کثیره و امراض مزمنه و غلبه مغزیت در غیر امراض مزمنه و قوچ کهنه خصوصاً هرگاه بطریق قوی  
 و قوی و خصوصاً هرگاه  
 بطریق قوی و قوی  
 حاره تقلید در روغن ضرورت نیم آنکه از سرها و سرهای تازه شب بیدار  
 دهم آنکه خوردن کرم حیان از هر چه حاره که استعمال ترشهای ملایم و ششی  
 در جریزیت بلکه سبب تعدیل می شود خصوصاً هرگاه بطریق قوی و قوی  
 در امراض مزمنه و در دمای کهنه باشد نهایت هرگاه چندان حرارت  
 در مزاج باشد بسته ترک نمایند و خوردن شیرینی ملایم و ششی  
 دواست که در امراض حاره و غلبه است و افراط در خوردن شیرین و غلبه  
 از هر چه حاره هم جریزیت با نودیم آنکه بدن را از رسیدن هوا ای سرد  
 نگاه دارد و خصوصاً هرگاه کهنه آمده باشد بعد از آن نهایت احتیاط باید کرد  
 زیرا که بدن بواسطه استعمال این دوا نهایت لطافت بهم رسیده و در اثر  
 عرق سمات نیز شفع شده بود و در هوای سرد چند بخور و عسل که بکشت  
 حاصل می شود قیاس این معنی ازین باید کرد که جسمی چنانکه خواهد بود که  
 با کوبیده شود

بماد جو آنکه در وقت  
 صندیق بریدن متعاقب  
 سبب خلط عظیم می شود

بسی

با کوبیده شود و بکرش گرم میکنند و بلا فاصله بآب سرد می اندازند قابل اذیت  
 و نمی شود هرگاه در معادن و اوجی را این اثر کند در بدن پس چه خواهد کرد  
 و از دهم آنکه احتیاط نمایند از امور که محدث مرضی شود که ملحق آن باشد  
 خوردن چینی باشد و از آب با مقدم داشت و ترک خوردن چینی که در که  
 غرض اصلاح است شود و می و برخی که کشیده یا فایده باشد اما طریقی است  
 آن آنچه اثر و کرم حیره رسیده بود و پنج است یک با عرق و دیگری بطریق قوی  
 آنچه با عرق است در امراض مزمنه و امراض مزمنه و مواد غلیظه و کثیفه و در وج  
 رقیه بود و این معنی است و این طریقی از شده که ما و سردی هوا ایچک بخور  
 و بطن هضم حیان از هر چه حاره و غلبه است و آنچه بطریق قوی و قوی  
 موافق و پنج مزاجی هرگاه مراعات شرط بعد از آن مقدار چمن و مقدار آب  
 و بهر مزاج موافق مزاج و علت به مغزیت و بهمه از هر چه نافع است و در تعدیل  
 و اصلاح از هر چه نظیر از دما طریقی است و این طریقی چنان است که بعد از  
 بقیه مزاج مرضی هر روز در شش شال یا شست شال او را بسیار بار یک شش  
 بعد از دهم کار و ورق کنند و در حین ورق کردن آنچه مانده آرد شده باشد بکشند

از امراض مزمنه و امراض مزمنه



و بعد از آن ورق کنند و شب در باله عرق کاو زن و کلاب و بد شک و شانه  
 بچسبند هر روز پنج نوبت در روز دیگر با یکدیگر و نیم نوبت شاه آب در یک سبک  
 یا نعل یا پس ناز و فلج که بر پوش آن نیز یک از آن که است و اطراف آن که  
 گرفته باشند بشش چهار طایم بخوش نهند تا بصف رسد و معلوم کردن آنکه است  
 بصف رسیده باین نحو است که موراحی و در وسط بر پوش یک کرده بصف  
 آب لغز را با چوب چسبند و یک کنند و چوب باریک اندازه گرفته موضع اندازه  
 ریسای بجهده نصف دیگر آید و بر زنده و موراحی رسد و کنند و بعد از جویند  
 بعد از یک وقت امتحان رسد موراحی را کثوره معلوم کنند که موضع اندازه رسد  
 بانه و چون بصف رسد دیگر از بار بردارند و بکشند و بر روی کسای  
 اطراف خود را به لحاف بچسبند و دو یک را در زیر لحاف بکشند تا بجا نماند  
 بدن برسد و در صورت و دمان باید روی لحاف بشود و اگر علت در حضور  
 خاضعی باشد همان حضور را بر روی یک بداند تا بجا نماند و یک بآن حضور رسد  
 و از آن در همان وقت در پالمه بجان گرمی نباشد پس خود را با لباس بچسبند  
 کنند تا عرق خشک شود و اگر بینه و مزاج آب لغز هر روز نهند تا بصف رسد  
 و بعد از آن

تجربہ

۲ نبات المرضی در حضور ما انفسه را به بخار آن بداند و تقویت نام بدن را  
 هر چند روز یک مرتبه

بهمه آورند پس آب صینی را صاف کرده بطن نمایند و بعد از آن هر چه  
 و سیاه شده باشد در سایه خشک کنند و بنی که مذکور شد بعد از آن  
 بعضی آب میل کنند و آب صاف را در هر صبح و عصر نهند و فغان باشد  
 نبات گرم کرده نباشد و نیمه را بعضی آب بنمایند و قدر برادران و قدر  
 در طام در خاک کنند تا یک آب در طرف شبانه روز صرف شود و اگر است  
 آب نام صرف شود و شش شش روز از آن که از نصف کمتر باشد تا یک یک  
 شش باشد و اگر باز زیاد باشد آب از یک نیمه کمتر کنند و بکشند تا شش  
 برسد و در مزاج حار است شغال صینی کمتر از یک نیمه آب حار است  
 صینی را از نه شغال کمتر کنند و بد آنکه در بعضی از امراض آلوده است  
 آن علت با صینی خم میوان کرد چنانکه در از نه صیده و امراضی بر شکل  
 فلج و بعضی مفاصلها در صینی باز زیاد از هر یک تا نه شغال عصبه است  
 که یا سخن بری مغز است تا چهار شغال و در امراض معده و عودهای  
 یک شغال هر یک را مثل صینی ریزه کنند و داخل نمایند و در این طریق آنچه  
 مذکور شد از شر الطایفه را باید بهر آورند و این طریق ترک نکند

عصبه الجار



لازم است و تجویز خوردن آنها بطریق قهوه است  
اما دستور استعمال آن بطریق قهوه چنان است که از هر مثقال شش مثقال آب کهنه  
هر مزاج با نیم مثقال مس و پنجاه درم بوزن شاه آب بوش نهند و چون بخیف  
صاف کنند و خط نمایند و طرف صبح و عصر در خنان او را گرم کرده با نبات بنهند  
از کمال تا سه مثقال بنوشند و باقی را بوض آب بنوشند و مخاط در معده  
چینی و آب این است که چار المزاج و خف چینی را کمتر کنند و شش مثقال کنند  
و بار دوم چنین رطب المزاج چینی را شش مثقال بکند و آب در هر یک از اینها  
بعد از که کفایت تشنگی کند به بدن عطش آب چیز را خوردن و صبر بر تشنگی هر  
نفرت پس باطله بگویند مقدار چیز مزاج و حال مریض که محرور المزاج  
باید چیز را کمتر کنند و همچنین از لپاری خوردن شیر بنهاده و آذویه حاره محبت باشد  
و بعضی ترشها طایم چنانکه مذکور شد بخورد و واجب مزاج بارد و رطب چیز را  
میکنند و آب را کمتر و در این مزاج لاه باشد که بعضی آذویه مناب علی  
مثل زرباد و در چیز و خورد و عشب چنانکه در طریقه تری مذکور شد در این  
طریقه نیز توان هم کرد چنانکه بعضی در آن مزاج آذویه بخورند و خف نهند و شش مثقال

کفایت  
است  
مقدار شش  
و تعیین مقدار

بلا و بدیدم

نیز فروید و غیره و الک کرده بلکه دیدم که بعضی بکرده او را در طرف صبح  
با طایر میزدند و بلغان فیض درین طریقه ضم او با پنج چیز خوب است  
و چینی بخت همین طریقی که مذکور شد مسخ پشمار دارد و هر ماه  
با چیز دیگر ضم شد از کیفیت و مزاج خود بیرون برود و آن آثار را  
تسرب بکنند و پل در امراضی منمنه و مواد غلیظه که استعمال آن با لکری است  
هر ماه از رطوبت آن با قوت تخمین آن مریض متغیر شود ضم با چیز  
دیگر چنانکه مذکور شد مناسب است و غذای شارب این دو چیز  
امریضه مختلف است چنانکه در ضمن شرایط اشعار می شود و هرگز از آنچه  
لازم است نیز مذکور شد و آنچه باید خورد اینهاست طرف صحت اگر  
بطیوخ خورد کباب با چلاد و قورمه با چلاد و زرباد و اگر غلبت بنای  
با از بطیوخ و دفته تغیر می شود بهمان و ترابی بالک و ترابی  
پوست پسته و پالوده که پایش بر مهر آورده باشند با شربت قند که است  
چینی باشد با شربت مذکور بدون پالوده و واجب مزاج حار چنانکه  
مذکور شد از ترشهای خوش چاشنی مثل شربت انارین و مریای آلو



در اشغال اینها عین خوردن هرگاه استعمال چینی بطریق قهوه باشد  
و غذای طرف شام تر پلا و قلیه چلا و کباب و در هوای گرم آب چغندر  
در طرف صبح کرده بر روی بخ بگذارد که از ریه گرم بودن پیرودن آید  
و میل نمایند و آنکه مدت خوردن چینی در هر یک از این طریق نیست  
و از ریه و احوال مختلف باشد و آنچه از ریه معارف شده چهار روز است  
و کمتر و بیشتر تجویز است چه اگر در کمتر از چهل روز صحت حاصل شود و گاه است  
و اگر در چهل روز اثر نفع ظاهر نشود و صحت حاصل نشود باید بیشتر بخورد  
و با بجه نظر بموافقت با سراج باید کرد و از آن فرار عده و ایام خوردن  
فرار داده در پس ایامی بگردد بلکه یکده و ده دفعه اکتفا نماید خورد  
و پس از احوال است که یکده و ده دفعه چینی بقدر یک فنجان  
که تخم یک نخال او را جو شاییده باشند باید داد و لهذا تعیین است  
استعمال آن عین آن کرد و بعضی عبارتست از حرکت مواد  
بدن بدفع بعضی بطریق و بعضی اسهال شدت و عفن بدست  
شون غذایت در معده باعتبار دفع غذا مواد فاسده که در  
بازو است

۲ در این

بتر حرکت نماید و میل بدفع میکند لهذا شدت و عفن باشد  
علایش و اسهال با هم و دل بهم زدن و تشنگی و گاه باشد که در  
و کرب و غلی و اضطراب نیز باشد و گاه باشد که دست و پا  
نمود و بر روی لامعی در صورت هم رسد و بینی کشیده شود و تحقیق  
رود و این باشد که بحد غشی برسد و بنفی ساخط شود و علاج آن است  
که آب گرم بگذارد در خوردن آن دمان و کلو خورد و مکرر باشد  
تا صبح آن مواد فاسده بقی و اسهال رفع شود و بعد از آن بقدر  
چهار اشغال کشیده و کلاب سرد باشد و غذا نخورد و تا صبح  
جمع شود که معده پاک شده است و بعد از آن شربت انار منع نماید  
به یاری انار ترش با کلاب باشد و اگر اینها باشد تا در  
یا کلاب ترش کشیده با طایر ترش بپوشند یا آب به آب  
دست و آنکه ترش با طایر ترش شود و اگر غشی و سردی اطراف  
و سقوط بنفی برسد باید که شربت و بطوس با ریاق هر یک که باشد  
بقدر و آنکه با کلاب بدهند و این صادر استعمال نمایند و عصار

منع



لیمه الطین افاق سماق کل از مل از منی ضد لیمه پوت انار اردک  
 و آرد و جو اجزای کوپده با آب برک مورد یا آب به و سب یا آب  
 بر روی معده ضا و نمایند و طریقی ساحل شربت انار منع این است  
 که آب انار ترش و شیرین را یکدیگر در هر یک بنماه مثال و آب  
 تازه است مثال با قدری قند که پاشنی آن زیاد نشود و قوام آرد  
 طریقی ساحل شربت به آن است که آب به ترش و شیرین را  
 مساوی کوته با قند نصف مجموع بقوام آرد و آب انار و رب به  
 و رب سب و هر یک از اینها آن است که آب هر یک از اینها  
 بجوشانند تا به بلع رسد بدون اینکه سرخی داخل او نمایند و غذا  
 بعد از فرو بستن و اسهال بکاید با جلا و دبا به جلا و بوزند و اگر شکی  
 و سرد شدن دیت و یا دبا بر اعراض صغیه که مذکور شد به هم رسد  
 مرغ که را کباب کرده آب آن بچونند و حبه که آنرا در ظرف عام  
 در دودل گویند که مهران پایی است و آنهای سینه است ماناف سب آن  
 اگر اکلین صغرا معده باشد عکاس خلط و تلخی و تشنگی و قهقهه و قهقهه  
 و از اینها

در روی یا سبزی و تلخی آنچه یعنی رفع میشود و پخته شده و سایر عکاس  
 غنیمه صغرا چنجه در صدام صغرا وی مذکور شد علاج اگر دل برک  
 رذن و قند کردن شدید باشد باید اعانت بر قند نماید که مواد  
 صغرا و به باین طریقی رفع شود باین که که بکشد یا آب گرم بکشد  
 یا با شند و انکست یا بر مرغ بزنند تا قند مایه شده شود و دفع شود  
 و بعد از اینها گشتن معده و سکون و صبح اگر باشد شربت انار  
 یا لیمو یا عوزه یا رب سب یا آب یک از اینها با عرق کاسنی یا پدید یا بنگو  
 و اگر اینها باشد به شانه و یا بر خطا و بدون بر خطا یا بیل نمایند و اگر  
 اثر به در بوب مذکور باشد بکشد یا بر خطا یا با عرقهای مذکور  
 و اگر باشد با آب برف و برف سرد کرده یا با مد و اگر اینها بچک باشد  
 آب زرنک یا آب عوزه یا آب لیمو را چشنی بزرگمی کرده بزنند سرد کرده  
 و اگر بچک باشد بر خطا یا با عرقهای مذکور یا آب بچونند و غذا را شرب  
 یا تر یا عوزه یا سماق و اگر باشد و آرد و طبا و دوج یا به که و چند روز باین  
 دوا و غذا بچونند تا مزاج با صلاح آید و اگر غرض باشد بکشد







از اسباب وجع معده مذکوره بوده باشد علالت و علاج هر یک مذکور شد  
 و اگر بدون اسباب مذکوره ضعف در قوت های معده مذکوره باشد علالت  
 خوردن آله و ایلکه پرورده است یا مصطکی یا طایر بهر جهت هر مزاج اگر  
 با حرارت مزاج باشد آنچه در نوع اول وجع معده ذکر شده در تب به  
 و شربت فواکه و شربت به لیمو یا طایر و به طایر و شربت فواکه این است  
 آب انار ترش و شیرین و آب به ترش و شیرین و آب امه و ترش و شیرین  
 از هر یک یک جزو و آب رزنگ نصف یک از اینها با لث مجموع شکر صاف  
 نموده با فیهو ام آوردند طریقی است شربت لیمو و به ترش و شیرین و خرفه  
 و آب لیمو یک جزو و با فیهو که چاشنی شود فیهو ام آوردند و اگر با برودت مزاج  
 آنچه در وجع معده بلغمی مذکور شد چون رشاد و حار شش خود و ضعف  
 آن این است خود جاری دهه شغال منسلط فاقه که در عرقان پوت  
 ریخ و نقل با درنجوبه مصطکی از هر یک سه شغال است پس ترش و طایر  
 پنجاه شغال آب لیمو سی شغال نبات با فیهو یکصد و پنجاه شغال ادویه را  
 کوپده و چغره نبات را با آب سپید از او غلاب فیهو ام آوردند و بر شند  
 نام شغال

پرورده است

در فیهو ام

و قدر

و نام شغال بس نمایند حار شش خود به نخته دیگر سهل الما خود جاری  
 پنج شغال پوت ریخ ده شغال مصطکی یک شغال اجزارا کوپده با شغال  
 نبات فیهو ام آوردند و بر شند و قدر شربت با چهار شغال و خوردن اطفال  
 ضعیف و مداومت بآن در انواع وجع معده و ضعف آن نافع و مجرب است  
 و بعد از نیمه در ضعف معده که با برودت و رطوبت معده و مزاج باشد و علالت  
 امانت که در وجع معده بلغمی مذکور شد خوردن شربت فستقین نافع و مجرب است  
 و بهر بسیار از این نوع ضعف معده با این طریق علاج کرده ام هر یک  
 این است فستقین چغره شغال انیسون کل سیرج سیلخه اسارون از هر یک ده  
 بسن الطیب مصطکی از هر یک هفت شغال اجزارا بعین از مصطکی یکوشند  
 و صاف کنند و با فیهو شغال فیهو ام آوردند و بعد از آن مصطکی را صلابه کرد  
 با آن حموض سازند و هر روز از پنج شغال تا هفت شغال از او با غلاب بنوشند  
 و اگر نیم شغال منزلی را با غلاب بپزند و بنوشند الفیهو است و نام از ده روز  
 بس نمایند و غذا طوف چاشت نخود آب و کباب و طرف شام تر پلاو  
 خوف از طرا از او به کثیر الفیهو و بجهت ضعف معده و فدان و لود و ضم

فستقین صبح

بارت به



بسی نافع و متقوی قلب و دماغ و منفج با بکله در تقویت معده و دماغ و قلب  
 به نظیرت قدر شربت از نیم شغال مایک شغال و نیم و بجهت هم غذا بعد از طعام  
 باید خورد و برای تقویت قلب و دماغ ناشناس سوف از سطر این است  
 فرقه ساج خود اسارون مصطکی پوت بلبله کایا شبیه و نمک مایک  
 زیره کرمانی دار چینی فلفل قرص قلع زردان جوز بوا فاقه از هر یک شغال  
 سنگ عنبر کافور از هر یک یک شغال نبات شش برابر مجموع اجزا از هر یک کوبیده  
 با هم مخلوط نمایند و مار قهیر که در این زمانها یافت نمیشود از اجزای این مخلوط  
 و چون الحال معهود است بدون استعمال در علاج که عبارت است از در  
 شدید رود نبات که سبب آن احتباس ریج و بر اثر آن ورود مایع  
 این وجه مایه نافع تا پشت طهار و بطرف راست و چپ نیز میل نماید  
 جبهه ای که وضع رود مایه این نحو است و سبب آن اگر ملغم غلیظی است که در در  
 مخلوط با شغال شده و باعث حبس آنها گردیده یا ریکی است غلیظ شده  
 یا قلی است که خشک و غلیظ شده در رود مایه محسوس مانده است علاج  
 آنست که نصفی از حبش اشک با بونه و از یانه بیاچ از هر یک شغال  
 پستان ده دانه

رطل

پستان ده دانه با رب بچین ده شغال روغن بادام تلخ ده شغال بنوشند  
 و اگر بچون کوزه یافت شود قبل از منجمد شغال فرو برند و سیاه از شکر و نمک  
 و بوره از نیم استعمال نماید با سیاه از خاک بون یا شکر و نمک و تخم حنظل باطل  
 و شکر و نمک با بوره با تخم حنظل هر یک که باشد و اگر بچک باشد یک تر  
 پس اگر طبعت کثوده شود و وجع کن شد فیهاد الا محتاج بکجهت شغال  
 حبه این است حبش اشک از یانه بیاچ با بونه تخم کرفس سیاه و کاکل  
 تخم شنبلیله اصل بوس کاور زبان از هر یک ده شغال پستان پنبه دانه  
 طوس خاچر از هر یک ده شغال آب برک چند زده شغال روغن صندل  
 و اگر باشد بوره از نیم نیم شغال یک نیم شغال روغن بادام تلخ باشد روغن  
 بادام شیرین پنج شغال اول نمک را با یک شغال روغن بادام بریزند و بعد از آن  
 سایر اجزا را چهار بخش کرده چهارم و هم بریزند و اگر تمام اجزای این حبه باشد  
 نشود هر چه یافت شود کافیه است و غذا را با طبعت کثوده نشود بخورند و بعد از آن  
 نخود آبی با دار چینی و زیره و زعفران پس نمایند و از آب بسیار سرد است و هم از  
 و اگر لقمه وجع بعد از حبه باشد روز دیگر با رب بچین ده کور را در روز بعد هفتان یک

تخم کافور پستان کندم



نما و دبا لمره دفع شود و اگر سبب توجع غیر اسباب مذکوره بوده باشد از عالم  
ورحی و سایر انواع که مذکور شد معالجه آن رجوع بطب عاقل است  
و خمس که آن را در عرف چشیش میگویند حرکتی است از روده که متصل  
که آن را امحای سقیم میگویند از برای دفع براز و باین حرکت دفع  
که رطوبتی از قبیل آب منی گاهی محلول با خون و گاهی چون و سبب آن گاه  
که رطوبت گنده باشد که باین روده ریخته باشد و سبب این حالت شده  
باشد علاش خروج این رطوبت است با چش و زور و نشش بکمر گاه  
و زبرد شکم و چش خوردن لحاب ریش عطشی و باد و هنگ و زغین با دام  
بالعوف این مایه اگر یافت شود بعد از یک مثال و اگر یافت نشود  
آن تخم عطشی و تخم خیار حبه معتدل از هر یک پنج مثال شسته بوداده و شعله  
ضمیمه و پخته و از برای هر یک سه مثال اجزا را گرفته و چته و حفرج کنند و آن  
صوف در هر یک از انواع زحیر که مذکور شد مایه است و در روز و هر سه  
با ادویه که مذکور میشود بدهند که در لکین شدت چشش را مایه است و غذا  
آتش شور باکی برنج مایه با دام و طرف شام چلا و باز در تخم مرغ اگر این  
علاوه اندازند.

وصف ان ابن

علاج رفع شد غلبه الشلب بر حطمی از هر یک در شعال چنانکه دانه چوب  
صاف کرده باد و طوس خیار چمن و در شعال روغن بادام بوشند و اگر محتاج  
تکرار شود باین نحو یک روز در میان مسهل را بنوشند تا رفع شود و اگر سبب آن بر  
صفرا باین برودت باشد علایش خروج صفراست بپیش و در حش معدو  
و تلخی دمان و سایر علامات غلبه صفرا چنانکه در صداع صفراوی گذشت  
علاج در شعال بر قطونا و یک شعال با رنگ را با لعاب ریشه حطمی و اگر  
نمود عرف پدید بوشند و اگر باین علاج رفع نشد مسهل که در نوع اول مذکور  
با خافه کل بنویزد و در شعال بوشند و بدستور نوع اول تکرار مسهل با حجاج  
و غذای این نوع آتش ثور با ماشیه جو میل نمایند و اگر بعد از تکرار مسهل باز  
باقی باشد و صفرا با خون یا پخته خون دفع شود و نفوق الطین با شیره تخم خرفه  
و تخم کشمر نسین نماید و اگر بحش بسیار باشد و شدید و با خون باشد نفوق  
الطین را بر روغن بادام چرب کرده با لعاب بهدانه و عرف پدید بوشند و  
از کم شدن خون و بحش با شیره بای مد کور عرف الطین اینست تخم ریحا  
بوداده تخم مرو بوداده بر قطونا بوداده شسته صمغ عربی کل از این اجزاء را



نوعی از اسهال

نوعی از اسهال

نوعی از اسهال

سایه ای که در کوفه با هم فرو رفته از یک شغال تا سه شغال بستر  
 مذکور پس نماید و بعد از طرف شدن خون و نهایت شغف بحش اگر باز  
 باقی باشد چنانکه مکرر کشت باریت به و شیره تخم کشمش بوداده پس نماید  
 عوفت این است که اگر دانه بوداده و شغال بلوط کوفه  
 زرد کمانه در سر که جنب بیده و خشک کرده تخم مورد آورد و سبزه کشمش خشک  
 بوداده خربوب آورد کنار از هر یک پنج شغال عود نیم شغال آله شغف  
 و نیم اجزاء را کوفه و چته قدر شربت از یک شغال تا سه شغال و در سایر انواع  
 مذکور شد بعد از چند مهل آن پنج که درین نوع مذکور شد علاج کند و آنچه  
 بعد ازین در حق از اینها به اسهال مذکور میشود بعد از سهلات مذکوره  
 در زیر نافع است عوفت و کرمی عوفت لؤلؤ که بعد از معالجات مذکوره  
 در اسهالات نافع و حیرت خون را بر طرف و طبع را بعضی میکند و در  
 صفراوی نظیر مذکور است عوفت و کرمی و در دانه نافع شغال  
 کوفته کلان را بلیث خربوب کل از منی فیر سر تخم کل صندل نافع با رنگ بود  
 داده تخم خاص بوداده تخم مورد و کن را در بخند زرشک نفعی کشمش خشک بوداده

نوعی از اسهال

جو مفر بوداده و شغف تخم خرفه بوداده و بر قطونا بوداده از هر یک شغال  
 بل و عفتان مصلک که با اتفاقا از هر یک شغال انار دانه و شغال مجوع  
 اجزاء را اسهال باریک و بر قطونا نرم کوپده عوفت سازند قدر شربت  
 از نیم شغال تا سه شغال باریت به و شیره تخم خرفه بوداده و شغال  
 و اگر سبب این اجناس نقل یا پی در اسهال باشد از انقال در  
 حادث شده که طبع متوجه دفع آن شده این حرکت را بیکرده باشد  
 علفش بکنش شکم و در دو بحش و می و بدون آمدن شغال یا پی بحش  
 بعضی اوقات و فرق واضح و ظاهر باشد این نوع و سایر انواع که  
 میشود که هسته غلوس یا هسته سماق چند دانه فرو برند و اگر برودی دفع  
 این نوع نیست و اگر دفع نشد و بعد از چند دفعه اجابت دفع شد این  
 نوع است علاج عجب العجب و در شعله طی را جوشانده با خاف بار  
 و روغن بادام بوشند و اگر محتاج بمهل باشد بخوبی که در نوع اول کشت  
 مهمل بخورند و هم چنین اگر محتاج بکرا شود بدستور مکرر از نماند و غذای  
 بدستور اول و اگر سبب آن سرما باشد که بمفعول رسیده باشد از قیلش



برسک سردی با فروزش تاب سردی با بخود برکشش نقد مذهب مذکور  
 علاج جش نشن برسک گرم و یا نمک گرم یا گستر گرم را در کیه کرده  
 بپاشند و بر کمر بند و عقد و کلاه و زیر شکم را بر دوش بادم چرب کنند  
 و بار رسک را بر دوش بادم چرب کرده با لایب ریش خطمی بنوشند و غذا  
 بخورند که در نوع اول مذکور شد علاج نمایند و بدانکه در معالجه این انواع اخیر که  
 مذکور شد ثلثا و چهار دانم دارد و در دوا غذا پسند که نزدیک است بوسیر  
 و آنه چند است که بر عقد پدید می آید کلاه در طاهر و کلاه در باطن و کلاه هم در باطن و هم  
 در خارج و بر هر عقد پدید می آید که خون از آنها می آید یا غشی است که خون  
 از آنها می آید یا درم و ج است یا پ و ج است و آن دانه را در سه لعل است  
 یا دانه چند است بشکر یا لیا کوچک در نهایت صلابت و آن را لوتیه گویند  
 و این بدترین انواع است زیرا که ماده لودادی صرف دیگر دانه است  
 پس شده از عوانه رنگ شمشیر بدانه اگر سرخ رنگ و از ارنجک گویند  
 ماده این نوع مابین و نموت و لودادیت است و دیگری دانه های نرم سرخ  
 رنگ بشکر لوت و آن را لوتیه گویند و بپای این نوع خون است خرب  
 علم او

نقد کولیه

نقد کولیه و بجهت سبب طلق بوسیر خون لودادی است که مابین محل میرزد  
 و سبب حصول این دانه ها درم و ج می شود و هر چه لودادیت در او بیشتر باشد  
 قوتش از برای علاج کمتر است و در پست انحلالش رنگ صاحب بوسیر گرم  
 بر روی دهنی بریزند و اکثر این است که رنگ قلع بر پشته و صورت چشمها  
 متعجب و آنها ضعیف و قوت جماع بسیار کم و دانه ها ضعیف و بدرنگ می شود  
 و باشد که پیچند و در حرکات زود دست شود و کلاه باشد که بخار است  
 بوسیر سبب دوار و صداع می شود پس علاج آن بچند وجه باید کرد اول  
 بقیه بدن و اصلاح مزاج که بد و طحال معده که تولید خلط فاسد شود  
 ندیر کردن خون آن هر کلاه بند شود سیسم ندیر نکنی درم و ج آن چهار دانم  
 ندیر کردن خون هر کلاه بجد افراط برسد چشم ندیر قطع و قاطد دانه ها که  
 بالمره رفع شود اما اول آنکه ضد باسیل و معاقین در شعله ماده بوسیر بسیار نافع  
 و ضد اسلیم از دست چوب و در اصلاح طحال که آن نیز عاید با اصلاح بوسیر  
 می شود مانع است و شیخ رئیس ضد باطن را که رنگ است که محل هوشن  
 کاسه زانوت او می از ضد های دیگر فرموده و حجامت مابین در کین بر

نقد کولیه

مستخرج



و بعد از ضد اگر شعله شود بجای که در صنف قلب مذکور شد یا بجای که در ریه  
 مذکور شد بکنند هم شایده و بعد از شعله مداومت بمقویات معده چنانچه در  
 معده مذکور شد بکنند و اگر اصلاح کید بخوردن شربت ماء حیوات یا کچال  
 بخورند که در هر یک از حیوات مذکور خواهد شد بکنند هم شایده و اگر بعضی  
 سملانی که در صنف قلب مذکور است اطریفل مقل ملین از سه مثال شستن  
 مثال با آب که بپوشند بسیار نافع است صفت آن بدین است بلبله کایه  
 پودت بلبله سیاه آله مقتر اشمون الطوخ و دوس از هر یک ده مثقال  
 تر بدغیر صفت مثال فلوسین خار هیز مقل از هر یک سی مثقال فلوسین  
 و مقل را در آب ریخته ماحل شود و با را دو به کوفته و پخته بروغن مادام  
 هست مثال چرب کنند و در پودت مثال عمل را بقوام آوردند و در  
 بقوام مقل و فلوسین را داخل کنند و از بار بردارند و با را دو به  
 برشند و مداومت بخوردن اطریفل ضمیر در از آله بوی هر مجرب است  
 و با باشد که مداومت با طریفل ضمیر و لکای بخوردن اطریفل مقل ملین  
 نفعی از ریه های دیگر باشد خصوصا بعد از ضد و در اصلاح مزاج صفت آن

مقالی  
 ابلست علم هر  
 موافق آنچه مذکور شده

۱۱۲  
 در آب زرد

مداومت بخوردن شربت زرشک بسی نافع است صفت شربت زرشک  
 زرشک دانه دار خوب را بکین مندی بکوشند و صاف کنند و نبات  
 با شکر صاف بقوام آورند و نبات با شکر انقدر باید که بر  
 خوش عاشری یا بل ششی باشد و اگر بعد از قوام آوردن شربت  
 در چاه درم شکر سه مثقال طباشیر سائده نماید نافع است  
 خصوصا آن اثر هرگاه حرارت فضا در صلیع حاد مذکور شد ظاهر باشد  
 و این شربت را در پنج مثقال نوده مثقال عروق کاسی و پهلای  
 سیل نماید و بعضی اوقات حب مقل یا معجون حب سجد  
 بر یک باشد نافع است صفت حب مقل پودت بلبله کایه  
 آله مقتر پودت بلبله تخم که نا تخم زره بزرگ تخم ریحان از هر یک  
 پنج مثقال سفید زرد چاه شغال ۱ در آب کنند و آتش شود ۲ مقل  
 و سایر ادویه را کوفته بچنه با هم برشند و جدا بعد بخودی بنهند  
 در صفت دانه تا دو از دانه فرو بردن همین اجزای حب را اگر با دو برابر  
 مجموع عمل بقوام آورند و برشند معروف است معجون مقل بعد

۲ و فطر مقل بعد از ضد  
 و چند نوع طریفل  
 صغیر و بزرگ  
 شربت زرشک فرموده  
 بسی نافع بوده



شراب این همچون دو مثقال صفت اطرصل مثل این است  
 پوست بلبله نزد آله مشرب است بلبله از هر یک ده مثقال مقل  
 زرد سی مثقال مقدار در آب که ناخته شود و بر آرد و در  
 کجوبند جاد و برابر بر مچ عمر لغوام اوردن برشته داکو  
 بدون عمر حب سازند هم در مچ رزح مفرات  
 قدر شراب رزح نادرده دانه در چون ناله معال صفت  
 حب المجدیه که معروف بصحوش است براتی نوحه فاذن بود  
 بلبله کاپی آله مشرب طهر در مفر رجبند سکه کوبه مطهر  
 رندی سبب الط از هر یک ده مثقال تخم شنب تخم کنه  
 زهر یک چهار مثقال حب اکبد به بر کعبه مثقال اجرا را  
 قلم نرم صلابه کرده به مثقال روغن کاه حب کرده باد  
 برابر مچ عمر لغوام اوردن برشته و در شش ماه معال  
 ناله قدر شراب نالیکال داکو در مثقال سنگ اصفه  
 ناله هم ش بر دانی همچون صاحب مزاج حرار اکثر بخورد

۲ حار حیات  
 حار مزاج

در مانی

در طریقی ندرت حبث المجدیه که حرک آب است نرم صلابه کرده  
 تا چهار ده روز در سر که بسیار شد بچند و در سخی ببالعه بسیار باید کرد  
 که هر چه سخی زیاده باشد بهتر است به آنکه نرم در شش صاحب طبع بود  
 لازم است هر گاه پیش در طبع باشد گاه نمر مندی و آلود بخار و در آلود  
 خشک بچند و طرف صبح آب اورا با شیر خشت و شش بوشند و  
 قدری انجیر هم با سایر اجزا بچند هم شاید و اگر شراب نمر مندی با شیر  
 آلود بخار اکثر اوقات شاول نمایند هم در نرم در شش طبع و هم سنگین  
 حرارت مزاج نافع است طریقی حاصل شربت سرد آلود شربت شربت  
 و قدر هم مثل اوت و غذا ای که طبع است صاحب بود ایراد نافع است  
 و بر هر از هر غذا غلیظی و از هر چه موله بود با باشد مثل مادنجان  
 و عدس و چغرمای ثور خصوصاً ماهی مک کرده و گوشت فزیده و  
 شد و شنبه ریش کسینا تر اربع کرده و خاکینه بارزده تخم مرغ دکنه نا  
 باندک پازناب دانسته و دیگر آنچه در باب غذای صاحب  
 مذکور میشود صاحب بود ایراد نیز نافع است و سایرند ایراد ربع و بود



بهم رو بکشد اما دریم بزرگ کردن خون کوهی بایه  
 کرد که دفع معادن باز استاده باشد و دانهها منقبض  
 باشد و دردی باری با فای دی که بخار از آن در  
 حادث شده پس باید که مریض کمر بجم رود و مریض در میان  
 آب نیم گرم بشیند و یا بعضی از بن روغن موضع را بکشد  
 حرکت کند روغن برسد بلو یا شعله روغن برسد و دالوی رخ  
 گران شتر و مغز ساق کاه و پاره هر یک از اینها با منقح معطر  
 با سینه کسوده شود و پاره به روغن کاه و پاره خد نمایند و اگر آن  
 بر نشود آب پاره را بپزند و کاه و استعمال نمایند و اگر بفرم  
 اضافه این دو جز نماید و قوی است اگر باز شمع شود و سه  
 تمهیدی و هر کس که بوی تر اضافه نماید و شیخ الیس بویج را اینها  
 بخورند و هر روز و هفت صافی با همدیگر که در کثرت خون  
 بویج را بپزند و آب باشد که بعد از هفت صافی پنج  
 بادویه مذکوره شود و لهذا اول ضد باید کرد و بعد از هفت  
 مذکوره ۱۱

و مجموع ۳

مذکوره را بهمان ترتیب استعمال نمایند و اگر از استعمال  
 ادویه مذکوره را بهمان ترتیب استعمال نمایند و اگر از استعمال  
 ادویه مذکوره و جع بپرسد یا شدید شود ادویه که بعد از آن  
 در لیکن و جع و درم مذکوره خواهد شد استعمال نمایند نیم پیر  
 لیکن و جع و درم بویج را است خواه ابتدا حادث شود و خواه  
 بعد از استعمال دوائی حار و قطع حادث شود هرگاه و جع بود  
 شدت کند و خون آمدن حبس شده باشد و اولابخی که مذکور  
 شد در کثرت آن سعی نماید و هفت از با سلی با صافی کند  
 و اگر یک هفت کفایت کند بکر از هفت میکند و بعد از هفت شدن  
 ز لوبه و هفت بسیار نافع و اگر یک هفت کفایت نکند بکر از نماید و در  
 هر دفعه از پنج عدد داده عددها باشد و جع بویج را از  
 حیوانی و شیرینی را لازم دانند و بپزند بمبردات دوازده عدد  
 پنج در هفت حار و در دیشم و در دوش و حاق مذکور  
 شد بپزند و در استعمال نمایند و در غنای که در نفخ خون



بواسرند کور شد در کین وج نیز نافع است همای سکن اوج  
 بواسر ایند است اطل الملک عدس شتر از هر یک یک جزو اخر  
 کوبیده بار زده تخم مرغ دروغی کل سرخ استعمال نمایند سرهم  
 دیگر اطل الملک کل خطمی تخم کتان از هر یک یک جزو مقل سینه  
 از هر یک نصف جزو افون و درغوان و پاز و روغن کاه و کج  
 از هر یک سدس پیه مرغ و مغز شاق کاه و روغن کوهان شتر  
 زده تخم مرغ بقدری که سار اجزای سرشته کند روغن نارنگی  
 بار زده تخم مرغ و یا سار ادویه سرهم نموده استعمال نمایند  
 که خون نیک بد و هم لکین و صبح میاید سرهم دیگر کند نارنگی  
 نو پیچیده و در زیر کستر گرم بپزند و در روغن کاه و کته بار و روغن  
 زرد آلو ی تلخ نیم بریان کند و در مایه سرب یا مایه سولف  
 کند یا چون سرهم شود پس بردارند و استعمال نمایند اگر کل  
 مقل احافه نمایند بهتر است یا آنکه کند نای مذکوره را بحد  
 قلع و پیه مرغ آبی و پیه کاه و موم کاه و زری سرهم نموده استعمال کند

اگر دانه

سرمی دیگر سینه تخم مرغ باروغی کل سرخ در مایه سرب چندان  
 صلیب کند که رنگ سیاهی بردارد و استعمال نمایند سرهم دیگر پیچ  
 بروغن کل سرخ و موم کاه و زری سرهم بکند ازند و با قلیه افون و درغوان  
 استعمال نمایند و اگر پیه مرغ یا نباشد یا اگر کاه و است و اگر  
 پیه مرغ یا نباشد پیه مرغ کند نیم یک لکین شج اریس در موضع فرو  
 که پیه مرغ یا در این باب شدید القیاس است سرهم دیگر سینه اب قلع  
 کاه و زری روغن کل سرخ موم و روغن را با هم بکند ازند یا سینه  
 مخلوط نموده استعمال نمایند سرهم دیگر سینه زرد آلو و ده شقال سینه  
 سه شقال مقل سه شقال اجزای با هم سرشته استعمال نمایند سرهم دیگر  
 مقل ازرق کوهان شتر مغز شاق کاه و کته زرد آلو سینه سینه زده تخم  
 مرغ روغن کاه و کته قدری پاز و در او جوش بده باشد اجزای نیم کوب  
 با هم برشته و استعمال نمایند که بسیار نافع است سرمی دیگر روغن کل  
 زده تخم مرغ با قلیه افون و درغوان و بدون افون و درغوان و اگر  
 آنچک از اجزای مذکوره نباشد زده تخم مرغ به شتر سرهم دیگر کج را

استعمال نمایند



زخم کو پدید بار و غش کل سرخ و غنچه تخم سرخ استعمال نمایند یا آرد جو در زخم  
 تخم سرخ و دروغ کل سرخ با هم ضم نموده استعمال نمایند و هر یک از این هر دو  
 که استعمال نمایند اگر دانه‌ها پرون باشد بر پینه کرده بر او نشاند و اگر  
 در پرون باشد پینه را با آن آلوده بردارند چنانچه بدانه‌ها برسد و بکند  
 بدنه و باز بچسبند اما ضادات نافه زرده تخم سرخ معرودن زخم  
 بدوغ کل سرخ ضادی دیگر لاج کج را با آب بچسبند تا مهر شود و ضاد نمایند  
 ضادی دیگر که بر پینه اردک پنهان قاز پنه سرخ خاک نمزناق کادو که مان  
 روغن بنفشه با دام روغن تخم که در سوم کاتوری اجزاء مساوی با هم  
 بکند از اند و کثیرا و کل خطی را زخم کو پیده و با هم مخلوط نمایند و استعمال نمایند  
 و اگر پها و روغن بافت نشود بعضی هم کاه انت و اگر و ج پها شد  
 باشد آب بر کن یک را بکند و با قدری آب مخلوط نمایند و با تخم نان  
 و زرده تخم سرخ و دروغ کل سرخ ضم نمایند اما آب زیننه که ممکن  
 اوجاع است بک تخم کن تخم خطم خا زنی نیم کرب بوش نند و جاف  
 نمایند و با لایب کدم بچسبند و در ظرف کده مری را در پهن  
 آن آرد

ضاد  
 ضاد

آن آب بوش نند زخم دیگر اکلیل الملک با روغن خطم خا زنی  
 شبت بوش نند و در میان آب آنها بنشیند آب زخم دیگر اکلیل  
 الملک با روغن جله تخم کنان با قلا تخم خطی کل خطی خا زنی شبت  
 بوش نند کل بنفشه پوت خش خش خا زنی اجزاء اینهمه  
 کرده بوش نند و در آب آن نیم گرم بنشیند و اگر مجموع این  
 اجزاء نماند بعضی از اینها کاه انت اما چهارم بوش خون بود  
 هر گاه بچه افراط برسد بد آنکه حبس خون بود بر کاه هی باید کردن  
 که خون صالح و روز با فرط رفع میشد باشد و احداث صفه  
 کرده باشد و رنگ روز و روزها ضعیف شده باشد و درین  
 وقت مستعرض قطع آن باید شد اما آرد و پنه مشروب طرف صبح  
 تخم حرفه بوداده سه مثقال و پینه تخم کشنه یک مثقال بوداده با  
 و ایک طایر و چهار مثقال رب به و اگر بافت نشود قرص کهر با  
 نیم مثقال یا یک مثقال ضم نمایند و بنوشند و صفت قرص کهر با معمول  
 این است که با آب خیار از هر یک سه مثقال و درق کل سرخ صمغ

در پهن  
 در پهن



لذنه یک هفت شغال نشسته کل از منی طراش طراش کلزار  
 تخم مورد لذنه یک هفت شغال رت بس اقا قازنه یک  
 شغال اجزار از منی کوبیده افواص سازند قری که با موافق  
 خدا که با بیه مردار بد تخم خرفه لذنه یک هفت شغال شاخ بز که بی پوت  
 تخم مرغ هر که لخته صبح عری لذنه یک سه درم کشته خنک بود او  
 خنک شش سفید و سیاه لذنه یک شش شغال مرغ لخته بز لعل از  
 هر یک شغال کوفه و بچه بالاب بز قطره افواص سازند هر یک  
 ازین هفت شغال عمل میتوان کرد و تخم ریش اطریفل صغیر را با حبث  
 احمد مذکر کرده طریق ساختن آن چنان است که حبث احمد را  
 چهار ده روز در سر که بخت نشد و بعد از آن شل غبار صلایه نموده  
 و سادی اجزای اطریفل با عمل سه برابر تخم ضم کنند و به شغال  
 از آن پس نمایند و اطریفل صغیر بدون حبث احمد نیز مایع است  
 صف حی که در سش خون بود و به مایع است به که با در تخم لخته  
 کل از منی لذنه یک هفت شغال پوت علیه نزد پوت آله مقهر از  
 به شغال مایع

پنج شغال تخم کندانه شغال مقل ده شغال سایر اجزار کوبیده  
 و مقل را در آب کندانه حل کنند و مجموعا با هم برشند و بکشد  
 و ناسه شغال از او را با بیه که این مایه در او خاموش کرد و با  
 بنوشند و طریق نوزایندن در تخم که بهندی کوری و در اصفهان  
 کس که به کوبید و شاخ بز که بی پوت تخم مرغ این است که کوزه  
 کرده سر آنرا محکم به بندند و در شور با تون حمام که از نده تا از نیم  
 پاشند و خوردن قلو نیاروی و برشش صفا آخر روز بعد بخورد  
 بسیار مایع است اما در آن که استعمال آن خون را بند میکند  
 اینهاست صبر کند و دم الاغ و سیاف مایه کلزار اجزار را  
 مثل عیار سبده و ناز عجلوت را با لیده تخم مرغ باینها آلود  
 استعمال نمایند دیگر آنکه پوت انار و مازور را با خیره جوشانند  
 و صاف کنند و معتقد را با و بپزند دیگر آنکه سفیداب قطع  
 بر در سنگ شاربج عدسی اقلیمی لغره بار و غنی کل مرغ و صفا  
 سفید هر هم نموده استعمال نمایند دیگر آنکه برک مورد کلزار مازور

مهم الاغ و سیاف  
 سیاه و سفید

در این کتاب

در این کتاب

در این کتاب

در این کتاب

در این کتاب



مستند و مبتدئ در طب باطنی است اما از اجزای بحث نذر برین است  
 اینها بشنید دیگر آنکه کذا کذا از ماز و سر سبک بیانی اتفاقا صحیح و جز  
 مساوی نرم سینه با هم مخلوط نموده شباف نمایند و مداومت بوی  
 مایع است و هرگاه بعد ازین تدبیر خون با دماغی آمده باشد ضعیف  
 بکشند و بعد از سی سال خون بکشد و بشنید باز و در آنها حکم و محکم و در  
 و سینه نصب کردن و یکدن خون را باز بیدار و غذا بخش باز دان  
 و ساق مناسب است و هرگاه ضعف زیاد و هم در طرف آخر از نو  
 فادر هر حدی که در غشای از هر یک در دانه آب و آب سب و آب  
 بدین تخم تا پخته شود و آنست که با غله بر طرف شود و آن چند وجه است  
 اول آنکه آرد و به چند استعمال نمایند که در آنها را بخورند و بر طرف شود و دیگر  
 آنکه در آنها را خلع کنند هر چند درین سالیچه خطر عظیم است زیرا که در استعمال  
 و دای عاز بر بدن اکثر این است که وجع شدید و درم عارض میشود و بعد از  
 شد این طریق در بدن عشرت شود و معده بکشد بهر حال ترک علاج  
 اول است و اگر هم علاج نکند یا بدین دانهها یا با استعمال آرد و به که برود  
 حله کذا

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب

حک کذا و بهر حال یکدانه را بکند از نذر آراه و فنی باشد و در طریق  
 دفع با غله شود حاجی چنین جراح که در فنی جراحی و کالی در این زمان  
 به نظیر است از آنکه در بوی در رنج و تعب بود و مکرر آرد و قطع و از آن  
 آنها بکند و کالی بوی بماند می شود اما اگر آید و بوی و بوی  
 حکم است و با معارض قطع که در نشت و بهج و درم معرون است  
 شد و بعد از استعمال سکنت و بهج و لطحات پیاپی باشد و از آن  
 بوی فارغ شد نهایت چون بسلان خون فاسدی که از بوی  
 رفع می شود بعد از یک الی ثلث یا ماده شرابی حرکت آمده و بعد از آنکه  
 شرف بطلاکت شد هر چه پیش باطل شد لهذا قطع و قطع جمیع دانهها  
 بوی مناسب نیست و مورت مفاسد عظیمه است چنانچه دانستی  
 اما طریق استعمال آرد و به که در آنها بر درایم حکم شود از آنکه کور است  
 اول تخم تره مصل لوزق پوست چ که بوز سر و که بار در حث سر و است  
 و بنا به باد بخان که در عرف کلاه باد بخان گویند و اطلاق قاع باد بخان  
 گویند تره مصل لوزق پوست مار تخم الحنظل و اگر مجموع این اجزاء

اجزاء را مساوی کنند  
 بخورند و کور شود  
 بوی کور







نعل بکند که بریدن بواسیر بهتر است و با سلامت زانت از علاج بدای شد  
 و هرگاه خواهند باید اول ضد باسیسی کنند و بعد از آن متوجه این عمل  
 و بطریق استعمال ادویه خارده این است که غله فون بادیک برویک هر که ام که  
 بر روی زرده تخم مرغ که بر چینه رقیق کرده باشند قدر قلیلی بپاشند تا آنکه  
 سرهم زنگار را بر روی پخته کرده بر روی دانه بپاشند چنانچه بغیر دانه نباشد  
 رنجد و اگر از استعمال آنها وجع بر تپه شدت کند که طاقت نتواند  
 نصف روز یک روز حمل دهند و یک از سرهمها یا خمادات که در باب  
 مسکنات وجع مذکور شد استعمال نمایند و باز استعمال این دو کنند  
 تا آنکه دانه سیاه شود و بعد از آن برک کرب را که در اصفهان برک  
 حکم گویند خوب حتر اچته باروغن لادکنه سرهم کرده استعمال نمایند و باز  
 استعمال این دو کنند تا آنکه دانه سیاه که هم در در الکنین میزد و هم  
 می افکند و بعد از افادن دانه سرهم بغداب تا چند روز و بعد از آن  
 سرهم کافوری استعمال نمایند که جراحات ملئم گردد و اگر برک حکم نباشد  
 هر یک از سرهمها و ضمائم که در باب مسکنات وجع مذکور شد و سرهم  
 دانه لادکن

در سرهم کافوری نافع است و اگر دانه بواسیر طهر نباشد بخمیر درون مقدار  
 پرون کنند و ساعتی پرون باید گذاشت که تا نه بجمه تورپی بداند  
 و زرد بجای زرد و لنگاه محجمه را باید برداشت و دودار استعمال باید کرد و  
 از لخته با حیات پروغنی سه روزه زرد آلو چرب کرده بجای خود که از زرد صفت  
 غلایه فون این است اما قیام زرده مثال رزنج سرخ رزنج زرد از هر یک  
 یک مثال قیر چهار مثال آهک آب مذیده شش مثال شب بنام شش مثال  
 اجزاء را کوپده و بچته و با سر که قوی نمایند و در وقت حاجت دوش را نرم  
 کوپده که بطریق که مذکور شد استعمال نمایند صفت و یک برویک  
 اینست رزنج سرخ رزنج زرد از هر یک شش مثال ترکیده مثال آهک  
 آب مذیده پانزده مثال زنگار یک مثال اجزاء را کوپده و بچته با سر که قوی  
 و بطریق مذکور استعمال نمایند صفت سرهم زنگار این است زنگار مثال  
 از زردت یک مثال کوم زرد عسلک ابطم که بهارنی تفر گویند راجح که صمغ  
 از هر یک بجمه مثال روغن زیتون سی مثال اجزاء را با هم بکند و باز زنگار  
 و انذات بر سرهم نامرهم شود صفت سرهم بغداب در صدر کتاب در علاج

صمغ راجح

در سرهم کافوری

در سرهم کافوری

در سرهم کافوری

در سرهم کافوری



هر دو غن کلسه است  
بغذاب قطع موم کافوری از هر یک چمچ شال روغن را بکند ازند و  
ادویه را کوبیده و چمچ اخافه نمایند و یک سفیده تخم مرغ و نیم شال  
کافور زم ساینده اخافه نمایند و در بادون چند آن بسند که  
مرهم شود و اگر غلظت فزون و دیک بر دیک و مرهم زانها نشاید  
از ادویه حاره را که خورنده و فاسد کننده است مثل غبار  
و بر روی از فوسفور پاشیده بدستوری که مذکور شد استعمال  
نمایند و ادویه حاره اینهاست فرغون نوش در دوز آن که جای  
که آنرا در اصفهان سن کوبیده مورخ قاء الحار ایک آئینده  
از پنج سرخ و زرنج از د کهلا مجموع یا بعضی از این اجزاء با قطره  
یا بول شیر یا به شال استعمال نمایند و اگر ملائمتی خواهند با شیر لاه  
استعمال نمایند و صاحب لعل الصاعه میگوید که اگر آبک و زرنج  
بدستوریکه برای از زله موی است و در ترتیب میدهند و در حمام قدر  
از آن بر بوی که ازند و بعد از آن معنی با خیمه بشویند و پوست حفظ

لا اله الا الله

که باطلای مرصع است

لوخته و ترس لوخته را با دوا باشند بچشمه مذ و بر طرف میکند  
بیشتر بگوید اول است که این علاج از علاج سابقی ملائم تر است  
بعد از آنکه و اگر باین از زله نشود و علاج سابقی صلاح نماید و بر  
هر تقدیر بعد از استعمال ادویه حاره یا در بین آن هر گاه هیچ  
بهرسد آنچه در باب سنگات مذکور شد بعد از آنکه قطع نظر  
از این که مریض تحمل نمیکند شدتهای دیگر مثل شدت ورم و غیره ظاهر  
می شود و پله عظیم تر میکرد و اما ندیر قطع بد آنکه این عمل لایمی باید کرد  
که مریض طاقت و جع آن داشته باشد و در دیگر علایمها تخفیف یابن  
تواند گذرانند شود و با وجود این مراتب تمامی دانهها را قطع کردن  
شاید بسبب اشتراک ماده منفع از آن ممر در بدن و نیم حدت  
اسراف بدتر و هر گاه عازم بر قطع باشند ادویه باید ضد با سستی کرد و اگر  
مریض را محذری که حس او را کم کند و منع سیلابی خون بسیار کند  
بدهند و بجه از آن قطع کنند اول است و محذرات مناسب همچون  
که در ربع مذکور شد با افون و زهرانی را با هم برشند بدهند یا



فلو نیای از می باریش عصاره هر یک از اینها بقدریکه حس می رسد کم شود  
 و طریق قطع این است که جراح ماهری دانه را روشنی که در استخوان است  
 خارده مذکور شد پر خون آورد و با مویاض شدی یا آلت قطع دیگر برود  
 یعنی نماید که چتری از گوشت صحیح بریده نشود که مغایر عظیم میکند و بعد از  
 بریدن بگذارد که قدری خون برود پس اگر درم کند و وجع شدید شود یکی  
 از اینها که در سنگین وجع مذکور شد استعمال نمایند سرهم سفیداب و کافوری  
 و کافوری بگذارد تا نلیم شود یا اینکه چرخ دانه را با بریشم یا موی دم اسب  
 یا خطی از کتان محکم بزنند و یک از اینها میسکن وجع بر آن بگذارد تا  
 بریده شود و بعد از اطفال سرهم سفیداب و کافوری استعمال نمایند  
 و محل قطع بصلاح آمده نلیم که در دو این طریق اسهل است چنان روغنی بجهت  
 روایر که از تراکب یک از ابای هضم و از اسرار مکتومه است و مکرر بجزیره  
 و اکثر بر قطع و پس را تحف داده بخدیکه بآن میتوان گذراند و محل  
 هرگاه بی سیلان خون باشد این نسخه است پیله بر سرخ یکصد و پنجاه  
 کافور زیت را با خاد آب دهن بر طرف معالیه یا پشت فاشی چندان  
 که الی ارزی



استعمال  
 سفیداب  
 کافوری  
 کافور زیت  
 کافور زیت را با خاد آب دهن بر طرف معالیه یا پشت فاشی چندان

که اگر سی از وی نمایند و کافور از نرم صلابه کند و همه را با هم مخلوط نمایند  
 بر هم زنند که چون سرهم شود و بطریق س بر سرهمها استعمال نمایند و هرگاه  
 با سیلان خون باشد عکاش این است پیله بر سرخ صد و پنجاه مثقال کفوری  
 سفیداب قطع از هر یک در مثقال سرخ یک مثقال کافور نیم مثقال پیله بر سر  
 بدستور نسخه اول بگذارد و س بر او پیله از نرم و صلابه کرده با هم مخلوط  
 و مزج تمام داده مثل سرهم استعمال نمایند حرقه ابول روحش محری  
 در وقت بول سب آن اگر حدت و محالطه صغرا ببول باشد عکاش  
 شدی در یکینی بول است و س بر علامات غلبه صفرا یا چنانچه در صد اعصار  
 مذکور شد و بنامدن چرک ببول و بنامدن چتری از عالم بخالیه ببول  
 عکاش خورون شیره شحم خیار شیره شحم خرفه شیره شحم که در از هر یک در مثقال  
 بالحب بدو قطره نارسه مثقال شربت بنفشه و اگر باف شود نیم مثقال یک قطره  
 فوسی که معروف است به بنادق البرزور یا ماء الشیر بقدر سی مثقال با شربت  
 بنفشه سه مثقال و بنادق البرزور نیم مثقال و بدون بنادق البرزور و اگر شربت  
 بنفشه باف نشود ماء الشیر شملان است و صف بنادق البرزور این است

کافور زیت

کافور زیت



فصل الثانی

در حبس انگاه



بکند و در او آخر که حدت تکه کم شده باشد برای اصلاح فرموده  
 کج صفت آن اینست مناسب است کج تخم خشک از هر یک  
 ده مثقال مغز بادام مقشر رب الوس نشسته صمغ عربی کثیر ادم الکافور  
 کند از هر یک تخم کرفس بزرگ بلبل کل از هر یک سه مثقال فلفل  
 بکثقال اجزاء را کوبیده و قوی سازند و بعد بکثقال از آن با ماء الشعیر  
 تخم خیار و بزره تخم که در ده پخته از هر یک سه مثقال بنوشند تا قوه باطل  
 آمده رفع علت شود و در او آخر حمام بپوشد و در آن پس از رفع علت و خوردن  
 بتر الایع بدستوریکه در رب دق مذکور میشود و در اصلاح قوه مثانه نافع  
 و مجرب و از برای دفع کوشش لول در همه انواع کرم خفیه را در آب  
 گرم که از شش و در آب گرم بول کردن بسیار نافع است و در آخر بکافور  
 با فلفل بنفشه نافع است و مجامعت در او ایل ندارد و در او آخر نافع است  
 و هرگاه بعد از خمد و تبرید کامل و سکون وجه و کوشش باز چرک می  
 آمده باشد و قوه باقی باشد ششانی که صفت آن اینست استعمال  
 نمایند معذب با فلفل انزوت دم الاغین کند نشسته صمغ عربی اجزاء را

بسیار نافع است  
 در کوشش لول

از کافور

نرم کوبیده بشیر الایع یا آب جگر کوبیده ششانی استعمال نمایند  
 که نافع و مجرب است و ضعف باه سبب فلت اقدار بر جماع اگر ضعیف  
 و دماغ است و شدت ضعف باشد تا خوشی خال فلت علاج  
 اول باید تقویت قلب و دماغ بخوبی که در ضعف قلب مذکور شد بکند  
 و بعد از آن با دویه و غذایه و تدابیری که بعد از این مذکور میشود بکند  
 باه نماید شیخ اگر شش بگوید که هرگاه سبب ضعف باه ضعف قلب باشد  
 در علاج آن چیزی بمشردی طوس بلکه در ضعف نهایی که مثلاً آن حرارت  
 مزاج باشد نفع از هر هر اینست و اگر سبب آن حرارت مزاج باشد  
 علامتش علامت غمزه حرارت است چنانچه در صداع و موی و صفراوی مذکور  
 شد و علامتی دیگر اشتیاق از مبردات و تفرز از مبردات است علامت  
 تدبیر مبردات شش شیره تخم خرفه با کچنچ ده و سایر مبردات بکند  
 هر مزاج و از غذا آتش زرد رنگ و شش انار و کوبیده و در غلظت  
 و صفراوی اینها و ماهی تازه که بچنه گرم شاول نمایند و هندوانه و شش خار  
 و امرو و آبنوره و دونه و مات و با قلا و عدس و زرت بوداده و

ضعف  
 علامت شش  
 در دماغ

صفحه 143



رخ و اگر حرارت با فراط باشد شیره نازده با شکر و دواء التبرخین که  
 صفت آن اینست شیره نازده دو شیده با ثلث آن ترخین پاک بچونند  
 تا منعقد شود و ناپارده تعالی سلیمانند و از اغذیه که بعد ازین مذکور میشود  
 هر چند حرارتی نداشته باشد و با بجمعه هر ماه صفت باه مستند حرارت را  
 باشد معالجی بجا چنان و سایر بهیئات حاره تصرفات بلکه اعتماد برین  
 نوع را اغذیه نیست که بعد ازین مذکور میشود که چند آن حرارتی داشته باشد  
 و همچنین آنچه از دواء سرد و دواءیه مذکور خواهد شد باقی است  
 و اگر سبب آن حرارت مزاج باشد بلکه فلت منی در بدن با قلیت نفی یا  
 استرهای آلت باشد علامت آنها عدم حرارت مغز است و اشتغال  
 بهیئات دوائیه و غذائیه و سایر بر دایره علائقش باین جهت که کوه  
 میشود اما صاحب یک مفرجی است که در نقوب قلب و دماغ باین جهت  
 و بغایت نفوی باه است صفت آن همین سرخ و سفید و دوری سرخ و زرد  
 و در بجان دار چینی نمر کرد و نارچیل نمر پسته نمر بادام نمر قندق نمر تخم خرفه  
 نمر نفل خواصه تخم خنثاش نمر که حیدر از هر یک بجمعی شل تخم شکر تخم کنده  
 امانا و جان

تخم پازخونجان معطر از هر یک و نیم شکر و نیم شکر و غیر از هر یک بکثقال  
 باه برابر اجزاء عمل همچون سازند همچون دیگر مشهور همچون لبوب  
 که نفوی باه و لب با عدال است نمر پسته نمر قندق و نمر جلقوزه نمر بادام  
 کنجد نمر تخم خنثاش نمر تخم خرفه از هر یک به شل نمر تخم خیارین  
 از هر یک بکثقال و نیم شل قندق و زیدان همین سرخ و سفید ن الصافی  
 خونجان دار چینی از هر یک بکثقال شکر نمر پنجه شل با عرق پندک  
 مل نموده باه برابر اجزاء عمل لغوام آورند و اجزاء را که پخته بایم بشنند  
 شربت به شل صفت همچون لبوب کپره که بغایت نفوی باه و دماغ  
 کرده است و منی راحی افزاید و صفت راحی بیکه صفت آن نمر بادام  
 نمر نمر قندق نمر کرد و نمر جلقوزه نارچیل انجور یک نمر تخم خرفه نمر تخم  
 کنجد نمر تخم خنثاش نمر تخم قندق نمر کبک زنجبیل نموده از هر یک  
 به شل نمر که به قندق خونجان قندق شل از هر یک و نیم شل معطر  
 ن سبب ن الصافی نسل الطیب زعفران زنجبیل نارنگ تخم قندک  
 از هر یک بکثقال و نیم سرخ و سفید و دوری سرخ و زرد و نیم زیدان







که گرم شود و نمائند اعذیه را پنجم از گوشت بخر آردند باید که فرس و از خوا  
باشد و با بخود و پازیر بیان کرده و روغن که تقویت کرم منافع بخر آردند و تخم  
سرخ را محصور بجا و غیر محصور بار بخیل و خوجان و در این دهر که صفت کاه و  
روبان کرده باز ده تخم بخر چهار نافع است و از سر بهای نفع را گوشت  
زنایده است و با تخم از سر اعذیه دیگر کرده انواع ترا که که آنها معمول  
و متعارفات شد کتیه و شش ترک و کوکو و انواع کبابها و انواع  
که از تخم و بول مذکوره ترش دهند محصور در ادویه حار و تلخ و گرم  
و غیر محصور در بیشتر و نمائند که اگر هر چه را بکنند و بخود و با پازیر  
گوشت آن جوان فرس و گوشت سرخ یا مرغ یا مرغ یا مرغ یا مرغ یا مرغ یا مرغ  
با عمل نبات نافع است اما ادویه صیب که مایه آن آنها بهشت شود  
و بزرگ کننده عضو و محکم شسته است روغن بدن را از وی آید  
و پازیر عضل را هر گاه با چهار برابر آن روغن پختن گوشت چوب  
نود و در صفت پازیر با آن چوب بنهند و بخر از چوب کردن دیگر  
راه نود و نافع که از صفت در اعطای ماه با سوسن و صفت مذکوره

محرب دانسته و همچنین ماییدن خلط را بار دهن زکس بر کفنا  
محرب دانسته و در دهن زپق با مغز نیمه دانه بر صفت و حواله کرده  
وشت را بار دهن این شستن و مقعد باند و بی فروجا بکدر هم شک نیم  
بافت شغال روغن زپق باند خلط را بار دهن زپق یا با عسل و رو  
نیمه دانه پسار نوثر است در دهن مغز که به شش و بای فروجا و  
بزرگ است و از جمله معطلات ذکر ماییدن شیر که تازه است مگر بر  
و اگر قدری نبات و نمک تر که را نرم سائیده بار دهن که او را تحفه  
و مجموع را با شیر که مخلوط نموده مگر طلا نمایند بی نظیر است و اگر صفت را  
بار دهن زپق چوب نموده در لوی حنک که ده نرم سائیده بر او شند  
بنایت عظیم میوه و شح الزیس از آن محرب دانسته است و هرگاه خرد  
حنک که ده نرم سائیده بار دهن شیرج بر صفت باند بسیار نافع است  
و طریقی بر دهن زکس و در دهن زپق بطریقی روغن کل سیرج است  
اما اندر دهن که هیچ باده و مرغ و مخطات ملاحظه حس خوب رویان  
و محالست و معاشرت و ملاجیم و معاشرت ماییدن زوودن تصور



و مطاله کت با سیه و کلمات شکر جمیع و حکایت افوای و حورون  
 معاین و نظریه شکر جانان کردن خصوصاً افوای آنها  
 مثل الایع و کر به و تجدید مدخله از افوای مویات است چنانچه کمر  
 رسیده و از پخت که عید را که یکوید بقصور ساق الغیر و شکر  
 انظار که در مذکره یکوید عیار که ترجمه است اینست که الفع هر که گو  
 بسکند شکر را بعد از اینست که بدینکه تجربه رسیده است  
 بجهت آنکه مواظبت شی و احد موجب طبع است و خود را بخلاف  
 و این موجب لاغری بدن و مرث پیری و ضعف هفت است  
 که بغیر برسد دیگر از مویات را نشین است زانست و کوشش  
 عضون است بآب سرد بعد از جمیع خصوصاً در تابستان و اختال آب سرد  
 و استقامت بعد از در زستان مکرر جمیع کردن و لباسهای نرم و آبریزی  
 پوشیدن و در رخت خواب حریر خوابیدن و لواری معتدل کردن  
 و مالند که تمام بدن خصوصاً از دست بطول مرعوب و دیگر تقویت طبع  
 کردن و بوی خوش بویدن خصوصاً هرگاه بوی از مطلوب مرعوب بشود  
 و از افوای

و از خوش نشین و خال اوقات با فرج و سرور بودن اما  
 آن چیزها بیکه نصیب باید اجتناب از آنها نمود و آنچه از مویات  
 مذکور شد و جمیع با شکر غیر مرعوب و با حایض و پیر و طفل کمتر از  
 ناک وزن بدین و بیمار روزی که بعد از عید جمیع باشد و مواظبت شی  
 واحد و استقامت و مواظبت و همدست پسار کردن و بسیار  
 خوردن و چربا شکم شکم شکر زرد و در از بانه خوردن و استعمال  
 بهر کوه که باشد و بویدن کل سرخ و مداومت به ترشها و میردات  
 و مرطبات مکرر مزاج محروم و حرکت عینه کردن و بیان با آب سرد  
 در راه رفتن بر مکان تنگ در زمین صلب و سنگ نشین و آب سرد  
 خوردن و فکر بسیار کردن و هجوم و هجوم بودن و با لجه آنچه از  
 ادویه و غذایه و غذا پیری که مذکور شد در هر صنف با فایده  
 که آنکه معاین و اطلبه و اغذیه کثیره و حراره و ضعف با یکدیگر است و آن  
 حرارت مزاج باشد ضرر بسیار مذکور ای اینها از مذکور است  
 لیکن نیز مانع است فاضل نفس و عرق است اما وجع فاضل در

در این کتاب

در این کتاب



باورم و گاهی بدون درم که حالت یثود در مفاصل اعضا اگر محض  
 با خصوص انگشتان ایهام باشد از آن شمرس بگویند و اگر در مفاصل  
 ران باشد و کشیده باشد تا از آن اطراف پشت از اعراق  
 گویند و سبب هر یک از اینها ریش ماله است از مواد بدن باین  
 و اگر آن ماده خون باشد عکاش سرخی محل شدت و جود  
 و سبب علامات غلبه خون چنانچه در صداع و بوی مذکور شد عکاش  
 در ابتدا اضمحلال با سلیق از طرف مخالف و اگر وجه دردت باشد  
 در وجه و اگر وجه در پام باشد با سلیق از جانب وجه بکند و بهر تقدیر  
 منصف از غلبه العقب که در زبان چنانست استر از هر یک فعال  
 غلبه پستان از هر یک ده دانه تر بچین ده فعال و در رویت  
 این منصف را با خاف نور بجان سه فعال بویز منقی است و ده دانه  
 و ده فعال پوت بلیک زرد نیم کوب چهار فعال منفر قوس ده فعال  
 روغن بادام یک فعال نبوشند و اگر در ث سلسله از اطراف فعال  
 باور بجان یک فعال گویند و بویز هرات و اگر از یک سلسله

در وجه و اگر وجه در پام باشد با سلیق از جانب وجه بکند و بهر تقدیر  
 منصف از غلبه العقب که در زبان چنانست استر از هر یک فعال  
 غلبه پستان از هر یک ده دانه تر بچین ده فعال و در رویت  
 این منصف را با خاف نور بجان سه فعال بویز منقی است و ده دانه  
 و ده فعال پوت بلیک زرد نیم کوب چهار فعال منفر قوس ده فعال  
 روغن بادام یک فعال نبوشند و اگر در ث سلسله از اطراف فعال  
 باور بجان یک فعال گویند و بویز هرات و اگر از یک سلسله

الان

کر نمایند و گاه باشد که احتیاج به مکرر فصد شود غذا از ک جودانی نمود  
 توبای رنج بیشتر با دام و طرف شب پستی مایشان چلا و خصوصاً هرگاه و  
 شدید و باورم باشد و اگر این علامات و تب باشد کوشش نازک  
 بماند و خور و در ابتدا اضمحلال سرخ و گویان و کلاب طلایند با رطوبت  
 با سبب هر یک از اینها ریش ماله است از مواد بدن باین  
 و اگر آن ماده خون باشد عکاش سرخی محل شدت و جود  
 و سبب علامات غلبه خون چنانچه در صداع و بوی مذکور شد عکاش  
 در ابتدا اضمحلال با سلیق از طرف مخالف و اگر وجه دردت باشد  
 در وجه و اگر وجه در پام باشد با سلیق از جانب وجه بکند و بهر تقدیر  
 منصف از غلبه العقب که در زبان چنانست استر از هر یک فعال  
 غلبه پستان از هر یک ده دانه تر بچین ده فعال و در رویت  
 این منصف را با خاف نور بجان سه فعال بویز منقی است و ده دانه  
 و ده فعال پوت بلیک زرد نیم کوب چهار فعال منفر قوس ده فعال  
 روغن بادام یک فعال نبوشند و اگر در ث سلسله از اطراف فعال  
 باور بجان یک فعال گویند و بویز هرات و اگر از یک سلسله

علامت

ماده معده  
 کم میانه  
 در صداع











لغات از دواج غالب در یک شبانه روز مختصر می شود و اگر اولاد با لذت  
 باطل باشد بهر از آن سرایت با صفا نموده آن را حصر خطر گویند و اگر  
 اولاد نمیشد با صفا شده و به جهت آن اخلاط و ارواح گرم می شوند  
 از احرار و گویند بجهت آنکه این تب با صفا چون برسد یکبار از دواج  
 و بار یک میگذرد پس احساس اولیه عمر حس است و حیات دوم که  
 جرات از آنست که حرارت غریبه اولاد در روح بهم رسیده و سرایت نموده  
 نموده و در قلب متعارف شده باشد و از قلب به نقطه شریان تمام بدن و غلظ  
 رسیده و همه را گرم کرده باشد و این تب از اسباب غریبه هم رسیده  
 شد و در غلظش در آب سرد و گرم می شود و خوردن داروی غلیظ  
 حار و عارض شدن تب و غم مفرط و غلب و غیر ذلک از اسباب خاصه  
 و این تب را تب کثرت اسباب انواع باشد لیکن درین رساله  
 بچند نوع کثیر الوجود میگویم و هم اسباب این تب از رسیدن هوا  
 سرد با آب سرد بدن حادث می شود و علامت آن تقدم سبب است و در  
 اعضا و غلظ که در عارضی همان کثیر میگویند و در آنکه باریکی بخشد  
 گویند و در

گویند و بسیار بول کردن و گاه باشد که مکرر اندک سرماند شده باشد  
 و این تب را در عرفت تب چشم گویند علاج باید عودا پوشتند و غلظ  
 بماند و با بار آب گرم بگذارد و لایب بدهد و کثیر گرم بوشند و از هوا  
 سرد و آب سرد و ترشید و ماست و صحر از نمائند و غذا شورایی بپنج  
 و ماست و اسفنج بپزند و جلد و باز ده تخم مرغ بترناب است  
 و انهم غلظت نماید تا عرق کاه شود و تب رفع شود و هم عکس است  
 طول مکس در آفتاب گرم باز یک نشین با حمام بسیار گرم باشد علامت آن  
 تقدم یکبار از اسباب مذکوره است و سرخی چشم و اخرو حلقه رخا و صفا  
 و تشنگی و زیادتی حرارت و التهاب و در هر علامتش سرکه و لایب در غلظ  
 کل مرغ بر سر مالیدن و بویدن است یا آنکه صندل سرخ و صندل با لایب  
 با آب کثیر تر با آب خیار بر سر مالند و بهر بوزند و اگر کافور نیز و اخرو نماید  
 مناسب است و آتش بیدن آب سرد و شیره خرفه و کثیر و غلظ و زرد قو  
 و عرق پد مجموع با بعضی نافع است و غذا آتش انار و زرنک و نمرد و خرد  
 میزنند تا تب رفع شود و هم عکس است و جمع سبب این تب و ج شدیدی



از اعصاب ششیم و گوش و غیر ذلک از اعصاب علایش وجود و وجع  
 در عضو اعصاب ششیم و وجع آن عضو است اولاً بخوبی که در معالجات آنها  
 مذکور است و از جمله مسکنات او وجع شش ضروراً کم کردن و آن با  
 افقن حاصل شود و بعد از سکون وجع اگر حرارت باقی باشد علایش  
 استراحت و خواب کردن در وضعی که سرخ بر تمام بدن مایند حرارت  
 سبب این است رسیدن قلب به ریه بدن شریک بسیار  
 علایش تقدم سبب است و زیادتی که در معده و ریه است و سستی بسیار علایش  
 پیش از استراحت و ماله که خواب و مایند در وضعی که سرخ بر بدن  
 و غذای بار و در طب خوردن مثل گوشت بره و بر خاله و مرغ و کبک با صبح  
 و زرد تخم می نیم برشت و خوردن کباب نبات و غیره در این  
 است چنانچه معطر است و علایش تقدم سبب است و در معده که در معده  
 مذکور شد علایش علاج نفیست حرارت را که سبب این است زنده و در کام  
 و علایش وجود زنده است علایش علاج زنده است بخوبی که مذکور شد  
 سبب این است مصمم نشدن و فاسد شدن غذای در معده و علایش  
 انحراف الی این

آرغ رشش باید بود و یکسکه سرده و دوش سرده و لاله پاشد که در  
 معده نیز باشد علایش کردن است و معده را از غذای فاسد  
 پاک کردن و اگر چه محرک نشود آب نیم گرم و نمک پاشد و در وقت  
 و اگر طبیعت اجابت بگردد باشد احتیاج به نفیست بلکه بخوبی  
 آب گرم از پی هم نوشیدن غذای فاسد را از تحت دفع میکند  
 و نامعده از فساد پاک شود غذا امید کند و بعد از پاک شدن معده  
 در جمیع انواع نهایی بومی بعد از اسهالات و نفیست تمام معده ل  
 از انفع معالجات است و بد آنکه جمیع انواع مذکوره از معالجات لازم  
 هرگاه از چهار روز تجاوز کرده است رفع شد و بظاهر و واضح است نفیست  
 برب خلط شده و دیگر این معالجات مفید نیست بلکه معالجات است  
 خلط بربش در هر مزاج و هر شخص بحسب احوال باید کرد و در معده  
 که عبارت از تبی است که اخلاط بسبب عیون اخلاط که از سر و حیا  
 بکانه که باعث کثرت یا غلظت یا از حیت خلط در معده می باشد  
 و آن که سبب سده و محبوس شده باشد نفیست شود و از این عیون

در سستی صاف قلبه  
 و زردی سر و پا  
 و زردی سر و پا

اگر در زمان حرارت  
 بقلب  
 سرایت  
 و از این که در این  
 تب است



اخلاط عدائی نازب است که با غبار فلک جوهر شکر تازه یا با غبار  
سرعت قبول فلک مثل شیر با غبار غلبه رطوبت بر جوهر آن شد میوه  
پس از رطوبت یا با غبار عدم استعداد آن برای مضمحل شدن  
یا مثل جمع بیان اغذیه مختلفه در مضمحل پذیرد و متعفن شود ایضا اگر  
عقوت اخلاط هوای دباد و هوای متغیر از اسباب سماوی و ارضی  
که با تشنگی و از راه سمات جلد با اخلاط میرسد و متعفن شود  
و چنانچه اخلاط چهار است بهای عقوتی نیز چهار است بعد از  
و هر یک از این اخلاط از لجه یا داخل در عروق است که متعفن شود  
یا خارج از عروق مثل معده و کبد و غیر ذلک پس هرگاه تعفن در داخل  
عروق باشد تب لازم پیشد و قطع نمیشود مگر بزوال سبب و اگر عقوت  
خارج عروق باشد تب در پیشد بصریح نبوده که از برای آن ماله  
متعفن پیشد چنانچه در هر یک مذکور خواهد شد تب رفع میشود و باز در  
دیگر مبادیه و همچنین تارض زایل شود پس بهای عقوتی است تب زیرا  
که هر یک از اخلاط از لجه تعفن آن یا داخل عروق است که تب لازم  
آن را

در طرف نمیشود مگر بزوال سبب یا خارج عروق که تب رفع میشود و باز در  
در نوبه دیگر و یکسند تب هرگاه چنانچه غلبه هر یک مذکور خواهد شد  
و چون که خون در خارج عروق نمیشد مثل اخلاط ثلثه دیگر لهند است  
نمیشد تب و موی خارج عروق بی است که تب آن اورام خواهد شد  
بجز که مذکور خواهد شد لایب و موی که ماله آن داخل عروق است  
بر دو قسم است یک آنکه از غدت و غلیظ خون علالت شود یا آنکه عقوت  
در او باشد و این عقوت در او باشد و این نوع از تب و موی که  
فقرت علیحده که داخل در بهای عقوتی تب زیرا که عقوت تب  
و در تب حیات بر موقوعه نیز داخل تب و لهند این تب را تب خطر  
بنام آن گوشت و تب عقوتی بنام آن گوشت زیرا که تب و این تب عقوت  
و عقوت تب و دیگری آنکه متعفن شده باشد اما آنچه از غلیظ و غده  
خون باشد بدون عقوت که مذکور شد فقر علیحده است و در تب  
آنچه از اخلاط ثلثه بر موقوعه تب است آنرا تب حسی گویند  
علامت آن سرخی لون و تشنگی و تری دهان و تب بر علالت عقوتی

و چشمها و زبان و پری  
رک







درص کافوری مناسب است که بالعلاب برزقونا و شیر و تخم خرفه و شربت بنفشه  
 داده شود صفت کافور این است طبعش گرم و خشک و طعمش گوارا و هر یک ده  
 مثقال تخم کافور اب الوسم منحل بعد از هر یک سه مثقال منزه تخم خرفه  
 چهار مثقال منزه تخم کدو پنج مثقال زنجبیل هفت مثقال کافور یک مثقال بالعلاب  
 بعد از برزقونا و صواب زنده و هر روز نیم مثقال بخورد بای مذکور و بعد از  
 امانت و سوی که بپوشد آن عفوشت خون در خارج عروق باشد آن  
 بنی است که منشأ آن از ادم است شل و نرم و دماغ و سینه و پهلو و شش  
 و معده و کبد و غیر اینها و در سوی خارج عروق بخوی و بکشد و علاج آنها  
 ۲ عفوشت فرار و درم موقوف بلا طبع طب و خارج از موضوع کتاب است نهایت چون غلبه  
 لازم بود که اسفغاری  
 در آنها شود و معلوم  
 شود در بعضی از اینها که با آن تیر یا لازم است که آن را در عروق است با آن  
 بهار و سوس که ماده آن خارج عروق است امانت لازم صغری آنی بر هر قسم است  
 یکا آنکه صغری در عروق حلقه قلب یا عروق تمام بدن تسخیر باشد  
 و این را محرقه گویند و یکا آنکه صغری در عروق و در عروق است  
 کافور

در است تسخیر شد باشد و این را عبت لازم بگویند لا محرقه  
 علباش از دم بت است و تسخیر بسیار و طحردمان و زردی ارک  
 در و چشمها و پوچ و قلی و اضطراب و هذیان و صداع و عفوشت  
 زبان و زردی آن دل باشد که زبان سیاه شود و بول رنگین و  
 رقیق باشد و اینکه احوال مریض بکود و بهتر و دیگر روز بد زرات علباش  
 بهنج است که در سوس و طبعه مذکور شد سوی ضد اما تیرید درین  
 پیش از همه تنهای غلط باید کرد و آب سرد و برف و یخ کور باید داد و از  
 سوس و آب در هر ضلع آنچه باشد بخوی که در آب و سوی مذکور شد باید  
 و آخر روز علاب برزقونا بعد از تسخیر عروق بنفشه و کاسنی  
 باید داد و ماء الشیر کر باید داد و آب انارین بهترین درین نوع  
 بعضی منج مناسب است و غذا آتش رنج و شش فقره که در افواج با  
 اندی و زردی و سوس و داد و اگر ثور بار با ماء الشیر طبع نمایند بسیار  
 بهتر است و مسمولات را در آتافی که در آب و سوی مذکور شد بهر طبع  
 در ادم قوی کافوری با کچن و شیر و تخم خرفه و سوس که در آب و سوی



نیز کوشید بغایت سبب است و درین تب و تب دوی هرگاه تیار دهم  
 عدم اشتها و خشونت زبان و شدت تب باقی باشد معلوم است که هنوز  
 ماله باقی است باید در همان روز مسهل بطریق مسهلات قدیم بدهند  
 آن باز نیز دات بدستور قدیم بدهند تا تب رفع شود یا تخفیف حاصل شود  
 و اگر درین تب و تب دوی ماله توجه و مانع شود و علامات آن چو  
 و هذیان و شدت صداع و پخواپ است در روز مسهل طرف صبح آب  
 انارین چهار مثقال با شیر خشت ده مثقال آب کاسنی پست مثقال بدهند  
 یا شیره تخم خیارین و شیره تخم کدو و تخم کاه از هر یک سه مثقال شیره تخم کدو  
 یک مثقال مالاب برزق طوماد بدهند و عرق بند و کاسنی یا بنفشه هر یک  
 باشد و شیر خشت ده مثقال بزنند و مسهل را بطریق احتیاطان غرض  
 باین دستور اول آب کرم بایم مثقال یک مل هم و یک مثقال روغن انار  
 بزنند و بعد از آن عرق تخم کدو و خجاری و خج کاسنی و بنفشه و بنفشه  
 و کاه از هر یک ده مثقال عاب پیستان از هر یک یک مثقال و آنرا بزنند  
 و ف نموده از پنچین و شیر خشت و منظر فلوکس از هر یک ده مثقال روغن انار  
 بدهند

چهار مثقال شیره جو مسطر ده مثقال اخافه نموده بار دیگر صاف نموده چهار  
 و هر قسمت را یکدفعه بزنند و با آنرا سیرت ماله بدماغ چنانچه ذکر شد ضدل  
 و سفید کمر را با قلیله کافور و کلاب و آب کشیده بنزد آب خیار داند که سرکه  
 در شیشه کرده بکوبد و در پیش و مانع مریض بدارند و اگر همه این افعال نافه نشود  
 بعضی از آنها که است و اگر مریض را ضعف زیاده باشد و در آخر روز هر روز  
 فاد زهر معدنه و کاه و غشانه و سرور بدارند از هر یک ده دانگ با نیم مثقال ماله  
 سبب بدهند و اگر مجموع اینها نافه نشود بعضی از آنها که است و در شیشه  
 و یا زرد هم و چهار دم با شویه نمایند باین طریق که با مای مریض را در آب  
 ضدل که برک بدهد و جویم کوب و کاه و بنفشه در آن جوش بدهند  
 و شیره کدو بزنند و با ماله و اگر این افعال نافه نشود آب کرم کافور است و درین تب  
 مریض را بسیار بپوشند و کرم را بزنند و ضدل سرخ و سفید در زیر پان حله  
 و با بکله درین تب که تا هر روز بزنند و بکشد و عاب لازم است که خواهر  
 از عرق تخم کدو باشد که در حلقه باشد و علامات آن نیز لزوم نیست  
 و یکسره سر و تشنه و بخر و مان و زردی زبان و زردی و روف بر لب و با بکله

مکرر بدارند



جفت

نخچه محرقه است و اعراض صعبه محرقه از عالم هر یان و اضطراب و قلق  
 زیاد و سایر اعراض صعبه که در محرقه مذکور شد درین تب نیست خلاصه آنکه  
 تب لازم صفراوی هرگاه با اعراض شدید و صعبه باشد محرقه است  
 و هرگاه این اعراض صعبه باشد تسبیغ لازم است و الا در آنکه شکر کند  
 و لهذا علاج این همان علاج محرقه است مگر آنکه تریه درین نوع کمتر از  
 محرقه باید نمود و او غذا دهیم تا پیر شکر اندام پیر صفراوی دایم  
 که لاله اش در خارج عروق است شکر صده و کبد و طحال و مراره و غیر اینها  
 از قیاض با که در جوف پشته و متفنی شده است از اعصاب گویند و علت  
 این تب آن است که لوز شدید و سرمای خفیف می شود و تب هم میرسد و لوز  
 تب عرق می آید و لوز عرق تب بالعموم رفع می شود و در روز دیگر تب پدید  
 می آید که روز سیم باز لوز و سرمای و عرق می شود و لوز دیگر در میان پشته می آید  
 این تب از اول نوبه تا قطع شدن تب از نه ساعت نیکو زد که اگر ازین پنج  
 تجاوز کند معلوم می شود که لوز صفراوی جانی نیست بلکه مرکب است چنانچه در اول  
 تنهای سرگرم مذکور خواهد شد و دیگر از علامات این تب تشنگی و لوز و مان  
 صفراوی است

صفراوی  
 جانی در صداع  
 و تب لازم صفراوی

وزودی رنگ و رو چشم و تنوع و سستی معده و صفراوی و قلق و اضطراب  
 در وقت نوبه وزودی بول و شدت بد بوی و سایر علامات غلبه  
 صفراوی و تب لازم صفراوی مذکور شد علاجش مثل علاج صفراوی  
 لازم است مگر آنکه مسمول را در روز غیر نوبه باید داد بهر روز که اتفاق افتد  
 و با سبب درین تب نیز صفراوی لازم است بهنج محرقه باید زد مگر آنکه در محرقه  
 تریه زیاد است و درین تب تریه به تریه محرقه ضرر نیست و تب بلغمی که  
 تریه لاله اش باید از عروق است که از لاله گویند یا خارج عروق است  
 که از لاله لاله گویند لاله علامتش لازم تب تب و حرارت طام  
 در صورت و پشت چشمها اندک تبخیر می شود و علامت صفراوی تشنگی و لوز و مان  
 و خشکی کام و زبان و قلق و اضطراب و سایر علامات مخصوصه صفراوی است  
 و آب و مان بسیار پدید می آید و درین تب غلیظ و کاه هر چند رنگ پدید  
 می آید هر چه بریزند و عیششان و بلغم پدید می آید و طعم و مان ثروت و اگر تب  
 بلغمی مانع باشد کامی ترش است و اگر تب بلغمی مانع باشد در رنگ و رو و درین  
 برکت فلان بهر روزی پشته صفرا در او فرو سستی و کت از لوز لازم



این تب است علما بحث در ایند منجی باید داد از غلبه شکر لیسری  
 اصل لیسری شکر خطر کار زبان از هر یک که متعال استان بازده  
 زنجیر ده متعال روغن بادام که متعال و در دهم و در از دهم و در از دهم  
 نیز همین مسهل را در سیرایام منجی مذکور را بدیند و غذای اولی  
 نوزدای پنج بشیره بادام و طرف شربت چلا و در زده شکر مرغ و اگر کار  
 برودت باشد شربت و نان و کت و چینی اعصاب باشد که در این  
 گوشت مرغ بچه در شور با کنند و از شور با در ششها و آب سرد نهایت هزار  
 نمایند برای انارین و کلا پاک که چند آن ضرر ندارد و در از دهم گوشت  
 مرغ که فساد الاله روز هر روز کل غذا با یکجین بخورد و طریقی حی  
 کلفه آفتاب این که در قی کل رخ را ریزه کرده بشکر لیسری آموده و طرف  
 کرده تا چهار روز در آفتاب که از زنده اگر تا ماه بگذارد بهتر است و اگر خشک  
 شد که در شکر بریزند تا خوب بهر آید که از آن پروری باین دستور که روز  
 چهار متعال روز دهم پنج متعال روز سیم شش متعال روز چهارم هفت متعال  
 روز پنجم شش متعال و بعد هر روز شش متعال با بشیره لیسری و از زبان بریزد

در روز دهم مسهل را در سیرایام منجی مذکور را بدیند و غذای اولی  
 نوزدای پنج بشیره بادام و طرف شربت چلا و در زده شکر مرغ و اگر کار  
 برودت باشد شربت و نان و کت و چینی اعصاب باشد که در این

و اگر در تب

و اگر در تب با ما و چشمها تبی باشد هر روز قرص زرنگ صغیر بعد نیم متعال  
 نمایند و اگر بعد و ضعف باشد و غذا هم نشود و تب باشد و عطش زیاد باشد  
 قرص زرنگ صغیر را در روزی هر روز نیم متعال پس نیمه و از این بطور را در روز دهم  
 و از دهم روز و اگر طبع خشک باشد بهر روز خوردن شش روز سکنجین روزی یک  
 بند زنده حب مسهل از زبونه صغیر یک متعال و نیم عصاره عافت از هر یک  
 و در آنک غار بقون نیم متعال این اجزا را در آب کرده و در روز و از غایت آن  
 ده متعال زنجیر را در عرق لانی حل کرده نیم گرم بوشند و همچنین که از زنده  
 نیز همین مسهل را بدیند و طریقی سکنجین بر روزی این است که نیم لانی را  
 ریش را از زبانه شکر گوشت شکر خیار از هر یک پنج متعال بشیره لانی ده متعال  
 شکر خیزه که یک چهار متعال کل گوشت ریش گوشت از هر یک سه متعال شکر  
 کفس برون کل رخ از هر یک ده متعال اجزا را نیم گرم نموده و بخورد و بخورد  
 و صاف نموده با شکر خاف یا قد صغیر بعد رنجا درم و سر که شد چهل متعال  
 بگویم آوردند صغیر قرص زرنگ یا در نیمه هفت متعال و نیم شکر لانی نیم گرم  
 شکر خیزه هر یک یک متعال و نیم بوزن صغیر شکر صغیر لیسری نیم متعال اجزا

در روز دهم مسهل را در سیرایام منجی مذکور را بدیند و غذای اولی  
 نوزدای پنج بشیره بادام و طرف شربت چلا و در زده شکر مرغ و اگر کار  
 برودت باشد شربت و نان و کت و چینی اعصاب باشد که در این



کوبیده با لپ با رزق و نافرین سازند صفت قرص در دوزخ کل سرخ  
 اوس بنظر لپ یک مثال طایفه مثال معاره عفت چهار مثال اوز  
 کوفه و چینه قرص سازند و اوست بخودن کل شد و سچین بدستور کوز  
 بعد از سچین بر دوزی نافع است و کلامی کلفه را با هم در آن مصلحت کوبیده  
 بدستور کوفه و کاه باشد که اوست بخودن کلفه و سچین بر دوزی باشد  
 و هر سه چهار شب یک دفعه آخر شب در احوال ترید بدستور صفت دواء  
 التریب این است بخیر مصلحت از هر یک ترید ببات بعد چهار مثال اوز  
 کوفه یوسف سازند و اگر احوال التریب را با کل شد ضم نموده بخودن و کلفه  
 آن اگر کم بود خوب است و در احوال این مرض و کفایت خوردن شیره  
 بطوس با ترپاق فاروق هر روز بعد از غروب مثال ناب است و عدله از  
 شانه زده هم بخودن کفایت سرخ و طرف شب ترید و و فایده و میرساند  
 و اگر این شب کهنه شود بطول آنجا بد قرص بویه جنین نافع و مجرب است  
 خصوصاً هرگاه در سیر زود صله ترید و در سیر با شیره و آنرا سکه نهجی در صورت  
 و دستها و پاها با شیره سچین داده و بر دوزی پس یک دفعه قرص را بوی  
 کمال است

بیت مثال

سم چهاردهم

سجی

چهارمین است ربو و نشتر مثال فو فلک از هر یک سه مثال بنون  
 ستم کف سحر و عفت از هر یک سه مثال اجزا را کوبیده قرص سازند  
 و هرگاه این شب باین تدبیر رخ نشود و آثار بلغمی چنانچه مذکور شد باشد شربت  
 اصول بدستور خصوصاً هرگاه با دوزم دست و پا باشد و سچین شکم و صورت  
 باین دستور که از چهار مثال ناهت مثال بدستور و هفت که رسید بدستور  
 نام از ده روز پس اگر آثار نفع ظاهر شد ناهت و چهار روز بدستور  
 با شیره از زیاده و تخم کاسنی از هر یک یک مثال و در هر روز یک از سه دلت و چهاردهم  
 که مذکور شد بدستور صفت شربت اصول این است ریشه کف سحر را از  
 ریشه کاسنی از هر یک ده مثال پوست پخ کبرنج مثال از زیاده تخم کاسنی از هر  
 یک صفت صفت از غریب لپ اسارون بلغم از هر یک سه مثال و نیم موز  
 با آب کچر از دقت بعد صله و پناه مثال چنانچه رسم است شربت نمایند و در کفایت نهجی  
 بلغم و مرکب بقدر احوال در آن ناهت مثال معاره عفت سچین با هم کزدند  
 و پنج شش روز رخ شده است و کاه را با آب لاریم هم نافع است اما بلغم  
 که ماله آن خارج عروق منزه شده باشد و در صبر کوبیده

دوازدهم

انبار

دوازدهم







زیرا که این تب مثل النجاسات و قیاس فیض که متوجه دفع شدن  
ضررهای عظیم دارد لهذا باید بعد از اسلوك نمایند و از موالات  
مستند باین حدیث و  
و هرگاه که در غلظت احتراز نمایند و بیک از انواع سودا که موثر  
و گوشت قدیم و غیره که  
این تب شده در اصلاح و فیض آن گوشت چنانچه اگر احتراز از صفرا  
با خون هم رسیده باشد علاتش غلظت غلبه صفرا و خون است چنانچه در تب  
دومی و صفراوی مذکور شد باید که مداومت بخوردن کنگبین و عرق  
کاسنی و عرق شاتره و آب انارین بکنند و آب لارین را که با کمی  
بیش در طبع باشد با شیر شربت و آلا شتهای و لاهی با قند و لاهی با طیار  
مسل نمایند و از سختی و هر چه باعث خشکی شود احتراز نمایند و از سوزن  
خزبه دهند و اندک لای و آلوچه رسیده و آلوچه رسیده و بیدار نمایند و آب  
علی کیلانی در شرح قانون بگوید که مرا و فرموده بهر چه رخ شده بود و در  
مفر بودم با جگر از احد فاکه پش ن نیز طبع بودند و در بخوردن مسهل این غلظت  
و من مناسب بدینست اما آنکه شی پش ن مسهل تر نب و دادند و بر بالین می گذاشتند  
و در بخوردن آن امر عینودند و من خود را بخواب میداشتم که تب بدست آید  
بدانند تا آنکه

در تب  
سخت  
در تب  
سخت

بدانند تا آنکه سر خواب بود در عالم رویا دیدم که مرد محترم بغیر پویش نشسته  
گرمی گفت که این مرد قرشی است شارح قانون من پیش رفتم و از خود  
و اینکه مرا بخوردن مسهل میکنند با و کفم در استعلاج نمودم بستم شد و گفت  
مسهل محو کفتم حکیم گفت چرا غلظت از چیزی که مصلح بود است و سکن  
صفرا و سکن بلغم و قاع خون و لذت نیست و خوش طعم نیست و عذرا  
و در است تا آنکه سی و سه خایت و منفت شدم و در هر دفعه جرئت فرمایند  
می شد که آب این چه چیز باشد تا آنکه کفتم پان فرمایند که این چه چیز  
گفت آلوچه رز و خوب رسیده و من در خواب پدیدار شدم و خواب را  
با صاحب خود گفت کردم و مسهل بخوردم و بعد از آن دو او غلظت و آب را  
مصفود بر همانی کردم و در یک هفته رفع مرض شد تمام شد کلام حکیم علی  
و در این نوع اجتناب از شیرینها و روغن لازم است تا خوردن گوشت  
نازک که شیرین و زردی بسیار نازک و منجمد و خرد سیس که نافع است و حمام  
در همه انواع نافع است و اگر آنکه بود از احتراق بلغم با خود نمود ایم  
باشد علاتش غلبه آثار بر دست است چنانچه در تب بلغم مذکور شد باید



که مد است بخوردن کل قند یا سکنجین و عرق لاسی دشت است که کند و گاهی  
 کلفت با صلیک بخورد و از سبزه یا پیرهن کند و گاهی اطرصل صغیر در غیر روز نوبه  
 پس نایند و گاهی کل پر از که اقل از آن که بند پیره کشیده و با سکنجین چند  
 جوش داده بوض سکنجین پس نایند خصوصاً اگر بافت پیرز باشد و بوی  
 کردن در وقت نوبه در همه انواع نافعت و در ادا فرمادست بخورند  
 شد فلویای از برش عرق چون حبثا در پنجاب است و عظیم و حبث  
 بر حبث صغیر از این که برادرش ن امام الدین جعفر است که از او  
 و بعد داشت و اطباء عراق از مخالفه آن عجز شده بودند ازین دوا  
 خور و صحت یافت تمام شد کلام غلامه دوف خوردن محرزات است  
 قدر از آمدن نوبه است طریقی حاصل فلویای رومی موافق نسخه صاحب کار  
 الفاعه که زود جعفر بهتر است نهانت این است از عرقان چ مثقال صغیر  
 پست مثقال بزرا الیچ پست مثقال افون ده مثقال قطرا سیون که کرم  
 کفیس که هر است چهار مثقال کرم کفیس سه مثقال بنیاد لیب چهار مثقال  
 یطرح هندی یا پنجه حب بدن عرق و فون از هر یک یک مثقال اجزاء  
 ام آورد

همه میرزاالدین والد  
 میگوید

سازم هندی

زخم کوفه و دروغ بدن چرب نموده به برابر عسل و ف بوقام آورند  
 و برشند و بعد از شش ماه نهال نمایند قدر شربش بقدر خودی طریقی حبث  
 برش عشا موافق نسخه قانون غلغله بخورد از الیچ از هر یک پست مثقال  
 افون و عرقان بنیاد لیب عرق و فون از هر یک یک مثقال اجزاء اگر  
 و پنجه با سه وزن او و به عسل کف کرده بوقام آورده برشند و بعد از شش ماه  
 استعمال نمایند طریقی حاصل حبثا این است از خردک مثقال و بونده مثقال  
 جوز نامر که از آن قوره که بند مثقال اجزاء اگر کوبیده و به برابر عسل و فون  
 آورند و بعد از شش ماه شربش یک نخود و نوبه ربع هر گاه ماله شربس باشد  
 و برنج مذکورند بهر بعد آید بعد از شش ماه روزهای محرزات کفایت میکند  
 و احتیاج به تنقیه ندارد و اگر ماده غاصد در بدن بسیار باشد یا بقیه  
 نافع مرضی شود و بقیه را اگر بعد از شش ماه بکنند بهتر است و بصرای  
 شقیفه را بعد از شش ماه روز کرده اند و با بجمه شقیفه باید بچسب غلط محم شرب  
 بعد آید چنانچه اگر ماله از عرقان خون باشد و علل غلبه خون چنانچه  
 مکرر کرده اند و الا فیه با سلبی بکنند ملاحظه نمایند اگر خون بسیار باشد

در وقت نوبه  
 در وقت نوبه

در وقت نوبه







باید پس مذکور را با بخون نجیح میل نمایند و مسل باید که در روز دوم نوبه خورد شود  
 و در نوبه نیز بعد از مسهلات محرزات هسته نافع است این است محمد طریقه مهمل  
 درین مرض نهایت احتیاط تمام بعمل باید آورد که قدر از شیخ ماله متوجه دفع آن  
 شدن مودت معاند عظیمه است و قدر از ششاه دادن مهمل اول است  
 لکن طریقی معالجه بدین نوع است که مذکور شد و بعد از شیخ ماله که مریض هر چند  
 شفته نشده باشد سردی و طوس و تریاق فاروق در تب بسیار نافع است  
 خصوصاً هرگاه حرارت زیاد در مزاج باشد این است محمد از مملکت حیات عظیمه  
 و بعضی از جماعت خطا پیشه که فایز از انزال مذکور نیست و در سبب و علل آن  
 نمی دانند و اطلاق هر یک را رسمی بر مریض کرده اند نهایت تفصیل آنها لایق این مختصر  
 نیست اما چون محرشی در علاج خلعت کما دارد و نهاده که آن پرورش بداند که  
 محرشی برست که مریض در وقت نوبه غش میکند و بهوش میخیزد و ماعوق کند و غایب شود  
 چون اکثر اوقات ماله آن بلغم است و ماله در از مریض میخیزد و اطلاق آن را  
 در دیر حیات بکلیه مذکور میکنند اما آنچه سبب آن بلغم غش است این است که نوبه  
 هر روز به پیش از نوبه موده و اینکه در صورت و چشمها هیچ شیء در وقت  
 آن نباشد

این تب بر یک حال باشد بلکه گاهی بر یک قسم و گاهی بر نوبه و گاهی مکیوری  
 و بسیاری میزنند و لهذا گاهی بسیار تیره میزند و گاهی چشمها پر غش میزند و  
 مثل کسیکه ملوی او را فشرده باشند و بر علل آن که در نوبه بلغم مذکور شد  
 و علاج این تب بسیار صعب است زیرا که سبب آن ماله فاسد است در ریه  
 غلظت و قوت در حال ضعف است پس اگر خواهیم مهمل قوی دفع آن کنیم  
 مواد فاسد به حرکت باید و بسبب غلظت و مریض غش میزند و مهمل ضعیف است  
 با مریض نمی تواند کرد و اگر غذا را منع یا ملطیف و تغذیه را بکنیم قوت میماند  
 و اگر غذا را بدیم مزید غلظت میزند و لهذا قوت نر آید بهر حال علاج این است  
 که در وقت نوبه و حدوت غش مکرر آب و آب بر صورت زنند و بعضی  
 خبردار کنند در آنها را محکم به بندند و نام بدن را ببالند باین روش که اول  
 را نوزاد ببالند تا سر نخ و بعد از آن را نهارا نازانو و بعد از آن را ششها  
 تا سر انگشتان دست و بعد از آن پشت و سینه و معد و شکم و بازو و سینه  
 عود و مابین چاکمه در نصف زمان تب ماله که کنند و نصف دیگر مریض را  
 بکاک خود بکشد از آنکه خواب رود و بهر احتیاط کند و از این بپوشد و غلظت که نمی



محلله از برای این ماده بهتر از ماند که نیافتم و بگویند بگوید و بوزن او را  
 با طاب و عرق بهار نارنج و اگر باشد با عرق بید و زردچوبه  
 بالند و لخته که در محرقه مذکور شد مکرر بدایع به از اندام کافحه مرض بین  
 حواست که طرف صبح تخم کرفس مکینال بشوید با کچن عسل مکینال شکری  
 یا عسل با فلفله عسل در از برای نه پنج لاسی از هر یک مکینال مکینال مکینال  
 چهار مکینال حوت بیده عاف نموده بدهند و قبل از وقت نوبه یک عسل  
 اگر تواند که کند آب گرم و کچن عسل و مکینال و قبل از نوبه بهشت عسل  
 حبه باین دستور عسل الثعلب پنج لاسی پود پنج از برای نه مکینال  
 با بونه ساد و تخم حنظل و خیزی اهراتوس از هر یک مکینال عسل عسل  
 پستان پست دانه ترنجبین مکینال مکینال عسل عسل عسل عسل  
 آب بزرک برک چقدر بپا به روغن بادام ستر مکینال مکینال مکینال  
 اجزا را جوشانده عاف نموده خلوس را در آن بشوید و نشوید و نه حبه  
 و بار روغن بادام علی بنای در در حبه نشوید و در در حبه نشوید و در در حبه نشوید  
 با شیره از برای نه و تخم کرفس با شیره مذکور بدهند و در آخر روز فلان زهر شده

۱۱۱۱

و سرورید و کل داغستان از هر یک شش خود با آب سپید  
 و بعد از نوبه هر یک ماه باشد که مکرر و خلوس با ریاضی عاف و هر یک باشد  
 بعد از دانه تا نیم مکینال توان داد و صاحب خلاصه التجارب بخورند  
 عاف زهر حواست به نکرده است و غذا بدین است بر غنچه و غر و سپید را یک  
 کرده آب از آب بدهند و در ترکب طبعه ماء الطیر باشد و مان با شربت قد  
 غذای صاحب این است زاده که کرده اند و طیر مان در شیشه با آب لادن  
 داده ام و چهار نفع کرده و در زده تخم مرغ و زردچوبه و سر و سپید و سر  
 داده اما آنچه نیک آن صواب باشد تخم اریس بگوید که این ماده را از نوبت نیست  
 لهذا علایش از نوع اول اصعب است بلکه قابل علاج نیست و علایش  
 که نوبه این به نوبه عسل است و هر روز بهشت و علایش بگوید که عسل  
 در میان مزاج عریس و اینکه صورت و بدن در اول مرض بهشت  
 لاغری میرسد و اکثر این است که روز چهارم مرگش و بهر حال علاج است  
 که حقه که در محرقه مذکور شد در روز غیر نوبه بعد از آن در آب بپزند و از آن  
 و لغوت بخورند که در محرقه مذکور شد غیر اینکه بپزند و در روز غیر نوبه

عسل و آب لادن  
 و سر و سپید  
 و زردچوبه  
 و تخم مرغ  
 و در نوبت نیست

عم و درین است







دیگر اند میگذرد بت لازم دارد با علل است بت لازم و بلغم و دیگر اگر در کشت  
از صغری لازم با بلغم و اگر پس بگوید نوبه میکند با علل است نوبه بلغم  
لازم دارد با علل است بت لازم صغری و جمع انواع غیر بلغم و غیر  
در معالجه متحد اند زیرا که در بیه متحد اند و معالجه اینها مرکب است از بلغم  
صغری و بلغم و مدت طول اینها بسیار است چنانچه مالتیست در شرح  
اسباب و علل است بگوید که گاه باشد ناکام باشد زیرا که اگر معالجه  
بلغم و نجات بود صغری و میگذرد اگر الطیعی صغری و نجات است  
بلغم غلبه میکند و هر گاه در معالجه ملاحظه هر طرف بشود هیچک فایده  
منتهی نمیکند و گاه باشد که طول این مرض بعد از آن بخرشود و معده فاسد  
باطل میخورد و متعصب دیگر را بگوید و با بلغم در هر یک از اینها در  
نسخه از غلبه الطیعی بخاری ریشه لایسی گاه در زبان از هر یک در معالجه  
ده دانه یا شیره تخم خیار شربت بلغم و میگذرد در روز پنجم و اگر نوبه باشد بلغم  
پنجم و در روز یک نوبه یا نوبه بکنن باشد مصلح بهند از غلبه الطیعی  
گاه در زبان آلوده لوس کل رخ کل بلغم و میگذرد و گاه از هر یک در  
غلبه و بلغم

غلبه پستان از هر یک ده دانه یا پنجم شربت مصلح لوس از هر یک  
ده شغال روغن بادام شغال و دیگر در ششم و دهم و در روز پنجم بلغم و نوبه  
باشد و اگر در روز نوبه باشد غیر این ایام هر روز که اتفاق افتد مصلح که  
نذکر شد بخورد بهند و بعد از آن هر روزی ده شغال بکنن یا شیره تخم گاهی  
بهند و اگر غلبه بلغم چنانچه علل است آن در بت بلغم نذکر شد باشد کفشد  
و پنجم بهند و بعد از آن از دهم جو بهند و از نوبه انار شیرین و پنجم شربت  
و گاه بلغم و اگر رسیده و اگر رسیده نیر خوب است و بلغم از شربت دهم  
شربت و نهار که از تقریبات متاخرین است روزی شغال ناده شغال و شربت  
و شیره از زبان و تخم لایسی بهاب است طریقی شربت و نهار این است  
تخم لایسی چهار شغال کل رخ چهار شغال ریشه لایسی شربت شغال بلغم و گاه در  
از هر یک در شغال تخم کدو شربت شغال اجزاء را کوفته بپزند و در شربت  
با چش شغال قند یا شکر محلیف بپزند و بعد از سرد شدن آن را بپزند  
از مصلح و از صغری و بلغم از شربت روز نوبه یا شیره تخم گاه  
بهند و بلغم از آن بکنن روزی و قوی و دهم جو بهند و در ساقی مذکور شد



و در وقت بلغم و سکنجبین شایسته نافع است و هرگاه نموده باشد در وقت  
 نوبه ۲ کردن ستر نافع است و در اوج هر جنبش که فواید از این جنبش  
 در وقت بلغم نکورشد نافع است و اگر علامات غلبه صفرا پیشتر باشد سکنجبین  
 و عرق کاسنی بآب لارین با صندل نافع است و یا با بلغم شیرین نافع است  
 بلغم ناپدید شود که در اینجا در وقت بلغم نکورشد و بلغم از تنم در تمامی بنهای صغیر  
 این شربت را که مستی شربت با عسل مخلوط نموده ام تجربه کرده ام اصلاح مزاج  
 میکند و بت در قطع میکند و مزاج با اصلاح سر آورد و در وقت ربیع نیز تجربه شده  
 که بعضی سکنجبین بر ذری کور داده شده و نافع از او یافته ام و در بنهای  
 خلط کلا نافع است و صفتش به این است از رنگت دانند و از سرشغال تخم  
 کبوتر پنج مثقال گل کبوتر سه مثقال تخم کاسنی چهار مثقال و از این که از  
 گل سرخ از هر یک در مثقال و نیم اجزاء را که پخته و جوش بده و صاف نموده  
 درم شد با شکر صاف بنوعی آمیزد و هر روز در از پنج مثقال تا هفت مثقال بخورد  
 و اگر تب صفراوی یا دمودی باشد با شیره تخم خیار و تخم کاسنی و اگر حرارت  
 غالب باشد با قوی کافوری و در بلغم و بنهای آن که در کتب با قوی رنگ  
 بمزاج درم

در وقت بلغم و سکنجبین

مخزنه

صغیر و قوی در صغیر و شیره تخم کاسنی و شیره از اینان و بدون این شربت  
 و در صغیر نافع است و با سکنجبین این شربت در جمع بنهای  
 مختلفه حکم هر مزاج و هر شخص بخورده است و در اوج هر جنبش که  
 شربت و بلغم و سکنجبین و تریاق کافور و صندل است و محضرات که در وقت  
 نکورشد در کتب کتب بر نوبه در جا که بت لازم باشد نافع است و  
 با حرارت مزاج باشد خلط ناپدید و شربت نافع است و با انواع و رنگهای  
 این صغیر را که صغیر از اسهول نافع نام کرده ام بسیار نافع است  
 و تجربه رسیده است صفتش به این است پودت تخم کبوتر کمال  
 شش دانه نیم گرم که پخته و به شش نمایند و در هر روز از یک بخش را  
 طرف صبح با کباب بخورند و صاف نموده نیم گرم بنوشند و با این  
 سابقه نکورشد که یک از اسباب بنهای صغیر است و با این که شربت  
 از راه مسامات با علاقه میرسد و متعفن میکند و با تعفین است که عارض هوا  
 که صغیر از اسباب از صغیر محال باشد بخار است و دیده که از این مضاعف شد  
 با غیر این از امور که نشاء و صغیر است و اگر در اوج جملات و با این

حب السفاور اگر در وقت مزاج باشد







و عطش و خشکی زبان و غشیان و صفراوی یا سوداوی از علل است  
 این تب است و اگر پوششی نیز غرض می شود عللش اولاً تعدیل هوا  
 به مجزرات و بوییدن مشومات که ساقها در سحر از او بماند کور شد  
 و کافور و صندل و کلاب کمر بر سینه بماند و آب سرد بسیار نوشند  
 و ضد باسیس بکشند و از زربوب و آکه بارده مثل رب غوره و زیت  
 در آب زنجبیل و آب انار از هر یک باشد کمر بر سینه مناب است  
 و اگر در چشم سها که در محرقه مذکور شد بدین نمایند مناب است  
 و اگر در شتم کمر از سها نمایند اولی است و قرص کافور درین تب که در شتم  
 بدینند و فلان هر معدنی و سردار بد و کل و غش و طایر از هر یک یک شقال  
 با آب بپزد و آب انار بسیار مناب است و ضد آتش غوره و آتش  
 سماق و آتش انار هر یک که باشد قدر از هضم بدینند این تب خلطه  
 اسباب و علل است و معالجات تبهای خلطه و باین نحو که مذکور شد  
 هرگاه مجموع اینهارا در نظر داشته باشد و بطریق مدخله نمایند تب است  
 می بزم بر آید زیرا که خلطه می بزم به چهار طریق بعد از خلطه از ریه  
 بر آید

و بعد از منقعه  
 بدینند

آید تب بلکه هر طریقه حار و یک بار دو بجهت آنکه در معالجات تبهای دمووی  
 و صفراوی بودی ضد چند آن را سبب نیست و همچنین در تبهای طبعی و سوداوی  
 مثل رکالت بسیار است و آنچه از علل است هر یک از اخطا از ریه که مذکور شد  
 در شخص آن تب که نیست و از ترکیب آنها با یکدیگر نیز شخص ترک است  
 ازین مواد آن تب است و باطله که از حدوث تب اگر مجموع علل آن که از  
 برای هر خلطه مذکور شد در نظر نگردد و حال بعضی را با آنها مدخله نمایند  
 شخص در نهایت حدوث و بعد از تشخیص معالجه به تشخیص که در سحر مذکور شد  
 البته مافع است تب و ق که عبادت است از اینکه مراد از تب  
 اخلاص از خلطه معاجم قلب را گرم کند و در طوبت بدن را تجدید و از این  
 از اسباب مختلفه هم میرسد مثل سخته خاچه از عالم هم و غم موقوف و با یکدیگر  
 آنچه تب غلبه حرارت موقوف و پس بدن شود و از اسباب تبهای معونی  
 هم بسیار اتفاق می افتد و نایب تر که از یک از او در ام حشاش است و هم  
 غالب است که بعد از تبهای معونی و تبهای در سبب میرسد و کمالات  
 می افتد که ابتدا ملامت شود و این تب را سه مرتبه بپزند و بپزند

و از این



ناثیر حرارت در بدن و افای رطوبات اما مرتبه اول که ناثیر حرارت  
 ناقص است و اکثر رطوبات بدن بحال خود است نه شخص آن پس اگر  
 بجهت آنکه هنوز ناثیر حرارت در بر طرف کردن رطوبات واضح شده  
 عکاشش بآن است بجهت آنکه قدر کم از رطوبات که فانی شده است بدل آن  
 رسیده اند و لیکن این حرارت کردن در محال است بجهت  
 عدم حرارت قوت گرفته است و رطوبات که معادوم حرارت اند  
 بر طرف شده و رطوبات بدن را تجدید کرده شاخش آن است  
 بجهت ظهور قوت حرارت و آثار افای رطوبات عکاشش بجهت  
 آنکه حرارت قوت گرفته است و رطوبات بدن فانی شده است لیکن  
 حرارت و هم عوض رطوباتی رفته را آوردن بجهت  
 که حرارت عکاشی مرتبه شدت رسیده است و افای تمام رطوبات کرده  
 قابل علاج نیست بجهت آنکه درین مرتبه ضعف قوتها و اعصاب درجه محال ظهور  
 رسیده و حرارت قوت گرفته و رطوبات که در بدن درین مرتبه بر طرف شده  
 رطوبات جزئی است که از آنکه منسوب به رسیده بود و بدل آن رسیده است  
 لکن آنکه فانی

مثل اینکه مثلاً چراغ اگر بوزن هر چند روغن بریزند آتش میگیرد و لهذا  
 در این صورت قابل علاج نیست و حکم کردن بوجود این است هرگاه در مرتبه  
 اول باشد و بسوق بر صحن دیگر باشد بر جمله اهل طبیعت زیرا که از علل  
 جبری که دلالت کند بر وجود این است بخوبی که در هر نوع دیگر است  
 بر وجودیت و اغلب این است که مریض خود را صاحب تب نمیداند  
 و هرگاه از اشتغال نهایی محو نباشد در ابتدا حکم با اشتغال کردن  
 نیز طبیعت و پس از آنکه به تب لازم بطن و هر یک از علل  
 که از او رام احشای رسیده باشد نیز حکم با اینکه بجهت تب طبیعت  
 زیرا که با وجود آن تب که مریض درم حشرات این تب هم رسیده و چون  
 ابتدا این تب و اعراضش هنوز ضعیف است و حکم بوجود تب طبیعت  
 و هرگاه مرکب باشد با تب دیگر طبیعت و در جوش تب و دیگر  
 موقوف در بدن و از ادوای علل است این تب که در مرتبه اول نیز این علل  
 است این تب که بعد از خوردن غذا درین تب حرارت پیدا میکند و در  
 دروی مریض را و درجه تب و این علل در نهایی محو نباشد و دیگر

شخص  
 و در مرتبه دوم  
 تبان است باعتبار  
 ظهور علامت و ضعیف  
 و ظهور تب



در کتافات و در بول  
مرضی و بیاض  
در قاروره کوبان  
چوب است و کبر

از علامات این است که درین مرتبه اسهال نیز پیشد و پس از آن  
و اگر آنکه سرفه شد پیشد و گاه است که سب سرفه جرات شست  
که بعرف آقا آنرا بگویند و در مرتبه سیم این علامات اوضح میشود  
و حرارت بسیار شدید پیشد و غوغا و دیر و در چشمها که در اندام  
باز یک مژده و صورت لاغر و کشیده و گوشها که چک و کردن باریک  
و مجره نیز پخته شده و تمام بدن بهم چنگ میخورد و پیشد که ناخنها از  
حکایتی میسر که کج شود و بویها بلند شود و پیشد هم میسر و علاج این  
طحا بر حقه هر چند بخوش برای طب و ذوق است و در کشتن خارج از مریض  
این رساله هر که تشخیص دهد ابتدا و معالجه بعد از توضیح مطلق است هر چند  
اطباء بر آن مانعش امر افی و ثمره ساینهها و استناد اسباب و علامت  
اینچک را از اجزای طایب نمیدانند بلکه مایل طایب خوش آمد گشتن  
با هر دینا و رنگینی لباس و چیدن دکان عطاری است و بس و ندانم و ندانم  
این علم از نوم نرسد که است نه اطار این علم رجو و نه مرین و طایب چنان  
منایت چون جنس دیگر از حیات با اسباب و علامات و مریضی است  
لایزاله

نیت

این رساله مذکور شد ازین جنس مالم و سکت بودن مناسب بود لهذا  
بذکر علاج آن پرداخت و البته از ملاحظه آن بهنگام بصیرت بهم رسد و در  
معالجه و وقتش با علاج سایر آنها معلوم میشود پس بدانکه علاج این است  
بترید و ترطب است و بس و احتیاج به شقیه مثل تهای خلیله ندارد و اگر  
درین تب عیون خلط که محتاج به شقیه باشد نیت و اگر از ایند اما کج  
رزوی علاج میخورد و هر چند بکوز علاجش مکلر میخورد و با کج که بر ته سیم میسر  
و علاج ندارد و علاج این با دویه و تداویر غذایه و غیره غذا میخورد اما الفیغ  
از هم قرصی که فوری است بعد از نیم مثقال تا یک مثقال با ماء الشیر بعد از شام  
و بشه شحم حرقه سه مثقال و نه شحم که سه مثقال و لعاب بزغونا و سدا  
و عوق یلوف و شیر خشک و شربت سبب و شربت ریخ و شربت برنج و از این  
که باشد بعد از شام اگر سرفه باشد و اگر سرفه باشد شربت یلوف یا شربت  
بخش از هر یک سه مثقال و با قرصی که فوری با آب میزند و با آنکه که در کج  
کفته و بوزان بطور کشته در شور یا تون حمام که از اندام و جاز از آب  
آن است مثقال تا چهار مثقال با قرصی که فوری میزند و اگر کج بسیار و فوری



## ۲ ماد شیرتها و بعد از سه ساعت

با یک از کورسات بدیند و بعد از سه ساعت غذای چاشت را بدیند اول است  
 و اگر بعد از دوای اول سه ساعت دوع بعد از یک از معده بضم آن کین  
 تواند بود بنوشند و بعد از آن غذا میل نمایند هم شایه و در علاج اینست  
 خوردن شیر الایغ از آب برادویه انفع است طریقی خوردن شیر الایغ  
 اینست که طرف صبح روز اول ده مثقال از آب یک مثقال نبات در روز  
 دوم پانزده مثقال و همچنین روزی پنج مثقال شیر را با خافه نبات بپزند  
 تا چند مثقال و اگر سحر چند مثقال نشو که مبرمانه آب از پنج مذکور که در آب  
 و همچنین این طریقه را سه روز و اند ما و چنانکه مستمر از خوردن شود که  
 فرض که خوردن آب شیر مبرمانه شایه که ب برادویه حبیبیاج نشو و هرگاه  
 بابت دق تر کپیر از تنهای خلط باشد خوردن شیر الایغ نبات است  
 ب برادویه علاج یند و غذایان جو یا پیر پک و کلا بر اینست  
 و نان کدوم نیز میتوان داد و از نیو یا مسد وانه و انار میخوش و شیرین  
 رسیده و امرو و تخمکش تازه بسیار نبات است و طرف شام کوش  
 برده و بزغله و یا هر تازه و برنج و خردیچه و کله پاچه برده هر که در این

مثقال  
 روز دوم  
 خوردن باز  
 اول که گفته

باید اول از این

ناید بدون روغن نبات است و از تداوم پیرسکت چنانچه مکن را  
 جای خوش هوای قرار دهند که آب در آن حواله بسیار باشد و از نیوهای  
 رطبه خوش بو ترسب و کلا پی و به در اطراف برین گذارند و برکت  
 در اطراف مکن او بسیار بریزند و لباس برین بلکه رختواب او نیز  
 از کتان باشد و بوییدن گل غشبه و گل بنفشه بسیار نافع است و بعد  
 بعد از آب لبلاب و کافور و آب کبشتر تازه مکرر بر سینه وی مالند و اگر  
 ضعف غالب باشد سه روزه و الا یک روز در میان حمام رطبی نبات است  
 و حمام باید که معتدل باشد و بر بعضی عرق کنند و حکام که میره در میان است  
 گرم بنشینند و از حمام که پر خمر مرآید تمام بدن را بروغن بنفشه بپاشند و اگر  
 باشد بروغن تخم کدو چرب کند و بعد از آن غذا بخورد و بگوید که از این  
 و غم و غصه و کساید و تشنگی و حرکت مغوط و هر چه چنانکه از ایند محرز باشد  
 و از آنچه او را خوش مرآید و برب فرج و برب طایع میثود با ناهات شول باشد  
 مثری است با احد قاذر فا و در باب طرب و غنسان خوش آواز سازند  
 و باید که خوانند که نو آغش را با مقام طرب اینکتر باشد مثر شایه



و ن بزرگ در است و پنجاه و پنج که از آنجه مریض را آن بخت باشد باید  
 که مباح شود از آنجه که معتبر باشد باید که در او هر باشد این است مجاز از علاج  
 دق بکن اگر این تب مابهای دیگر غلط جمع شده باشد باید که از آنجا بکشد  
 غفلت نشود و باید که با جهت ماط تمام بکنند و مصلحت نمهند  
 و اگر با درم یک از آنجا جمع شده باشد ماط مصلحت درم بکنند و در دفع آن گویند  
 نهایت جرئت بر منجات زیرا که تب بر اعضاء که اکثر اوقات  
 با تب دق باشد مثل سرفه و اسهال و غیر ذلک مراعات جانب آنست  
 لازم است چنانچه اگر سرفه شدید باشد دق و خشک باشد با شرب الایع نمهند  
 و اگر با علامات غلبه زله باشد چنانچه در نوع اول سرفه مذکور شد علیحده  
 بخوبی مذکور شد بکنند و اگر با علامات غلبه حرارت و مزاج شش به و آن نیز  
 در سرفه مذکور شد بهمان نحو علیحده بکنند ایکنه بقیه و صد در تب دق و تب  
 است در راه علیحده بگویند که مذکور شد که ای بقیه و صد بر این است  
 و اگر که اسهال با دق باشد با شرب الایع مناسب است بجز آن ماعدا شرب الایع  
 و غلبه اسهال که با دق باشد صراحتی است اگر باشد تب خیر باشد بقیه  
 به موز که در دم

بستوریکه در ریه مذکور شد و دق و طایر فایض بشیره تخم خرفه بوداده  
 و رب به شربین با شربت موردی نافع و مجرب است و تب طایر کا فوری  
 بعضی دق و سرفه و اسهال مناسب است صفت دق و طایر فایض  
 این است و دق کل سرج نه شغال تخم حافی بوداده صمغ عربی و شغال شسته  
 و شغال طایر کل از اینی که در ساق زرنگ هسته پیرون کرده از هر یک  
 یک شغال و نیم اجزاء را کوفته و بچته با کلاب برشته دق و سرفه و اسهال  
 یک شغال با شربت مای مذکوره با شربت موردی یا ماء الشیر بدهند صفت شربت  
 موردی این است که در تب شغال موردی را درم سائیده و جوشانیده و با  
 با صد شغال قند یغذ بگوام آوردند و بعد از قوام اگر شغال طایر کا  
 نمایند هم ش بدقت شربت از سه شغال با شغال بشیره تخم خرفه بوداده  
 و دق و طایر فایض بدهند صفت طایر کا فوری این است تخم خرفه  
 بنفشه تخم کاسنی منزه تخم خیار منزه تخم که در ورق کل سرج از هر یک شغال  
 شش شغال یغذ بچ شغال طایر صندل یغذ که شسته از هر یک شغال  
 کا فوری یک شغال اجزاء را کوفته با کلاب برشته و بعد از قوام بخود می خورند

همان تفصیل  
 و از سکن سبت بخت  
 صفوف حب الرمان  
 بنج که در ریه مذکور شد  
 به مهند  
 و شربت موردی  
 سرفه و اسهال با هم  
 بسی نافع است







بفقد باشد و خوردن آب انارین با شیر خشک و کاهای با برزقونا بکچن  
 و بره غاب بکشیهر با کچن و بره تخم خرفه یا اینکه آگوی بکار آید برت  
 ترهندی پازده دانه و زرد آگوی خشک بچینند و آب صاف از آب  
 بآید آن شیر خشک بنوشند و خوردن صمغ هم مافع است و غذای پستی باشد  
 و آتش عذره و تر در رنگ و لیمو با گوشت بره یا زغال و خردسبب و بای تازه  
 مناسب است و کاه و خیار و آکوپ و آگوی زرد و هندوانه و کدو و انجلیج  
 و ترک شربنها و روغن با الیقه ضرورات بلکه واجب است و دیگر آب نیم  
 بریدن بکاش و بدن را با بسوس کند و تخم خرفه که پخته شده شش پاره  
 و ماییدن آبغوره هم مافع است و علل است بلغم تر است که در نهامی رخ  
 مایل بحدی است و خلط ریش در شب بیشتر است و شدت و حرارتی که  
 در رموی پیش در آن پیشه عللش خوردن کله و کچن است و خوردن  
 اطریفل صغیر یا ابرج فورا بدو آن مافع است و خوردن اطریفل صغیر  
 در رموی نیز مافع است و دیگر بجام زغال و بدن را با آب نیم گرم شستن و  
 آب کرفس و سرکه دارد و خوردن نعنع از حجر با است و بره در صمغ از اول

کلمه یاد

کتر باید کرد و دیگری از زرد کند کرد و تل است و آن در رم جاری است صغیری  
 شعل و سبب آن خون حار مخلوط بر طوب است و علاج آن علاج  
 اول از شری در همه نه اپر دوانی و غذای و خوردن کچن صمغ تل را  
 مافع است و اخذه و تل با این نخ است در ایند باید که برزقونا را با غده تخم  
 مخلوط نموده صلا نمایند و بعد از آنکه جمع شد و سر کشید که ن این است که بر  
 بسکند باید مضجات استعمال نمایند و مضجات این است برزقونا آب  
 دمان صلا نمایند که مانع تر از بد و سکن و ج نیت و مضجات دیگر که از  
 فایده صلا نمایند و اگر به ناشایخ نمایند بهتر است و دیگر تخم یا به به شام با  
 پد انچه یا با در شب و دیگر تخم مرد و انچه خشک پیر کا و کچنه صلا نمایند و دیگر  
 مرد و انچه خشک و تخم یا شیر کا و دوسل در روغن بزرک و اند که بعد بچنه صلا نمایند  
 دیگر اگر با حدت و حرارت باشد مات و کتر او تخم مرد و موم و آرد جو و کل  
 ارینی یا شیر کا و صلا نمایند و دیگر الیگر الملک و صبه تخم کتان و سسته ترهندی  
 و آرد کندم با روغن کچنه و موم زرد و بدو موم در روغن دیگر سر کین که در  
 صلا نمایند اسر در انچه است و سسته ترهندی را کوفه و بچنه اند که پیر

۱. بایز بچنه صلا و بره  
 ۲. بایز بچنه صلا و بره  
 ۳. بایز بچنه صلا و بره  
 ۴. بایز بچنه صلا و بره  
 ۵. بایز بچنه صلا و بره  
 ۶. بایز بچنه صلا و بره  
 ۷. بایز بچنه صلا و بره  
 ۸. بایز بچنه صلا و بره  
 ۹. بایز بچنه صلا و بره  
 ۱۰. بایز بچنه صلا و بره







انچه که پدید بقدریکه تمامی اعضاء را میزند قدر شربت تا به شغال بعضی  
 درین ترکیب کمتر است و پنج یا شش نموده اند اما در تمام الفص در دفعه سوم  
 مشروب اینست که آب گرم بلورین کافور کند و در آن شربت بوشید باشد  
 و آب نیک و حل و باده بوشند و کافور کنند و بعد از آن شیر و روغن کافور  
 بوشند و اگر آثار حرارت سم از التهاب و حرارت مغز و شکم نماند  
 و خشک دمان باشد صندل و کافور زیر پستان چسب که مضر قلب است  
 یا آب خیار و لاهور و لاهی و کشیزه هر یک که بیش بمالند و روغن شحم که در کتب  
 بر خط مایه و اشیر و شیر لاهور است و در اینها با خیار و میند و آنکه روز  
 و از بقول لاهور و عرقه و افغانج و کدو و میند و اگر آثار دوت بیم چسبی  
 اعضاء سردی بدن و عرق سرد و خواب بسیار سنگین است و باقی است  
 بر و سد آب بخوراند و صیقل با شیر و جند به شربت پیش و مانع در زدن  
 چسب بمالند و فدا نموده آب یا کباب کوفت که تر و مع با آدوبه بخورند  
 و آدوبه که در علاج مطلق تسویم گذشت بعد از اینها بمیند و اگر در اعضاء  
 شکم در احتباس طبع هم رسد و حقه نایب باین دستور نماید و تمام شغال الفص  
 ملاحظ

در شغال حبه در شغال صفت نیم شغال سکیم شغال بیشتر از باده بچند درم  
 روغن زیتون پنج شغال و اگر نباشد بادام تلخ و اگر غشی و عرق سرد و چسبی  
 و آب بر اعضاء مانع شمس هم رسد مکرر کلاب بر صورت بریزند  
 و دست و پا را بمالند و بعد از اجوت تمام بمالند و آنچه از زیاده است  
 که در ابتدا گذشت بشیر که در حلقش بریزند و اگر اسهال و چسب باشد  
 حبه مناب است و در باقات مناب را با صغ ناز و آب سب و آب  
 و آب خوزه بمیند و چون از آدوبه نیمه مشوره است ذکر آن بخیر  
 مناب است که افیون و در آن آن شد از آدوبه و ثوران و بر این  
 چسبی اعضاء و شمس بدن و سرد شدن دست و پا و چسبیدن بر  
 و ناز یک چشم و کفک و سکینی زبان و بکودان چشما و خواب  
 و بکند دست و پا و چون بکود عرق سرد و حلقه اعضاء خواب بکین با دوط  
 رسید علاج ندارد افیون خورده را هر گاه بخوراند یا بوی افیون  
 رسد در علاج ادویه که بقیات مذکوره و همه مذاهب بجز آنست که در بکات  
 شکر که مذکور شد و آنچه با افیون خصوصیت دارد بکین با شستن و دیگر صفت



دستور

مکرر

و چند بیدستر و طفل را بیدار از آن که پیده با در برابر مجموع غسل لغوا نمودند  
 و بر شند و قدر شربت و شال و دگر که در دست و شستن با روغن گل رخ  
 و اگر بعد از آن که حوزده شده با دی آن چند بیدستر بوزد رخ  
 حضرت آن بیکند و بوییدن چند و جلالت و در میان آب گرم نشین  
 و سر که را که در در میان لک بد نشین و حوزدن آب که شتهای چرب است  
 و مسموم به شکر که باشد مخصوصا افون حوزده را نکند از آن که کوز آب  
 اما مسموم مکرر غصه بد آنکه چند فرد از آنها اکثای شکر در کیندن هر یک  
 از حضرت باید که بالا از آنرا حکم بکنند و در پیش از شکر که نه باشد  
 و در روغن گل مضمضه کرده باشد بکند و آب دهان را بکند از آن که در آن  
 از آنکه طویل بکند و دیگر موضع که بکند را اجابت کنند با آنکه شیخ بزنند  
 و اگر موضع را از آنکه چند از آنکه بکند و اگر مکرر بار باشد بر موضع کینه  
 بکند از آنکه در بر آن بزنند و تا شربت بکند و مکرر چسبیده است که از آنکه حلق  
 و مکرر بر بزنند چون بیدار بکند شکر و مکرر بچند علامت نکات است  
 و در بعضی از حیوانات سمر شکر از آنکه مکرر بیدار بکند و مکرر لازم است  
 با یادها

بسیار از آنکه  
 در بعضی از  
 حیوانات  
 سمر شکر  
 از آنکه  
 مکرر  
 بیدار  
 بکند

بجای دیگر سمر است که کیندن مار علامت کیندن مار آن است  
 که از موضع کینه اول خون پر و آید و بعد از آن که مکرر از آب  
 در م بیکند و در اول در م سرج است و بعد بزرگ شود و دهان و زبان خشک  
 مکرر و التهاب در اندرون بهم میرسد که مکرر مکرر و عرق سرد بیاید  
 و آنکه در و بزرگی مایل مکرر و ششپان و در عروق مکرر و در چند بار  
 انواع شکر و در علاج با یکدیگر می کشند از آنکه نه است که بکند  
 انواع برنت و تریاق مکرر در ستم جمع حیوانات تریاق مکرر  
 و آنچه خاص عبارت است از ستم تریاق و اگر شکم حوزدن را از آنکه مکرر  
 کینه که از آنکه چند ستم بیکند و حوزدن روغن کینه که لا اقل یکبار  
 مانده باشد مانع است کیندن عرق علامت در و شکر بیدار است  
 ۸ حالت محکم است که ای که مای محش و لای محش و بیدار است که چندی  
 اعضا و شش و عرق سرد و عرق شکر و در م کینه و مکرر برون آید و  
 سرد مکرر علامت بدستور حاجات مکرر است و آنچه خاص مایع با بوی تریاق  
 بموضع کینه بمالند از آنکه در مکرر مکرر و شکر مکرر و مکرر مکرر







بکر ز دوا له اعلم کفای الله برکت الرساله المودعه زاده

در دارالافتاء طهران در مدرسه ای که خواهم  
۱۲۰۸  
ج اول و ثانیه نه در مدرسه ای که خواهم



در مدرسه ای که خواهم  
۱۲۰۸  
ج اول و ثانیه نه در مدرسه ای که خواهم

در مدرسه ای که خواهم  
۱۲۰۸  
ج اول و ثانیه نه در مدرسه ای که خواهم

در مدرسه ای که خواهم  
۱۲۰۸  
ج اول و ثانیه نه در مدرسه ای که خواهم

در مدرسه ای که خواهم  
۱۲۰۸  
ج اول و ثانیه نه در مدرسه ای که خواهم

در مدرسه ای که خواهم  
۱۲۰۸  
ج اول و ثانیه نه در مدرسه ای که خواهم

در مدرسه ای که خواهم  
۱۲۰۸  
ج اول و ثانیه نه در مدرسه ای که خواهم

در مدرسه ای که خواهم  
۱۲۰۸  
ج اول و ثانیه نه در مدرسه ای که خواهم

در مدرسه ای که خواهم  
۱۲۰۸  
ج اول و ثانیه نه در مدرسه ای که خواهم

در مدرسه ای که خواهم  
۱۲۰۸  
ج اول و ثانیه نه در مدرسه ای که خواهم

در مدرسه ای که خواهم  
۱۲۰۸  
ج اول و ثانیه نه در مدرسه ای که خواهم





بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

الحمد لله رب العالمين و اهل قبته المستقيمين و الصلوة على محمد و آله جميعين  
چون مصنف اين كتاب سيد اسماعيل جرجاني كه از تاليف ذخيره خواجگاهي فاشه  
بر لفظ بزرگوار امير اسفنديار ارجاس كبري مؤيد بهار دانش و علم و علاء  
والدين ابوالمظفر ذوالارسلان ابن خوارزمشاه حسن الله دولته برفت كتاب  
ذخيره كتاب بزرگ كتابي كه بر دقت در ساق موزه توان  
نهاد و بهر جا كه بر دست مطالع تواند نمود در دفتر حضرت ائمه باشد بكم فزان  
بارك لفظ عالمي اين مختصر آغاز كرده شده چنانكه همه بهاي او يا بيشري  
شملت بزرگها و نوآيهي كه پيشتر از كتابهاي بزرگ است از ان كتاب  
داهل فضل و اهل صنعت را مقصود آن نگهتا باشد و از آنكه علم طب و  
بخش است علمي و بخش علمي را ذوق بسيار است و آنچه از ياد كردن

آن

تدبير و تدبير  
تدبير و تدبير  
تدبير و تدبير

آن درين مختصر چاره يث و نوع است يك تدبير حفظ تحت يعني نگاه داشتن  
تندرستي ديگر تقه نه المعرفه يعني شناختن احوالي كه در پمار پديد آيد  
و بدان احوال در درزي و كوتاهي پماري دايمة واري و نوميدي  
از پماري معلوم كرد و بدین سبب اين كتاب را در بخش کرده و بخش  
علمي را از اين كتاب دو مقاله کرده شده و آنرا علم مقادير و بخش از بخش  
بخش است اندر تدبير حفظ و صحت و اين نوع شاتر و به است اول  
تدبير بود و دهم تدبير فصلهاي سال سيم تدبير شر و مكن چهارم تدبير  
جامه پوشيدن پنجم تدبير غذا ششم تدبير آب هفتم تدبير شراب  
هشتم تدبير خواب و بيداري نهم تدبير حرکت و سکون دهم تدبير  
استراخ و پردوي قی و دوازدهم تدبير فصد و حجامت سيزدهم  
تدبير استراخ و اغما و ديگر چهاردهم تدبير اعراض و فساد و بازدهم تدبير  
شازدهم تدبير مسافران و مقالات دهم از بخش بخش هر تقه نه  
المعرفه و اين هفت است اول در شناختن پماري و دهم در  
شناختن نفع سيم در شناختن بجران چهارم در شناختن

استراخ و بار و ديگر



علاست سلامت و امید داری پنجم در شناختن علتهای که بعلتی دیگر  
 شود ششم در حالتها که در تن مردم پیدا آید و نشان بیماری  
 باشد که خواهد بود هفتم در شناختن وقت مرگ اندر بیماریها و نوبت  
 تب بخش علی ریهت مقالات بناده اند مقالات نخستین از بخش دوم  
 در وصایای که طبیب را در علاج کوش بدن باید کرد و الله اعلم  
 دوتیم در اشارت کردن بعللاج بیماریها از سر تا پای و این پنجاه  
 اول در بیماریهای سرد بیماریهای دماغ دوم در بیماریهای چشم  
 در بیماریهای کوش چهارم در بیماریهای بینی پنجم در بیماریهای  
 زبان و دمان و حنجره و حلق ششم در زکام و زلزله و سرفه و شوره  
 ذات الحجب و ذات الریه و ضیق نفس هفتم در بیماریهای دل ششم  
 در بیماریهای معده نهم در انواع اسهال دهم در انواع قولنج  
 یازدهم در بیماریهای مقعد از دهم در بیماریهای جگر یزد هم  
 در بیماریهای پسر چهاردهم در انواع یرقان پانزدهم در انواع استفراغ  
 شانزدهم در بیماریهای کرده و مشانه و خصیه و ذکر هفدهم در بیماریهای

انسان

زنان بیستم در ادواج مفصل و نفوس و دوالی و دوالی و نفوس بیستم  
 مقالات سیم در بیماریها و حصیه و آبله و مانند آن و بیست و چهارم در آما سها  
 و جراحها و ریشها مقالات پنجم در علاج خلط کوش و کوش و کوش و  
 بیرون آمدن بندها از جای خویش مقالات ششم در تپه پریش و آن  
 پاک و شش شوره باشد مقالات هفتم در علاج زهرهای کونا کونا  
 نخستین از بخش نخست در تپه پریش و حفظ صحت بایست که در تپه پریش  
 بایست که اسباب شدیدی در بیماری شش نوع است و طبیبان  
 از اول اسباب است که کینه و آن همت و حرکت و کون و خواب  
 و پیداری و طعام و شراب و سرفه و استفراغ و جفتان و عراض نفسانه  
 و در حفظ صحت تپه پریش سببها و است از بهر آنکه هرگاه که این سببها  
 چنان باشد که باید و چند آنکه باید و آنوقت که باید سبب شدیدی  
 و هرگاه که برخلاف این باشد سبب بیماری گردد و از این سببها سبب  
 میث با مردم نزدیکتر و با و لازم تر و تن او بدان محتاج تر و از  
 از بهر آنکه قوام بدن به تن بست طبعی و حیوانی و نفسانی و این



توتها کار خویشی تواند کردن مگر میانجی روح و ماده روح بود که  
مردم آن را نفیس میکردند و بدین سبب از همه چیزها که پیرون تن حیوان است  
که باندرون پیرون آوریده است و اگر چه هوای گرم و تر است این هوا  
که نزدیک است قیاس با مزاج روح و حرارت خیزی سرد است  
و این هوا که به هم زدن بحرارت خیزی رسد و با روح پیامزد گرم  
و بسوزد و از اعتدال پیرون شود بسوزد و اگر به هم دیگر از روح جدا  
شود و هوای تازه اندر آید و در روح گردد و در احیای از آن هوای  
تازه روح رسد بدین سبب روح را از آن رحتی منفعتی عظیم است  
و دلیل بر آنکه این هوا که نزدیک است قیاس با مزاج روح سرد است  
دلیل است که هرگاه که اندر گرمی هوا را بجنبانیم بخواهیم  
از بهر آنکه این هوا که چنانست پوست است و ساکن است و در مدت  
سکون از پوست ماحرارت یافته است و کفایت آن چون کفایت  
پوست ماکشته و حس لمس را از چیزی که مانند آن باشد خبر نباشد و  
هرگاه که هوا را بجنبانند آن هوا که حاس پوست است و هوای تازه  
ملک گردد

از طبع خویش

حاس گردد بعد از آن پوست ما از کفایت آن هوای تازه خبریاب  
و باید داشت که این هوا که نزدیک است هوای مخصوص است لیکن  
باینجا را و بخارها و دودها و غیر آن آمیخته است و از هر چیزی اثری  
پذیرد و چنان از هر فصلی از فصلهای سال آبگردد و طبع آن فصلی گردد  
و بهتر آن باشد که هر فصلی بطبع خاصه خویش باشد و هرگاه فصلی  
سال از طبع خاصه خویش بگردد سبب بیماریهای بد گردد و بهترین  
هوای هوا آن باشد که از بخار دریا و زده آبها و بخار مرغان و بخار  
پشتمان و نباتات و درختان بد چون بد آنچیز و بخار و چون بخار پاییز  
تره که دردی کمرنگ و با قاف و سرد و چرب باشد و بوی آبک و گلشن  
و عفوشت دور باشد و در میان درختان انبوه و دیوارهای بلند  
نباشد و از جانب شمال کشاده باشد و اندر لیستان تناک باشد  
و حرکاتش معتدل باشد و هوای گرم تن را لاغر و روی زر کند  
و تشنگی آورد و دل گرم کند و قوتها را ضعیف کند و اندر رطوبتها  
قوت عفوشت بید آورد و مردم سرد مزاج و خد او نه بیماری را



سود دارد و در طوطها را تحلیل کند و سام را بشاید و هوای سرد را  
 پشتر خالها مردم شدت را سود دارد و مادها را غلیظ کند بدین  
 اما سهوا و جرات کمتر باشد لیکن زکام و نزله بسیار شده و بدین  
 سام بسته شود و سینه درشت گردد و هوای تر مردم را غرض سود دارد  
 و پوست نرم کند و هوای خشک بفضله این باشد و هوای غلیظ هوا  
 باشد که دردی ستارگان خورد اندر شهرها بدیده باشد و هوای نمناک  
 زیان کار تر از هوای غلیظ باشد و هوای خانه کردن تر از هوای  
 صحرا باشد و گاه که هوا بد شود و بخارهای بد با او پدید آید و آنوقت  
 هوای خانه به از هوای صحرا باشد و گاه که دبا تو له کند بخار غلیظ  
 و کند و صطک و صندل و صند و لادن و قط و چوب و چوب و چوب  
 که و بادام شمع سود دارد و اصلاح هوا باشد و سرکه اندر خانه و هوا  
 خانه پراکندن سود دارد خاصه آنکه اگر در دردی حل کرده باشد  
 باب دوم در تدبیر فصول سال اما اندر فصل بهار مادتها که در  
 درستان اندر تن گرد آمده باشد و خرد پیش از آنکه بحرارت تابستان  
 که

که اگر غلبه کرد و کم باید کرد به دو وجه اول طعام لطیف تر کرد  
 خورد و معده را از طعام لطیف تر نکند و هر باد او پیش از  
 طعام اندک ریاضت کنند و از طعام گرم و تر چون رشته و پنجه  
 و گوشت بسیار و شراب و از طعامهای شور و تلخ پرهیز کنند  
 و به دویم آنکه اسهال رخ کنند تا ماده کمتر گردد و او لیس تر شود  
 اندر فصل بهار اسهال رخ خون باشد و اندر فصل تابستان ریاضت  
 و جماع و شراب کمتر باید کرد و هر دو که باید کرد و شربت و غذا  
 باید که میل بخشد دارد و کس نیکی قوتی تواند کرد قی باید که در چند بار و  
 سهل قوی بناید خورد و آب میوه و آب بللاب و خیارشور  
 و شراب گل و شراب بنفشه و سفوف بنفشه کفایت کند صفت  
 سفوف بنفشه بکیرنه بنفشه خشک مقداره شش درم یاده درم  
 بکوبند و بپزند و با پنجه آن شکر سوده پیا میزند و با آب سرد بخورد  
 فصل تابستان پیران را در خفاوندان مزاج سرد را سود دارد  
 فصل خزان از گوشت صید و گوشت قدیه و جماع و از هر چه خشکی



فرایند در باید بود و بشمار هفتاد و نه نیکوخت و جایگاه خشک نشسته  
خفت و از گرمای روز و خنکی بامداد خود را نگاه باید داشت و در آب  
سرد بنشیند و در آخر فصل استراحت کردن به دردی سهل صواب  
باشد و قی باید کرد و شراب کهن مرزج باید خورد و فصل ایشان ریت  
پشته و غنچه پشته باید کرد و اگر ایشان طبع ایشان ندارد و غنچه را باید از  
باید کرد و ریاضت پشته علی الجمله در ایشان سبید با و دقلیه خشک کباب  
و مانند آن باید خورد و همه باید ادجینی و گردپا و غیر آن و شراب  
صرف باید خورد و هر که در ایشان بیمار شود زود تر به استراحت باید  
کرد از بهر آنکه تا سبب قوی نشود در ایشان عارضه بدیده نیاید و استراحت  
در ایشان با سهال صواب تر باشد از آنکه به دردی قوی و نه علم  
باب سیم در تپه شهر مسکن هر مسکنی که بلند تر هوای آن دسیم  
خنک تر و خوشتر و دم زدن در آن هوای آن تر و هر مسکنی که  
نشیب تر هوای آن گرم تر و کثرت تر و بجا رهای آن به تر و دم زدن  
در دی ناخوش تر و هر مسکنی که از یک جانب کوه باشد و از دیگر جانب

هوای

هوای آن تر باشد و بارانهای بسیار آید پس اگر زمین آن خشک و  
خشک باشد و کوه آن سنگ باشد مضرت کمتر باشد و اگر کوه آن  
کل باشد و زمین رخو باشد تری آن زیان کارتر و اگر مزاج ویلا  
گرم باشد عفو شهرها و بیماریهای عفو را بسیار باشد خاصه اگر مسکن  
در نشیب باشد و اگر باین حالها جانب شمال بسته باشد و دریا  
از جانب جنوب باشد و با و بیماری در آن شهر بسیار باشد و مسکن  
که در میان شوره و کوه و فقط و مانند آن باشد هوای همه از عتبه  
دور باشد و مسکنهای پایانه درشت و خنک باشد و مسکن دریا  
تر باشد و مسکن کوهی خاصه اگر کوه مقابل شرق باشد هوای آن  
درست باشد و مردم دی قوی و در از عمر و درشت سخن باشند  
و مسکنی که زمین آن کل پاکیزه باشد و کوه و دریا از دی دور باشد  
هوای آن خوش و معتدل باشد و مسکنی که در میان بطی دریا  
پشته باشد به باشد خاصه اگر حرارت آبی و غیر آن تولد کند و مسکنی  
که ساحل دریا باشد هوای آن درست تر باشد از بهر آنکه دریا



عفوشت پذیرد و اگر نهاده شود به افتاده باشد کسی خواهد که بنای خانه  
نیکنهند باید که خانه بنده کند و همه خانه ها که در دی بود در بوی شرق  
کند و یا شمال در کش ده کند و چنان سازد که شعاع شهاب در شرق  
در افتد و نصف خانه بنا کند و در ناف رخ و هموار کند باب چهارم در  
تدبیر جامه پوشیدن هر جامه که مردم پوشند نخست جامه از تن مردم  
گرم شود پس مردم را گرم کند و جامه گرم جامه را گویند که مردم را  
گرمی بسیار تر از آن دهد که از تن وی گرمی پذیرد چون جامه  
ابریشمین و پوشیش و جامه خشک جامه را گویند که گرمی از تن مردم  
بسیار تر از آن پذیرد که مردم را گرم کند چون جامه کتان و جامه  
پنبه میان این و آن باشد و ابریشم از کتان گرم تر است و از پنبه  
خشک تر و جامه نرم خاصه آنچه حمل بر دارد تن را گرم کند و جامه  
ریشان باشد آنچه تن را باریکد چون کتان و آنچه نصارت  
کار دارد جامه تابستان باشد و جامه درشت تن را لاغر کند  
و پوست را کش کند و جامه نرم ضد این باشد و سمور در و باه

۴۶۱

مرغی پشت را گرم کند و پوست بره نیز گرم باشد و حرارت بنجاب  
کمتر از حرارت بره باشد و تمام بنجاب نزدیک است و حاصل گرم  
از برود باشد و هر سه جامه بهاری و خزان است با بنجم  
در معرفت غذا و تدبیر آن غذای نیک چربی که در دی به معنی  
دارد و نباشد چون تره و میوه و هر چه از این نوع باشد اعنی  
نوع تره و میوه آن را غذای دوائی گویند و از این نوع چیزها  
برسپس علاج نباید خورد از بهر آنکه هر چه لطیف کنند است خورا  
بموزانند و صفر را زیاده کند و هر چه غلیظ است تری بلغم افزاید  
لیکن غذای نیک نان پاکیزه باشد از کندی آتش نارسیده و  
گوشت پخته تن در است آسوده و شیرین باشد که در خورد مزاج شخص  
دبهر و مانند تر میوه بعد از نیک انگور است و آنچه که تمام رسیده  
باشد اما انگور نارسیده باید که چند روز از آنک کرده باشند و در آنجا  
که خرماعادت است بر طبق و خرمای باید و هرگاه که غذای نیک اند  
پدید آرد و شکر را باید که بطریقی که سهل تر باشد و عادت دارد



درگاه از غذای دوائی چربی خورده شود بر عقب آن چربی بایده خورد  
 که ضد آن باشد تا مضرت آن باز دارد چنانکه اگر خیار و کدو و کدو ک  
 و مانند آن خورند و از مضرت آن بر تسهیل مقداری سیر و کندن ناخوش  
 و مانند این بر عقب آن بخورند و اگر سرد سازد و مانند این خورد  
 باشد چربی چون برگ خرفه و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو  
 اگر طعام غلیظ خورند که از آن سته و تولد کند چون هر لیس و پاپه و دنان  
 فطیر و حلوائی نشاسته چربی که سته و بکشید و مطلق بود با آن بکار  
 باید دشت چون آبکامه و پیاز بر که و کبر بر که و ترب بر که و چغندر  
 پخته و بخور دل خوش کرده و دیگر در بکچین خورد و طعام اندک خورد  
 و اگر خرمای شور و سیر خورده شود بر عقب آن چربی تر و قهقه خورد و پ  
 خیار و کدو و مانند این و قهقه چربی بود که اورا طعم قوی نباشد و در  
 رستان کوش پختی و بورد و مانند آن باید خورد و در تالستان  
 بورد اولی و طعام همیشه که خورد بر شمت اولی و هرگاه که شمت  
 به یه آید در طعام خوردن تا خیر نباید کرد و چنان باید که بنوشته

طعام

طعام باقی باشد که دست از طعام باز دارد و پس از آنکه طعام  
 طعام دیگر خوردن و معده را گران کردن بسیار بد باشد و اگر بر روی  
 چنین اتفاق افتد روز دیگر بسیار با خفت دریا ضعیف بسیار  
 کرد با استکی پس از آنکه از خواب برخیزد اندکی کواکبش معتدل  
 و مواشی مزاج با اندکی شراب صرف خورد و در طعام خوردن  
 ترتیب نگاه دارد هر چه نازکتر و لطیف تر و شامیدن باشد سخت  
 باید خورد مثلاً شوربا باید آشامید پس ترید باید خورد از هر آنکه معده  
 گرم شده باشد و چربی نازک در معده گرم زدودن تها شود و خطاط را  
 تها کند کسی را که غذای بهی کوار در آن اعتماد نباید کرد از هر آنکه  
 بر در کار خلطهای به تولد کند و با غذا با باشد که اندران نوعی مضرت  
 باشد و کردی با آن خورده باشد آن کرده را آن غذا به از آن غذا  
 باشد که در وی هیچ مضرت نباشد و با آن خورده باشد و بسیار  
 کن باشد که اگر چه غذای نیک باشد ایشان زیاد دارد و آن  
 که از آنان بریز باید که دو چند کونه طعام مخلف در کونست



خوردن سخت بد باشد و مدت دراز در یک نوبت طعام خوردن بد است  
از بهر آنکه تقه خشک می پذیرد و لقمه با پسین از آن دور افتد و بهر  
نوبتها در طعام خوردن است که در روز سه بار طعام خورد و یک  
بار در شب نگاه و دیگر روز غایب نشین و هر که در یک روز دو بار طعام  
خوردن عادت دارد اگر یک باز آرد ضعیف شود و کپالان و مثلاً  
توله کند و کسی را که معده گرم بود بهتر آن باشد که با دو لقمه  
یا شراب خوره یا شراب انار یا شراب بومیا شراب آلو یا مانند آن  
چیزی بخورد پس بر این است که طعام باند که پراکنده خورد  
اندک اندک و چنانچه چون گرم کرد و معده بسیار شود  
و چون طعام خورد در معده او تباه گردد و هرگاه که چنین باشد  
چون طعام خورد زرد و طبع و معده را از زدن پاک باید کرد و آب  
گرم یا شراب آلو یا مانند این چیزی و هر که پس طعام بخواند و خفت آرد  
لحشی نباید داشت بامستکا تا طعام از معده فور و در پس نبندد  
هر که در شدتی چون طعام خورد گرم شود وی را چندان طعام

داده

که کفایت کند یکبار نباید خورد بهاریق باید خورد و مردم پر ریسب آنکه  
ماضمه ایشان ضعیف بود و هر که ریخت که کنگنه طعام لطیف تر و کمتر باید خورد  
و از جرم گوشت دست کشیده باید داشت برق شخت کرد باید کرد  
دخه اذنه صفر از غذا ای سرد و تر باید خورد چون کشک جو و قلیه خیار  
مقشر با کدو و کوک و آبهای چون غوره و آلو و زیر با و غذای خد اوند  
سودابه تری میل دارد و دانه کرم باید گرم باشد چون رشته و سفید با  
و شور بای گوشت تره و ذره و خایه مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ  
لطیف و گرم باید خورد چون خود آب و سفید با و خاصه بگوشت کجک  
و کبک و دند و گوشت آلود و بط و ذره و بل و او در چینی و زیره و کدو  
و سحر و مرغ و آب را خاصه قلیه آبکامه بسحر دانه کی بر و جوز مرغ و قلیه  
خشک از مرغی گوشت که سفیدی از روی جدا کرده بود و مرغ و مرغ و مرغ  
یا مرغ و زیت بریان کرده باشند و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ  
لطیف شدتی بهتر نگاه دارد و فضول زدن کمتر فزاید و غذای  
غلیظ از بهر قوت خورد و کرسکی صادق یا به خورد تا نیک بضم



پذیرد و قوت و نایب و غذای خشک چون کادرس و عدس و گوشت  
نمک سود شوت طعام بر دهن بشود و باده کند و طبع خشک کند  
و غذای چرب کسلان آورد و دستی و ترشها اعراض پیری بیدار  
و غذای شور و ترشیم را زیان دارد و مضرت ناکواریدن آن  
پیش از ناکواریدن گوشت باشد یعنی توقع سلامت از ناکواریدن  
نان کمتر از آن باشد که از ناکواریدن گوشت بسیار غذا است  
که در یک روز دانه یک نوبت دو بهم نشاید چون غوربا و دغبا  
و پیچ و داریس یکدیگر نباید خورد و پیچ و داریس و انار ترش و پس  
آلود و زردالو و شفا و نوشاید خورد و گرنج با چربی که از سر که سازند نشاید  
خورد و سبک و غوربا با ماهی شور و گوشت نمک و نشاید خورد و کبوتر  
بچه و سر و پیاز و خردل همه با هم نباید خورد و گوشت نمک و بار که در  
نشاید بخت و از پس هر میوه رنج آب نشاید خورد و انکین و خوزه از  
پس یکدیگر نشاید خورد و گوشت بریان که از شور بر آورند نشاید خورد  
و اگر پوشیده باشد نشاید خورد و از بار خوردن پیاز کلف و درشت

نوشاید

توله کند شیر و شراب در یک روز خوردن شش آورد و از پس فصد و جفا  
چربی شور خوردن که دهن آورد و سر که اندر چربی از پس از ناکواریدن  
نشاید و شت در دهن و شیر اندرس در وی نباید و شت و ماهی  
تازه و شیر و غیره و خایه مرغ یکجا نشاید خورد و آب ششم در تپیر  
آب آب خالص سرد و ترش و باید که بسبب نزدیک باش  
یا بسبب گرمی بود گرمی عرضی در وی بیدار آید یا آنکه چربی با وی  
پایزنند و همچنین بسبب سردی بود سردی عرضی پذیرد یا آنکه  
چربی سرد با وی پایزنند و هرگز آب خشک پذیرد مگر آنوقت که  
بفردم و هرگز گوشت آب تری قوی پذیرد از هر آنکه ممکن است که  
ترک در فعل خاصه بر آب تری کرد و اگر گرمی یا خشک کند  
چربی زمینی کند که با وی پایزند یا بسبب کیفیت که از خوردن یکدیگر نشاید  
باشد و آب باران تری قوی از بارهای دیگر کند و باران  
نستانه خالص تر از باران تابستانه باشد از برای آنکه حرارت  
آتش در رشتان ضعیف باشد و بخارهای غلیظ نتواند کشیده



بخاری سوشه و بخاریا باشد یا کمر باشد و باران تبستان بر خشت  
 و باران بهاری میان آن و این بود و آب باران اگر چشت  
 نیک باشد زود عفن شود و بوی که از آب نیک فروه باشد و برف که  
 بر زمین پاک آمده باشد زود میشت میان نکه در آب نکتند و میان  
 آنکه آب را از پیردن بدان سر و کنند و آب سر و خد او نه در حصیه  
 و بند مار از زیان دارد و آب دریا و آب شور مردم را لاغری کند  
 و خد او نه بیماری سر و تر را خد او نه شش و رسته را در استفا  
 و فالج را سود دارد و خد او نه ریشها و دملها را نافع بود و اگر آب  
 خوش را نیک در کنند و بکوشه چون آب دریا باشد و منفعت  
 آن دهد و آب شور خوردن خون را تباه کند و خارش گرد و خست  
 اسهال کند پس طبع را خشک کند و آب تلخ همیشه اسهال کند و اگر آب  
 تیره شده سنگ در مثانه دکرده تولد کند و آب گرم طعام را بر روده  
 آورد و تشنه را خرسندی ندهد و آب سرد با خد دل همه تنه رسد  
 سود دارد و معده گرم را چون کواش باشد و دل گرم را بجای

بوی

بوی نیک باشد و دل گرم را بخاریا از و ماخ باز دارد و عفن  
 تبها دفع کند و نکند از دل که خون تباه شود لیکن آن را که پیاید ماده  
 پخته شود زیان دارد و آب گرم منس کشتن آورد و اگر کشت گرم باشد  
 با و بارش کند و قوی را سود دارد و تشنگی در او عین باطل کاوب  
 و معده را بشوید و خد او نه زله و در چشم و مایه لیا را سود دارد  
 و اگر در ار کند و حیض فرود آرد و آب چاه و کاریز تقیاس آب جوی  
 بد باشد و آب جوی و آب چاه بهم نباید نجث و آب استاده  
 خاص آنکه در میان درختان و نیستان باشد نجث بد باشد پیر را  
 بزرگ کند و همه حشرات را زیان دارد و باشد که با استفا او را کند و  
 خصلتهای بد بسیار دارد و آبهای بدر را بصلاح قون آورد  
 تدبیرهای بسیار در میان تر و بهتر است که آب را با خاک پاکیزه  
 پامیزند و بجنبانند و نباشند و کمترین آن باشد که پزند و نباشند  
 و آب غلیظ را با شراب باید خورد یا با سر و آب شور با سر که و  
 سکنجین و اگر چربی چون غروب و جت الایس در خورد دردی

دانه



افکنند که در حضرت آن باز دارد و آب زاک با شراب خورند یا با چوبی  
که طبع را نرم کند و آب تلخ یا چوبی چرب یا چوبی شیرین باید خورد و آب  
و آب تیره یا شیر مایه خورده و تریاق همه آبهای مخالف پادشاه خاصه  
بهر که پرورده و آب استاده به چوبی که نشاید خورد چوبی که خشک بایستد  
و استخاک آب اندک بود و در کار کرم آن را بر که پامیزند تشنگی که از  
و شحم خرفه بگویند و با سر که پامیزند آب که حاجت آید و با سر که طعام  
آب بسیار بناید خورد و اگر کسی را صبر نباشد اندکی آب سرد بنزد و در  
سرد تشنگی بهتر نشاند و صبر کردن تشنگی برود و در مطوب را سود دارد  
و آب خوردن بهشت است و از پس که با بخت زیان دارد و اگر کسی را  
از آب خوردن ناست صبر نباشد آب با شراب بمزج کنند زیان کمتر  
دارد و در رشتان شراب که با آب بمزج کنند و بناست خورند کرم  
دور تابستان سرد و آب خوردن شب که از خواب بیدار شود زیان  
دارد و خاصه اگر حاجت صادق نباشد لیکن محرم در مجوز از زیان کمتر  
دارد و از پس طعام کرم آب سرد زیان دارد و اگر چاره نباشد شش آب

در میان

در میان نگاه باید داشت پس خورد و اگر تشنگی دروغین غلبه کند صبر  
کرد و بخت تا طبیعت در خواب آن ماده بیدار تشنگی می آرد براند و  
تخیل کند و اگر تشنگی دروغین آب خورده شود تشنگی زیاده گردد  
بهر آنکه ماده مدیانه و قوی تر شود و شحم با میان و آب با میان این  
تشنگی زیاده بایستد در شیر شراب اگر در دین سلام شراب را  
حرام کرده اند لیکن چون نهمای دیگر مباح بوده است و طیبیان  
در میان آن در ترک آب آورده اند و بعضی مردمان لذت و منفعت  
میطلبند از آنجا که طریقی طبیعت واجب دیده آید منفعت و حضرت  
آن باز نمودن اما منفعت شراب است که مزاج و حرارت آن  
مناسب حرارت غریزی که تن مردم بدان رنده است بدین  
حرارت غریزی بفزاید و طعام را هضم کند و خلطهای خام را از  
و بعضی با سهال و بعضی با دراز و بعضی بعرق و بعضی به قی دفع  
و بدین سبب است که هر که شراب خوردن عادت دارد و هرگاه که دست  
از آن کوتاه کند هضم او تباها گردد و حرارت غریزی ضعیف شود



و همه قوتها بر اندام ناقص شود و خلطها که با سهال و باد راز و بعرق قوی  
 دفع شدی اندر تن او بماند و بسیار گردد و بیماریهای کونا کون توله  
 کند و منافع دیگر آتش که رنگ روی برافزاید و قوت روح و قوت تبار  
 اندامها بد کند و در کما را از اخلاط بد بشوید و شهوت کلی برود و قوت  
 سینه تا بکشد و در کما را فراخ کند و غذا را به تن رساند و بدین سبب  
 قوت را فربه کند و خواب خوش آرد و پا در هر زمزمای سردست چون قوت  
 و شوکران دماند آن و گرم زده را شراب قوی گرم کرده سود دارد  
 این منفعتها آنگاه باشد که بوقت دانه از ده خورند و هرگاه از دانه  
 بگذرانند همه مضرت گردد از بهر آنکه منفعت بزرگ در شراب آتش که حرارت  
 غریزی را بد کند و هرگاه که بسیار خورند حرارت غریزی را ضعیف گرداند  
 از بهر آنکه شراب غریزی را غلبه دهد و هم غذا پذیرنده و آنگاه قوی  
 باشد که غذا با دانه قوت او باشد و چون غذا را فرو نرشد و قوت  
 ماضیه و غایبه از تصرف کردن در آن عاجز آید و چون این دو قوت  
 عاجز آید ناچار غذا پذیرنده ضعیف گردد و حال حرارت غریزی با

بسیار

بسیار چون حال آتش اندک شود کم میزد بسیار بر روی زنند یا چنانکه  
 آتش اندک از فروز آیدین میزد بسیار عاجز آید و فرد میرد حرارت  
 غریزی بچنین از هم شرب بسیار عاجز آید و ضعیف گردد و بدین  
 سبب است که هرگاه که از اخلاط کثیفه پیم باشد که بمضاجات در میان  
 شراب پیرند از بهر آنکه شراب زود با خون پیامیزد و هرگاه که بسیار  
 گردد هر کما می اندامها چون جگر و زک و دل بر شود و هوارا کی بدو  
 رویت کند زمانه در حال پیرند و این سخن شرح تمام در کتاب ذخیره  
 یاد کرده ایم و مضرت های دیگر و سوس است و مایه خولیا و غفلت و کندی  
 در ای ناصواب و خیر کی چشم و تباه شدن خاضعیتها و رسیدن در  
 خواب و پیداری و پسی و سکت و خناق و خشه و نفوس و فالج و  
 سرسام و بیداری و دیوانگی و بهای محرق و استعاده چگونگی توله این  
 علتها در کتاب ذخیره یاد کرده آمده است و بعضی مردمان باشند  
 که هرگاه قندهای بزرگ خورند ویرست شوند و اگر خورد خورند زود  
 شوند از بهر آنکه جگر و معده ایشان گرم نباشد و از قند بزرگ بجا



بر تواند انگشت و چون بنج شراب به ماغ بر نشود درست شوند و از آنج  
کو چک زود بنج بر تواند انگشت بدین سبب دماغ از بنج شراب زود  
مست گردد و مست شوند و بیاید و است که محرور شراب سپید رقیق  
موافق تر باشد و اگر شراب قوی را بیکجک <sup>بزرگ</sup> بکشد بچکانه رقیق شود و  
بجای آب باشد خاصه اگر مزج کنند و شراب زرد قوی تر باشد و پر  
رنگین تر قوی تر پران و مرطوبان را شایه و شراب سیاه غذا  
پیش دهد لیکن حرارت ادا و حرارت شراب زرد کمتر باشد خاصه  
که رنگ تش دارد و شراب که طعم دبی و قوی بود محرور را شایه لیکن  
از معده دیر پردن شود و شراب خوشبوی را در میان کونیه خد اوند  
خفقتان و غشی را موافق بود و شراب نامحشوی دماغ را زیان  
دارد و اخلاط به قزاید و شراب شیرین فربه کند و آواز صافی کند  
لیکن سده کند و دیر کوارد و جگر و پیرز را زیان دارد و شراب تلخ زرد  
کوارد و سده بکشد به خلط بلغمی را لطیف کند و شراب رقیق زودتر  
به رگها بگذرد و به ماغ رسد و زود مست کند و ادرار بیشتر کند و شراب

غلظ

غلظ ضد این باشد و شراب خام نامحشوی درستی و شیرینی خوش  
باشد و نشا ط زیاده کند و خون را صافی کند لیکن بوی دمان  
از مدامت آن ناخوش گردد و دماغ را زری قزاید و شراب سبزه  
آنچه تلخ باشد کوارد تر باشد و شیرینی از وی دیر باشد و غش  
قوی باشد و نشا ط آن چون نشا ط شراب خام باشد و شراب  
جوشیده شیرین سنگ در کرده و نشا نه بدید آورد و باشد که با تسقا  
ادا کند و شراب مویری را حرارت و رطوبت کمتر از شراب بکوی  
باشد و غذا کمتر دهد و تفخ کند و کزرا که مزاج ایشان سرد خشک  
باشد نشاید و انواع شرابها که از کزنج و کادرس و غیر آن کنند آرد  
از جمله شراب نشمرند و فعل منفعت شراب از آن نیاید چرا که دماغ  
مست کند و شراب کهن را حکم دارد و باشد و شراب تمام نارسیده  
جگر را زیان دارد و باشد که اسهال کبھی کند و هر که از کزنج شراب  
ترسد غذا از غوره و ریواج و مانند آن باید ساحت و نقل اندازد  
و ترشی ترنج و هر که از شراب صداع آورد نقل آید و اندازد باید کرد



دور میان برود سر شراب اندک مایه آب سرد خوردن تا قوت شراب  
دماغ باز دارد و هر که را معده کم و ضعیف باشد ثقل حب الاس و آله  
ترش کند و اگر معده سرد باشد کمون و معده و قنفل و پوست ترنج کند و  
کسی را که در میان شراب قی و خشک شش رنج دارد و ثقل ریزه و نیک کند  
و پوست پسته که بر ظاهری فال او باشد در دمان نگاه دارد و میزد و آ  
ناشتا دماغ را و خصب را از میان دارد و تشنگی آورد و خوردن را میل کند  
مستی متواتر مزاج جگر و دماغ تباه کند و بیماریهای خصب را در دیم  
و مضاجات مردن باشد و کودک نارسیده را شراب سخت زیان  
دارد و حرارت و قوت غریزی را تحلیل کند کسی که خواهد که از مستی  
زود بهیاست شود سر که با آب پیا میزد معده را سر پا بخورد و دود  
ریش و برف که شمه خورد و کافور و صندل پیویید و روغن گل در که  
بر سر آدمی نهند کسی که خواهد که مست شود و مخصوی را علاج کنند  
بزرنج و قشور الفاح برود و در آب پرنه تا آب سرخ شود با شراب  
پیا میزند و بهیاست و هر که خواهد که شراب پیا بخورد و دیرست شود اگر

در دمان

حذر در باشد آب تاک رز که انگور آن سپید باشد و آب نارترش از  
هر یک مثلاً درم با پنج درم سرکه پیا میزند و یک اوقیه بهیاست و هر که  
برود و باشد سداب خشک و زیره و نمک همه را برابر کوفته آب  
بر چکانند و بهیاست و اقراص کنند و خشک کنند هر ساعتی در دمان  
بدان خوش میکند نافع آید بابت شتم در تپه خواب پیا میزد و بهترین  
وقت خواب را آن وقت است که طعام از فم معده فرو گذر شده باشد  
و در قعر معده افتاده و قوت ماضیه معده در آن تصرف تمام کرده  
و معده خالی خفتن هم زیان دارد و حرارت غریزی را ضعیف کند  
دقن را لاغر کند و خواب رفته بیماریهای رطوبه و نمل آورد خاصه  
در ریش و رنگ روی را تباه کند و قن رست کند و کسلان  
و سقوط شهوت آورد و زیان کار تر چربی خداوند مزاج سرد را  
سپاس خفتن است و کانی که بر دق خفتن عادت کرده اند بهیاست  
از آن عادت بیا کشت و خواب رو در بجای خواب شب بسته  
در روز رز کند و در وقت خفتن تحت بر پهلوی رست بایست

در دمان



یک زمان پس بپوشی چپ بکشش و شکم را گرم باید داشت و چرخ کردن  
سمور مانند آن بر شکم باید پوشید و اگر بر شکم خنده صواب باشد تا حد  
جمع شود و طعام را هضم کند و بر پشت با خشن زبانی دارد از این  
آنکه فضلهای دماغ که منفذ تا بران سوی پیش است چو پنی دکام  
بسی سر میل کند و بسینه و عصبها فرو آید و نرم و سل تولد کند و در  
عصبا و در پشت و فالج تولد کند و بخوابد و شب ناخفتش گوید و  
کمتر کند و طعام و شراب خام و ناکواریده بماند و قوت را ساقط  
کند و خواب بماند از میان دارد بکلم آنکه در شب غذای هضم یافته  
باشد و معده خالی گشته بچنان باشد که کسی بر کسنا خنجه و  
آوردنای پوسته و هموار که معتدل باشد چون آواز آب آسپا  
که بسیار نزدیک باشد خواب آورد و مانند کی و ریج و مالیده بسیار  
و شراب مخمر و خواب آورد و کفر را که از بخواب ریج باشد بگذارد  
که تکیه کند و چشم باز کند و از آنکه مایه غمودی که باشد باز دارد  
تا مانده شود و پیش او جاعلی بنشیند و سحر با کوبیده و کتاب خواند  
احسب

و از آنکه در دماغ بماند کابوس و صبح بکشد تولد کند

احتیاط و تسکین بجای آرند و مباشرت نیز نباید کرد خاصه در ایام  
با حور اول با حور نوزدهم روز باشد از ماه توزه کسی را که شادی یا  
غمی بزرگ باشد دارد نشاید خورد یا حتی دانه بزرگ باشد دارد  
نشاید خورد و بسیار خوردن داروی سهل عادت ناپسندید  
و تن ضعیف کند کسی را که دارد خوردن عادت و کند باشد  
طبيب را نشاید که او را در دهن و صواب آن باشد که بخند لطیف  
و اندک تدبیر او کند یا اگر چاره نباشد داروی لطیف دهد و مردم  
خشک مزاج را داروی نرم و لغزنده بیشتر از زن اسهال کند که  
داروی تیز و داروی خوار باید که این را استعد دارد و خوردن کند  
تا مقصود پمضت حاصل شود و آن چنان باید که چند روز چربی  
خورد که خشا ضعیف کند و معده را مراعات کند و کند و دارد و با کش و  
و طبع را نرم دارد و خلط را بپزند پس سهل خورد و آن ساعت که  
سهل خورد طعام باید که هضم شده باشد و هنوز شهوت طعام  
بریده نیامده بود و در وقت ویرین نباید تا معده آنرا بعضی



غذا خج نکند و بهضم آن شغل نشود و خشن پس از آنکه دارو خورده باشد  
 اگر دارو قوی باشد پیش از آنکه در کار آید اگر خنسد دارو کار بهتر  
 و چون در کار آید اگر خنسد باقی فعل دارو باطل شود و اگر دارو نرم  
 و لطیف باشد پیش از آنکه در کار آید خنسد دارو کار نکند یا کمتر کند و اگر  
 کرم خوردن پس از داروی مطبوع قوت دارد و در ضعیف کند و اگر پس  
 جهای قوی اگر در کار آن تقصیری باشد آب کرم و شکر و شیر تا آنکه  
 دفع کند زود و اگر کرم مصطکی سوده با اندکی شکر بخورد دارو را بیاورد  
 تمام دهد و زود دفع کند و تا دارو کار تمام نکند طعام و شراب بپزد  
 خورد و اگر معده صفراء باشد و صبر کردن احتمال نکند پیش از دارو  
 بزناغ اندک چند لقمه نان در شراب شریک کرده بدیند یا شربت کشاب  
 با آب انار و اگر کسی بفسه و اسهال حاجت آید تخت نگاه بایزد  
 اگر از اخلاط کرم است فصد بایزد کرد و اگر از اخلاط بلغمی است مسهل بپزد  
 و اگر کسی را دارو کار نکند تا سه و پنج گرامی و بعد از آنده خنسد بپزد  
 آید شیان یا حقه بکار و شربت و مثقال مصطکی سوده با شکر در آب

کرم

کرم بایزد داد تا دارو دفع کند و اگر رکها متعین کرد و چشمها پر خون  
 رک بایزد و بسیار باشد که آب و سیب غشیان را که از دارو باشد  
 زایل کند و دارو را در کار آورد و اگر آن اعراض بد تولد کند چون  
 اجابت نیفتد هم فصد بایزد کرد اگر چه در پس و در روز یا سه روز باشد  
 و هرگاه که دارو کار تمام نکند و تن از آن ماده که مقصود باشد پاک  
 نشود کرم به بکار بایزد دشت چند روز تا ماده که بجانب رود میل  
 نکرده بسوی پوست میل داشته بعرق دفع شود و بایزد آزمود اگر  
 از کرم به لذت می یابد نشان آن باشد که ماده دفع میشود و اگر  
 لذت نیابد تا سه دردی بدید آید در حال پردن بایزد آید و  
 بشربت و غذا و موافق تدبیر کردن و چون از دارو و فاش شود از همه  
 چیزها که حال از مردم بگرداند چون شادی بزرگ و غم بزرگ و چون  
 جماع و خشم عظیم و مانند آن خویش را در بایزد دشت و طعام  
 اندک و لطیف بایزد خورد و پیش از طعام مرطوب و مرور در آب  
 الزام بایزد خورد و اندر جلاب و محرور و صفراء را با سفوف

ترتیب



و معتدل مزاج را تخم شامه فرم و اگر کشت محروم باشد اسهول را بر وزن کل  
 کند پس اندر جلاب بدینند و کسی که کشت برود باشد چنانچه شاد بر وزن  
 زیت چرب کنند و شراب خوردن پس از در او هم باشد که بت آورد <sup>خام زرد</sup> <sup>خام زرد</sup> <sup>خام زرد</sup>  
 بدیده آید و اگر دارو و اسهال قرون از اندازد که شیر تازه دهنده تا تیری  
 و قوت دارد و از مهاباز دارد و اگر تخم لسانی الحمد در شیر کجوشانند و بدین  
 در حال باز دارد و اگر تب آمده باشد اسهول و کل از منی و صمغ عربی  
 بر وزن کل چرب کنند با شراب آبل و یا شراب موردان بدیند و در تری  
 فاروق و فلوینا اسهال باز دارد و هرگاه که اسهال چندانی شود که  
 فواق بدیده آید اسهول بر وزن کل چرب کنند و آب سرد بدیند و در  
 بدیند و عطسه آرند و فلوینا و هند و ابل تنعم و ملوک را و کله را که  
 دارد و شولر خورند و پیرای لطیف باید است اما خدانه معده <sup>ضعف</sup>  
 و گرم را که با سقز حاجت آید بکرنه سقونیا کثرت و در جلاب خام  
 حل کنند و آبل یا سب ترش و شیرین پاره کنند و بر کار و بارند  
 و اندرین جلاب نهند کیش تا این جلاب لختی در خورد و آن آبل

بجسته

چپسند بر خلال و بدینند و آن جلاب بکدر در حضرت سقونیا باشد  
 و مزه دارد و نه به اما اگر مقداری سقونیا ریاده از یک شرب کنند  
 یا آنچه آبل استانه مقدار شربتی باشد صواب باشد و اگر با سقز  
 صفرا در طوبت حاجت آید تر به سفید تر شده نیم کوفه بکرنه بکرم  
 یا شرب کب قوت و طبع دارد و خورده و اندر صد درم آب بکوشند  
 تا به نیمه باز آید بیالایند و مقدار حاجت سقونیا در آب حل کنند  
 و مقدار شکر سوده در وی فکند پس آبل یا سب پاره کرده در  
 افکنند و کیش بنهند و باید ادا آن آبل یا سب بدیند مقصود  
 حاصل کند صفت بطبوخی که خداوند تبارک و تعالی در دانه بنفشه خشک  
 پنج درم پنج سوسن متفرنم کوفه ده درم اندر نیم من آب بپزند تا  
 به نیمه آید و پست درم شربت یا اگر بکین در وی حل کنند و  
 بیالایند این کثرت باشد صفت جنی لطیف بنفشه خشک دو درم  
 رب سوسن بکرم عمل خیارشور خدانه که هر دو را بان برشند  
 و بکشد و بدینند نافع آید ان شاء الله باب یا زدهم اندر <sup>سقز</sup>

بجسته سقونیا و سقز



به اردی قی که نه را که سینه شک و از گوشت بر نه باشد و کردن دراز  
 و خجسته ظاهر و پیرون آمده باشد و ک نه را که اندر سینه بیماری باقی  
 نشاید کرد و ک نه را که دماغ و بعضی ضعیف باشد و ک نه را که کشت  
 فیه باشد و اردی سهل و تیر از قی اما منفعت قی است که هم بیماریها  
 و در دمار که از زرد سوی ناف باشد سود دارد و معده را پاک کند  
 و از زردی بدی چون از زردی کل و مانند آن زایل کند و از زردی طعانی  
 بدید آورد و خد اوندیرقان و خسته و فالج و نفوس و مایه نخل و قوی  
 سود دارد و خد اوند جدام و ک نه را که بدنک و زردی باشد  
 سود دارد و ک نه را که اردی سهل خورند و غشیان کرد اگر پیش از  
 دار و به روز قی کنند چون دار و خورند غشیان و قی نیاید منفعتی  
 قی است که معده را از بون کند تا اخلاط روی بد و آرنه و دند  
 زبان دارد و بیماریهای سینه آورد چشم را زینان دارد پس اگر قی با  
 و بوقت حاجت کنند که آن سرد و کوش را زایل کند و چشم را روشن کند و  
 از بهر قی کردن چندی کونه طعام مخلف باید خورد و چندی کونه شراب مخلف

تا مقصود

تا مقصود تمام حاصل آید چون طعام و شراب خورده باشند بکزن  
 صبر نماید کرد تا اخلاط که مقصود است با طعام پامیزد کسی را که قی  
 افند سرور پیش از قی هر روز یک او قیر و غن شیر با یک دقیر شراب  
 صرف پامیزد و بخورد و هر روز در کرم باشد شود و در غن در مالد و شراب  
 چرب خورد و طحا همای کرم ناکون و اگر بواسر باشد خانه گرم کنند  
 یاد کر مایه قی کنند و در وقت قی کردن رفاوه بر پشت چشم نهند و نه  
 در است نشینند و چون فارغ شوند چشم دردی بآب سرد بشویند و بن  
 بآب گرم بشویند و چند بار غرغره کنند بسکنجین یا بآب کامه  
 و بهترین روز کار قی کردن تابست و بر طوب پس از قی ریاضت کنند  
 و پیش از طعام و محرور پس از طعام و شراب و کسی که خواهد که معده  
 او زبون نشود پس از آنکه دمان شسته باشد و غرغره مقداری کشیل  
 مصطکی سوده با اندک شکر یا بآب سبب بخورد تا مازدا که روی  
 بعده دارد باز گرداند و باقی فضله که در معده باشد بجانب معا  
 دفع کند و کلشکر و طریفیل کوچک همین سود دارد و اگر از داروی



قی سوزشی در معده تولد کند شور بای مرغ فربه بود دارد و اگر فوق آید  
 جرم جرم آب گرم بخورد و عطسه آورد و اگر در سینه و پهلو بادردی و تندی  
 بدید آید بزغن یا بونیه یا بزغن بنفشه بآید و آب گرم بکشد و تکیه  
 چنان باشد که مانند گاو یا مانند آن چربی که پاک کرده و شسته با  
 گرم کنند و بر آن موضع نهند و در دهانی قی آنچه با خطر است  
 ایش صفت آن بکشد شخم ترب و در دم و شخم شست یکدم ببرد  
 نان بریان چهار دانگ همراه بکوبند و با بکین برشته پیش از طعام  
 بخورند این بکشد باشد و ترب را پاره پاره کنند چون در دم در  
 و تو تو در عصاره نهند و بر سر توی اندک نمک نرم حی پراکنند پس  
 مقداری سکنجین عسل بر آن کنند و کشب نهند و دیگر روش  
 از طعام آن ترب و سکنجین بخورند پس طعام خورند و تپه سوزشی کنند  
 و پانز لبر که دو یا سه در میان طعام یا مابین خورند قی آورد و شغ  
 گرم کرده با آب شست و با جمل بخورند باب دوازدهم در تپه سوزشی  
 و جیست فصد سحرانی تکیه است از بهر آنکه ترکت همه خلاط و

بدین

بدین سبب هرگاه فصد کرده شود از هر خلطی چربی کم شود فصد را  
 کجا بدین سبب گویند و فضیلت فصد است که رکش ده شود و رنگ  
 و قوام فرط و پرون آمد خون میتوان دید و چند آنکه مصلحت باشد  
 پرون بودن کرد اندک یا بسیار و دردی سهیل یا داردی  
 قی اگر تقصیر کند نه اگر آن تقصیر به دردی دیگر خطر باشد و اگر  
 افراط کند باز دشت و شور بود بدین سبب فضیلت هیچ سحرانی  
 بفضیلت فصد زنده و منافع خون در تن بسیار است آنچه از آن  
 چاره نباشد اینجا مختصر یاد کرده آمد و آن است که معلوم است که  
 جگر گرم است و معدن قوه طبیعی است و تولد خون در جگر باشد  
 بدین سبب در خون حرارت طبیعی است و بهر تن از آن بهره پاره  
 و بدان پرورده شود و در جگر حرارت غیری هم خولش و خون  
 آن را بهر تن میرساند و بدین سبب است که خون هرگاه بیشتر شود  
 آید ضعف قوت غشی تولد و منفعت بزرگ تر است که رک بزرگ  
 از جگر بدل پوست است و طبیعی تمام در از خون بدل میرساند و آن

در بدن این سبب است  
 چنانکه معدن اولی و دوم قوت  
 طبیعی معدن اولی و دوم قوت  
 معدن اولی و دوم قوت



خون در دل مرکب قوت حیوانه گردد و در همه سراینها برود و قوت حیوانه  
 بهمتن رسانند و بدین سبب است که هرگاه که خون از سراینها بیرون شود  
 قوت حیوانه باطل گردد و مردم پیر و کمرش منافع است که پوست نکند  
 و تازه و باروش دارد از بهر این منافع بعضی از متقدمان خون پر  
 کردن را هیچ حال روانه شده اند و آن رای حش از بهر آنکه منفعت  
 خون آنوقت باشد که مقدار خون در تن چندان باشد که باید و مزاج  
 آن چنانکه باید و هرگاه که مقدار آن کمتر شود یا مزاج آن بگردد و  
 ناطبعی شود سبب بیماریها گردد و زایل کردن خون ناطبعی است  
 و عذری خواسته اند و گفته که هرگاه که غذا از چار باز گرفته آید و بخون  
 که شش حاجت نباشد جواب گوئیم اگر چه این تدبیر صواب است مصلحتی  
 دند تا باید تا خون حاصل آید و اینجا این عنوان بود که شش پیش از  
 کند و مهلت ببرد پس ضرورت مقدار خون کمتر باید و صواب آن باشد  
 که در چنین حال هر سه تدبیر کرده شود غذا را نافع داند که دادند و  
 مقدار خون پر و در آن تا غرض حاصل آید و در حال پر و در آن

ببیند که این تدبیر  
 در خون است

این تدبیر در خون  
 است

اعتماد

اعتماد بر قوت و بر حال دل باید کرد و این از نبض شون است و است  
 است که در حال فصد طیب دست بر نبض دارد هرگاه که تغییر و ضعف  
 بدیده آمد در حال به بند و هرگاه که سبب فصد تباهی خون باشد تا رنگ  
 و قوام آن نگردد بنا بست مگر که اثر ضعف بدیده آید و هرگاه که  
 سبب فصد آماسی باشد تا رنگ خون نگردد بنا بست و بطور  
 بدین سبب میگوید که در شوصه رک بسلیق باید زد تا رنگ خون گردد  
 نباید بست بگوید و سبب آنکه ضعف بدیده آید از بهر آنکه آماس گرم  
 و بزرگ کند تباهی خون بسته باشد و خون را در آن موضع باز داشته  
 بدستاری پر و در آن آید و محروم لاغر را کسی را که در معده  
 صفرا تولید میکند کسی را که سام کش ده باشد که حسن فم معده قوی  
 باشد از غشی نگاه باید داشت طیب باید که دست بر نبض دارد تا  
 چون اثر تغییر بدیده آید در حال به بند و در حال خون آمدن غشی  
 کمتر باشد بیشتر پس از آن شد که رک بسته باشند و قی کردن پیش از  
 غشی باز دارد خاصه کسی را که معده او صفرا تولید کند و فم معده ضعیف



باشد و اگر در حال غشی قی گشتی زایل شود و قوت باز آید و تدبیر  
نگاه داشت و غشی است که پیش از فصد بر نماند که مایه شراب انار  
دهند یا شراب سیب ترش یا شراب آبل ترش یا شراب خوره یا نه  
آن چندی و بر در پیش از شراب از فصد شراب پودینه دهند یا  
بنیه یا جلاب که آفاویه در آن در وی کچمه باشد و مقصود در این  
باز فصد کنند و هم بر آن شکل باشد تا خون چند نکه باید پر  
کنند یا کمتر از قدر حاجت و پس حال بر فکند و از پس فصد  
آب کوشنم دهند و فصد باید که نافه مشک و آلی که بدان قی توان کرد چون  
پرمخ و مانند آن حاضر در دوتا اگر غشی افتد در حال پرمخ فکند  
و قی افکند و مشک بویاند و دواء مشک در جلاب یا در آب  
انار حل کنند و در حلق چکانند و کسی را که تب بود در میان تب  
در روز نوبت تب رک نشاید زد و کسی را که درد صعب باشد رک نشاید  
زد نخست در دواکن باید کرد پس رک زدن از بهر آنکه در دواخل  
سوی خویش کشد و رک زدن خلط را سوی پرده کشد من عبت

بین

میان برد و کشیدن بید آید اضطراب و شوریدن و ضعف تولد  
کند و در تابستان رک روزی باید زد که هوا خوش باشد و در سار  
اول از روز خاصه مردم محرور را و اندر تدریس شرف بد در وی  
سرس یا کرده آمده است که کدام روز از فصل گرما نه سهیل شاید خورد  
دنه فصد شاید کردن معنی نیز درین باب نگاه باید داشت و آنروز  
که رک زنده دیگر روز طعام کمتر و لطیف تر باید خورد و چندی صفر شکن  
باید خاصه محرور را در جمله طعامی که قوت بسیار دهد چون کباب  
دقیقه خشک و مانند آن بناید خورد از بهر دو کاری که آنکه مقصود  
از فصد باز کردن قوه خون باشد و طعام قوی مقصود باطل کند  
و دیگر آنکه آن روز که فصد کنند قوت های معده و دیگر اندامها  
لختی ضعیف شوند و قوت های قوی باید تا طعام قوی را دفع  
کنند چون قوت ضعیف شده باشد و طعام قوی خورده شود مضیم  
بید باید و خلط به تولد کند و در حال کرانی و کسلانی بید آید و از پس  
قی و از پس اسهال و از پس جماع و از پس بخت و از پس



ناکوارین طعام و از پس منصفه و از پس هر کار که تن گرم کند یا بسبب آن  
تحلیل بسیار شده نام گشاده شود که نشاید زدن و اگر ضرورت باشد  
میان این حالها و میان رک زدن سه روز یا دو روز کم نباید هم  
پیش از رک زدن و هم پس از آن و از پس رک زدن آلودن و باز  
غلطیدن صواب باشد لیکن نشاید شست از بهر آنکه کسان و ضعف آورد  
و بر سر رک روده بزرگ نباید نهادن و هیچ عطر و تلخ نشاید مالیدن  
و اگر سر رک گرم شود هر ساعت چسباید که در فاده را بکلاب سرد کرد  
و باز بسش و مرطوب را پیش از رک زدن ریاضت معتدل باید  
کرد تا حرارت برافزود و مرطوبتها بکشد از اما رکها که پیشترند فیثا  
و اکمل و باسلیق ابطی و صافن و بعضی و عرق لثا و جل الزراع و  
اسیم و هر یک منفعت دیگر است اما نصیفه فیثا و علهتهای سرد چسبند  
و کام و زبان و دندان را سود دارد و باسلیق علهتهای بکر و پر زدن است  
و کنب و شوصه و درد های یزین و زدن و ساق و قدم را سود دارد  
و اسیم و بنال باسلیق است از دست رست و در بکر را سود دارد و از  
باید که در میان خونها

چپ

چپ در پر زدن و فاده اند که خارش را نافع بود و جل الزراع در بعضی  
دستها با رک باسلیق است و در بعضی با اکمل و بر زدن اعلی نهاده است و یک  
خرده دست و در کتب یگویی منفعت این چون منفعت فیثا است و قیاس  
بر خلاف این وجب میکند همانا این خلاف از سهو نیست فاده است  
و نصیفه صافن خون را از نیمه بالا فرود آورد و حیض بکشد و در پیش زدن  
و خایه و قصب را سود دارد و ما بعضی در زیر زدن است بعضی طبیبان  
گفته اند ما بعضی شحات و دبنال رکها که یک رک شده است نصیفه  
آن در درشت و در دشت را سود دارد و منفعت نصیفه صافن بیشتر است  
حیض بکشد و در دمقعه و بواسیر و در درج را سود دارد و عرق  
لثا در عرق لثا را بکشد و منافع دیگر بمنافع صافن نزدیک است  
اما فیثا را موزب باید زد یا از پهنای در بوده باید زد تا نیش از  
دکروی رک پردن نشود و بکران و بر روی عصب و عضله غشا  
بر نیاید و در زیر اکمل عصبی است احتیاط باید کرد و در بوده باید زد از  
بهر آنکه بسیار باشد که در زیر عصب باشد و باسلیق را از بهر آنکه در زیر



شریشت از موضع خویش بیکو باید زد و مورب باید زد یا از پهنا  
در ازمازنده باید کرد و باشد که از هر دو جانب شریان یا بند دست  
از آن رک بیاید و دست درک دیگر باید بست و در شتر و قهتا که باقی  
به بندند باید کرد و نشان وی آن باشد که بر رک مانند عدسی یا نخودی  
همواره به بدید آید نباید کشد و با بستگی بماند تا نا هموار شود و دیگر  
باز بست و اگر دیگر بار باید زد هم باید کشد و در بماند و بست دیگر  
هر بار باید کرد دست از آن بیاید و دست با سلیق ابطی باید زد و اگر  
دیگر که باید کرد نباید زد و با سلیق را اولیتر آن باشد که به پشت شش  
زنند چنانکه غیش حجامت زنند تا سلامت باشد و با سلیق ابطی را  
بسیار باید مالید و آب گرم بر پشت بسیار و بند بزرگ بر فکند دست  
مقصود است باید دست چنانکه زادی بغل قایم باشد و رک را با هم  
زد باید کرد و شش از بالا برک خود باید برد و فصد اسیم را ساعد باید  
بست و مورب باید زد یا از از دست در آب گرم باید نهاد  
تا خون چند آنکه باید برود و رک صافی زد از بالا شش تا لنگ بیاید

دکاهی

دکاهی چند برشت و کرد هم پر از رنجه در زیر پای نهاد تا پای بر روی  
نش رنجه تارک بدید آید و از اصل رک دوشاخ برخواست و است از زد  
جانب و اصل اندر میان هر دو است اصل را باید زد و با بعضی را  
ساق بیاید بست و در آن نیز بیاید بست و چند کام بیاید بست  
و چند بار فرد باید بست و بر خوت تارک بدید آید و عرق نشانی  
دستاری بزرگ بگیرند و دیگر میان مضمود بندند و باقی بر آن  
دساق می چینه و می بندند بحث تا نزدیک شش تا لنگ و چند بار  
زد نشیند و بر خیزد و پای بر خشی نهند و فصد بر پشت پای  
میان خضر و بنصر رک بگوید اگر یات از خط این باشد و اگر نیاید  
از پس شش تا لنگ از جانب چپ کوبید و نشان عرق نشانی  
که بر روی چند کره باشد و از دراز باید زد از هر آنکه از هر دو جانب  
او عصب است و هرگاه که فصد در خط افش و شش نشانی عصبی  
آید اگر دست باشد یا پای آنس کرد و اگر از نوک کینه همه تن بر دهن  
بنفشه چرب باید دست یا روغن بادام و آب گشنیز تر و صندل



دست و شاف مایشا بر آماس ضام کردن اگر قوت بر جای بود از دست دیگر  
 رک باید زد هم از آن جانب و اگر جرحت ریم کنه جرحت را در آنجا  
 در فاد با بر نهاد و چنانکه ریم دفع میشود و اگر خط از آن کوزه شده که رک  
 نیک کشاده شود و خون در زیر پوست جمع شود و جایگاه رک بود شود  
 تا اثر آن زایل نشود بان دست هیچ کار نشاید کرد و هرگاه که کودی کمتر  
 میشود نشان سلامت باشد و اگر که بود ترید شود یکسایه میگردد از دست  
 دیگر رک باید زد و یارک صافی باید زد و آن ضام که پیشتر یاد کرده است  
 بر نهاد و هرگاه که نیش بثریان باز آید در حال سر رک بیاید گرفت  
 و دار و آنکه آنرا ضرر گویند بر نهاد و بر آن رخ داده نیز بر نهاد و محکم  
 بست و دست بر بالش بزرگ نهاد و باز و دست دیگر و پای که  
 برابر آن دست جرح دست بست و اگر که نیش رنج رسد بیاید کش  
 و باز بست صفت لازم دم الا خون از روت شست با  
 قطعه را قیاقا کلن رصبر کند از هر یک یکدم صبح و دو درم بگویند  
 و بر نهند و بقیه خانه مرغ بر شسته و آن را با دبر و گوش یا با ترقه  
 بکنند

بخمه یا با خانه شکست بر جرحت و کردا کرد آن نهاد و دست  
 که در روز نکشاید پس از ده روز برقی بکشاید اگر خون ساکن نشد  
 باشد باز بندد و هر چند روزی میکشاید و می بندد تا معلوم گردد که  
 جرحت محکم بسته شده و اندرین میان طبع مفسود نگاه دارند تا بار  
 نشود و با اعتدال باشد دشتن رسیدن نیش بثریان است  
 که حرکت پردن آمدن خون چون حرکتی با نظام باشد چون حرکت  
 نبض در حال نبض ضعیف شدن گیرد و خون بثریان رقیق تر باشد  
 و شتر بود و اگر گوش جرحت نزدیک دارند و از خون او برون  
 شود و اما حجامت کوهکان و پردن را بجای فصد باشد  
 در هر عضوی که حجامت کنند آن عضو را پاک کنند و با خون  
 حجامت از کوه خون چری خج نشود و با خون فصد بسیار خج شود  
 و کوهکان را تا از شر با بکنند به ضرورت حجامت نشاید کرد  
 و از پس آن هم تا ضرورت نباشد نشاید کرد که ضعیف شوند و بر آن  
 ضعف بمانند و بزرگان را پس از نشت سال حجامت نشاید کرد



از بهر آنکه خشکی بر پوست ایشان غلبه کند و ادویه آن باشد که روز  
چهار دهم و پانزدهم از ماه فصد نکند و جگر نکند و تو شکند  
تا نور ماه نقصان گیرد و آن چون روز شازدهم و هفدهم باشد  
از بهر آنکه ماه روز چهاردهم منتهی باشد و از نور او اخلاط در تن حرکت  
کرده باشد و میل بجانب ظاهر کرده و رکها باریک و شایخی  
رکها برشته و در این وقت خون تنگ و صافی بیشتر آید و خلط بکند  
و هرگاه که نور ماه نقصان گیرد خون صافی باز گردیدن گیرد و خلط  
که با خون حرکت کرده باشد بسبب آنکه غلیظ تر باشد باز پس تر  
و بدان زودی که خون صافی باز گردد باز شواکت بدین سبب  
با خون چمت در نقصان نور ماه خلط بد بیشتر آید با بسزیم  
در تن پس اسفراغها دیگر انواع اسفراغهای دیگر هفت است اول در اول  
عرق بخاطر که از بینی آید و العاب که از دهان آید و بن دندان  
جاء اسفراغ غلبه شباف اسفراغ بجمعه اما در اول بول بیاید  
دست که بر طعام که خورده شود آن را سه مضممت اول در معده

دو دفع

و دوم در جگر و سیم در اندامها و از هر مضمی چیزی بماند و قوت  
آن را تمام مضمی کرده باشد و در تن هر حفظ صحت دفع آن چیست  
و هر فضل را طریق است که بدن طریق دفع شود و دفع فضل  
خسایش بقی باشد یا با سهال و تدر آن یاد کرده شد و دفع  
فضل دوم با در اول بول باشد از بهر آنکه آن فضل در عروق باشد  
و هرگاه که اندک باشد بداروی او در آن کشند و دفع شود که  
بسیار باشد بداروی که آن فضل را در عروق از خون جدا  
کنند و با سهال دفع کنند حاجت آید و تدر سهال که شست  
و تدر سهال در اول و در دای او در آن کشند و در بخش علی در آب  
علاج عسر البول یاد کرده اند اما منفعت او را بول که اندازد  
حاجت باشد بزرگ است و در دهنه مار و در پشت و کراخه  
کسان و شقاق و پیشه تمارها که از تری باشد زایل کند و در فرط  
کردن در آن پیچ باشد که شانه را ریش کند و بشک و علت نطس  
درق و کد از شش تن تو لک کند اما در عرق بیاید و دست



که عرق فضله سیم است و طریق دفع آن کندی تاریکیت و ناپدید کردن آنرا  
 تمام گویند بعضی از آن فضله بخار است که از همه تن تجلیس خج شود و آنرا  
 نشان دید و بعضی شوخ است که بر پوست بماند در کبابه پاک کنند  
 و بعضی عرق است که بطریق تمام پرون آید و اندر تپه حفظ صحت  
 و در علاج بعضی بیماریها تپه عرق آوردن باید کرد و بدین سبب است  
 که هرگاه که بیماری عرق کند رحت یا به دهمای گرم چون هوای کربا  
 در رشتن در ریاضت در سیستان عرق آرد از بهر آنکه ریاضت اندک  
 تن را گرم کند و فضله را بکند از دهمای گرم آن فضله را پرون کند و  
 داروهای لطیف کننده نیز تن را گرم کند و عرق آرد لیکن در تپه حفظ  
 صحت عرق آوردن به داروهای دگر زیان دارد و حرکت در ریاضت  
 کفایت بود از بهر آنکه نشاید این بود که باشد که داروهای تپه آرد  
 و عرق بسیار آرد و تن را لاغر و خشک کند و پوست را درشت کند  
 و در طوبتهای اصلی را بکند از دهمای خفیل کند و دوق و ذبول توکله کند  
 و مخاط بیاید دشت که مخاط رطوبت غلیظه را گویند که از سر راه بینی  
 برآید

آوردن

فرد آید و از آمدن این دماغ پاک شود و بیماریهای دماغی که از مخاط  
 غلیظه خیزد را بکند چون صرع و سکت و مانند آن و از بهر حفظ صحت  
 مرطوب را در کندی که در دماغ ایشان رطوبتها باشد تپه پرون  
 آوردن آن باید کرد و تپه پرون غرغره است و عطسه و سر سر بخار که  
 و شراب که بر سنگها گرم چکانند و مانند آن و بخار طبع با بود و بدین  
 گوئی سودمند است و در بعضی سفیه و فلفل و غلطیسا بسایند نرم و بپوشند  
 عطسه آید و مخاط بسیار فرو داند و این تپه پس از شش تراغ  
 به آردی مسهل باید آردی قی باید کرد که دماغ را دوق را لختی  
 پاک کرده باشد تا باقی بدین طریق دفع شود تپه پر لعاب بیاید  
 دشت که لعاب خطمی غلیظه است که از کام دین زبان فرو آید  
 و آمدن آن بوقت حاجت دماغ را چشم و گوش و خلق و دم معده  
 سود دارد و از بهر حفظ صحت گاه گاه تپه پر لعاب رشتن باید کرد  
 خاصه اندر رشتن و خاصه مرطوب را از بهر آنکه در رشتن  
 رطوبتها پیش گرد آید و تپه پرون بجا آورد و موی نرج و مانند آن



باشد که لخی بجایند و بغرغره نیز پخته کنند بر که زیری و آب گاه و ایاره  
 با سحر و خردل و غرغره در کبابه باید کرد یا در خانه گرم تدبیر اسهال و شل  
 باید داشت که فعل بسیار اندر اسهال ضعیف باشد و فراموش که بد  
 نزدیک باشد تواند آوردن اگر چه ترکب آن از در و نای قوی باشد  
 و منفعت آن در درد پست و کمر گاه و سیرین و حوالی آن باشد و از  
 هر شخصی در خوردی و بزرگی شفاف در خوراد باید کرد و از بهر مقصود  
 بهار و نای اندک که بدان مقصود لایق تر بود مثلاً از بهر کسی که تب  
 می آید و حر در پست از نبشته و شکر و سقونیا باید حش و از بهر کس  
 در در و نای بلغمی از دوا و شیر و مقل و شش و نمک و شحم حنظل  
 و زنجبیل و سورنگان و شحم کرفس و جندبه سرد قسط و زرباد و انداز  
 در یک سداب و مایه زهره باید حش تدبیر حقه فعل حقه قوی تر  
 از فعل شش باشد و رنده و گرم باشد و هر کسی را که مانعی باشد  
 که او را به آن سبب داروی سهل شود و داد چون ضعیفی معده  
 و قولنجستان سبب دارد و خوردن اگر امعا ثقل را دفع کند چنانکه

باید

باید و مقصود او از داروی سهل تمام حاصل نشود چنین شش خاص  
 هیچ علاجی چون حقه شش و کسی را که بر سر زخمی شده باشد یا اند  
 دماغ آتاسی و آفتی باشد حقه بسیار نافع باشد و ماده را از در و نای  
 زد و آورد و بنجا بر سر نهسته چون داروی سهل و داروی حقه  
 گاه باشد که تا معده بر آید و پشتری تا دود نای تاریک بر آید  
 بدین سبب هیچ حال بر رقی حقه نشاید کرد لکن شربتی که معده را  
 قوت دهد باید خورد تا دار در از معده باز دارد و گاه باید کرد  
 اگر حقه از بهر درد کمر گاه و کرده کنند بیمار بقفا یا خسبه و سر  
 بر بالشی نهاده چنانکه سینه او آشفته باشد و سیرین او بر بالشی فرد  
 بسته باشد و میان پشت بر زمین باید و اگر از بهر درد نای  
 میکند بیمار بر زانو خسبه چنانکه شکم او کج شده باشد و سر و سینه تیر  
 بر بالشی باشد و بیمار خوشین نگاه دارد تا دردن حال سعال کند  
 و عطسه نهد و فواق نبشته و باید داشت که اگر داروی حقه  
 اندک باشد بموضع زرد و اگر بسیار باشد سستی و نفخ و پقراری



آرد بود که زهر آرد و اگر کشت کرم بود خشی آرد و اسهال خون آرد و اگر  
کشت سرد باشد با دکنه و طبع اجابت نکند و اگر کشت غلیظ باشد و در  
آلوده کند و مانند زهر است که و اگر کشت رقیق باشد پس فعلی نکند  
اندین همه صفها معتدل باید و مقداره زهر معتدل باید و مقداره معتدل  
پناهه متعال باشد و بسوس آب بجهت و نظرون روده را از تشنگی پاک  
کند و طبع چغندر همین فعل کند و در حقه خداوند در دمه و در د  
انداها و خداوند پسر زهر خداوند سده و قویج صعب از قشورین  
رقیق چاره میث و حلیه و زیره و زهره سپند و شحم سداب نیک  
نافع باشد و در بعضی حقهها از آبکامه چاره نباشد و بسیار باشد  
که سرکین کبوتر و زفیون و چند پند تر مقلد در دودرم در فکند و از زهر  
در دودرم و لیثخس و مالینولیا و در دچشم و در دگوش از شحم خنظل چاره  
میث و در حقه خداوند تب نمک و بوره نشاید کرد ککن از آب  
اسهول و شکر و طبع بنفشه و کشاب باید کرد و از بهر تب حرقه زهر  
کل با آب نیم کرم یا میزنند و حقه کنند و از بهر کوشش روده را

در پس

در پس روده از طبع خشی در روغن گل کنند و در حقه فیه  
و آب کثیر تر نشاید کرد و صبر در هیچ حقه و شست نباید کرد و صفت  
که بر شکم مالند طبع را نرم کند از روغن پند پنجر و موم زرد و در د  
روغن زیت موم روغن سازند و شوخ خانه مکس نگین قدری  
عصاره قشایر <sup>آب</sup> احمار یا شیر شرم یا سقونیا یا شحم خنظل یا زهره کاد  
یا ازین همه یا دوسه بدین موم روغن بر شستند و بر شکم <sup>ن</sup> مالند  
استراغی تمام کند و خداوند تب را که تب خشک باشد یا در د  
شکم آماس باشد و بدان سبب شکم فرود نیاید روغن تازه یا  
آب نیم کرم بزنند و بسیاری از آن بر تهیکاه و شکم و پهلو بزنند  
بآهستگیا تا طبع نرم شود ته پر جاع بیاید و تب که جاع نوعی است  
از استراغی طبعی و از جمله سببهات که هرگاه که چندین <sup>ن</sup> شاق  
افتد که باید و چنانکه آنوقت که باید سبب شدستی باشد و هرگاه  
که بر خلاف این باشد سبب چاری باشد از بهر آنکه هرگاه که او <sup>ن</sup> عینه  
منی پر شود طبیعت به دفع آن محتاج باشد اگر آن کار کرده شود



استفراغ طبیعی باشد و مردم سبک دشت یا به دانه شیرهای بدو  
 وقت عشق بدان زایل شود و اگر آن استفراغ اتفاق نیفتد  
 در همه تن کرانه بدید آید و باشد که منی در جای خویش کرم شود و بجای  
 آن بدل برآید و بدان سبب بهما تولد کند و باشد که بجای آن بدین  
 برآید و دوسواس و مایه نولیا و خیرکی چشم و خفقان و کشش بدید  
 و بیاید و است که تولد منی از خون است که غذای اندامهای صغیر را  
 شایه و آن بایسته ترین خون باشد در تن و بدین سبب است که هرگاه  
 که مردم جماع فرزند از عادت کنند او سرد شود و ضعیف گردد و پنی  
 که اگر چه مردم اندر جماع ابرف کند جمله منی از وی جدا شود و در  
 سنگ باشد یا نباشد و اگر فصد کند و دوست درم سنگ خون  
 پرورن کند در وی آن ضعیف بدید نیاید که از جماع بدید آید و این  
 دلیلست بر آنکه منی بایسته ترین خون است در تن و بسبب آنکه جماع  
 ضعیف کننده است که او چیه منی به و یا سه یا پنج جماعتی  
 کرد و اگر بیشتر آید که منی پرورن آید و آن خون باشد که غذای

اندامهای

اندامهای اصلی خواهد شد و هرگاه که آن غذا خرج شود مدت دراز بماند  
 تا عوض آن بجای باز آید و بدین سبب است که اثر جماع بیشتر است  
 و جماع بر کسکی و از پس ریاضت و از پس قی و اسهال و از پس  
 کرانه تن رخسار کند و حرارت خیزی را کم کند و چشم تاریک بماند  
 ضعیف کند در جمله از پس هر سببی که تکمیل کند چون شادی با فراط  
 و بخواب با فراط و مانند آن سخت زیان دارد و از پس امتداد طعام  
 در بدن با وسعتی عصب و سده و ضیق نفس و مایل در عشت و استقامت  
 تولد کند و اگر در حال جماع سرما در پشت آید یا بالذات جماع بخواب  
 یا به یا از اندامهای او بوی ناخوش آید نشان آن باشد  
 که در تن او خلطهای بدست از جماع دور باید بود و تن او خلط  
 بد پاک باید کرد و بیاید و است که خداوند مزاج کرم و تراند و جماع  
 قوی باشد و مضرت آن بر وی کمتر بدید آید و خداوند مزاج کرم  
 و خشک هم قوی باشد لیکن اثر خشک در وی بدید آید و لاغر شود  
 و جسم در و زد شود و خداوند مزاج سرد و تر و خداوند مزاج سرد



و ترده اند نزلج سرد و خشک برود ضعیف شوند و مضرت آن در  
 زود بیدار آید باب چهاردهم در تدریج اعراض نفسان  
 شادی است و غم و خشم و لذت و ایمنی و ترس و خجلی و اندیشه کارهای  
 موتم و عملهای باریک و امید و نومیدی و هر یک را در تن مردم  
 ظاهر است فزون از اثری طعام و شراب و فزون از اثر خواب  
 پیداری و حرکت و سکون و غیر آن از بهر آنکه طعام و شراب و خواب  
 که مردم خوردن هیچ قوی تر و اثرکننده تر از هر پیش و بیشتر از  
 تا در تن مردم قرار نگیرد و حرارت آن در آن اثر نکند مضرت  
 و فعل آن بیدار نیاید و اعراض نفسان در حال بیهوشی اثر نکند  
 نه بینی که اندیشه که بر خاطر کسی بگذرد و سخنهای خوش و ناخوش  
 که بشنود در حال از آن دورنگ و روی بیدار آید و حرکات  
 در کون شود پس معلوم شد که اثر اعراض نفسان فزون تر از اثر  
 دیگر سببها و از اعراض نفسان بعضی تن مردم را گرم کند و بعضی  
 را سرد و اح را در حرکت آورد چون خشم و شادی و لذت و اندیشه

کارهای

کارهای هم و بعضی سرد کنند است چون ترس و غم و نومیدی و گرم کردن  
 خشم قوی تر از گرم کردن شادی و دیگر اعراض باشد و سرد کردن ترس قوی تر  
 از سرد کردن انبوه باشد و خشم که بانه از بهر خون را و قوت روح را  
 و حرارت غیری را در تن بکشد و خشم عظیم مغز را بکشد و رنگ روی  
 بگرداند و زرد کند و هر چه در راز زبان دارد و مرطوب و مبرود را سود دارد  
 و شادی بانه از بهر روح را و حرارت غیری را در تن بکشد و رنگ  
 روی را برافزورد و زرد کند و بدین سبب است که مردم شادمان را  
 اثر پری کمتر بیدار آید و هرگاه که کارشاد کنند پیش آید دل لختی شده  
 شود و طبع خواهد که بدن حال نزدیک باشد و ادراک آن بیشتر کند  
 و اگر شادی از حد بیرون باشد دل تمام شده شود و روح و حرارت  
 غیری از بهر استقبال و طلب تمام آن حال خویش بیرون نکند و دل  
 بچنان کشده بماند و غشی افتد و باشد که بدین سبب بمهاجا پرداند  
 و ترس خون را و حرارت را بقتل باز گرداند از بهر آنکه طبع خواهد  
 که از آن حال دور باشد و از بهر این که رخسار خفین زرد شود و اگر نه



در تن از حد گذشته باشد حرارت هم باندرون دل باز گردد و دل فرا  
اندوخته شود و بفا جا پیرود و مردم را مفا جا بسبب اندوه و ترس کتر  
ازدن باشد که سببش دمی نزدیک از بهر آنکه حرکت روح بسبب شادی  
بسوی بیرون است و بسبب اندوه بسوی اندرون و حرکت شادی  
ناگاه باشد و پیکر باشد و حرکت اندوه بسته تر باشد و خجالت تر  
خون را در حرارت برکستراند و لختی رطوبت را فرو کند و تحلیل کند  
و از بهر اینست که در آن حال روی سرخ شود و عرق روان گردد  
و با خورزد شود از بهر آنکه حرارت لختی تحلیل پذیرد و منفعت امنی و  
آیند داری همچون منفعت شادی معتدلست و مضرت نمیدهد چون  
مضرت اندوه و خالی بودن از اندیشه خاطر را کند که اندوه هم  
قوتها را و حرارت غریزی ضعیف کند و رنگ روی را بگرداند  
پماری زیادت کند چنانکه شوخی و اندیشه کارهای مهم بعضی از آنها  
دفع کند و بدین سببست که سفر کردن و سمر با و کارهای عجب دیدن  
از بیماریهای غم و از دوسو شوق بر نماند و در علاج عشق پیم <sup>حکایت</sup> کارهای

از اندیشه

از اندیشه کارهای مهم و از خشم کسی که لختی از خشمش دارند و بیش از حد  
از بیماری و پند و بیشت اما علاج خشم بشهرتهای خشک کند و بعد از  
دستهای خوش و بازیهای خنده ناک و بازیهای عجب و حاضر کردن  
دوستان و علاج اندوه و ترس بامیدهای قوی و با و از بامی  
کنند و بشهرتهای منفعتهای گرم و اندر اعراض نفسان طریق دیگر است  
که از علاج روحانی گویند و اینچنان باشد که مردم همت بزرگ دارد  
و در هر پیش آید از شادی و لذت و از اندوه و ترس خوشیش  
داری کند و در آن حادثه کجیم حقارت نکرد و قدر آن حادثه کتر  
ازدن اند که شاید بدان سبب تغییری در روی بدید آید ظاهر کند و  
دست و دشمن پوشیده دارد تا بدین طریق نیک و بد را در کار  
و دیدن کشیدن عادت کند تا حوادث و تغییر احوال در روی آری  
ظاهر نکند باب پانزدهم در تندرستی و مزاج پیری سرد و خشک است  
و هرگاه که مردم بر پیری رسد همه تندرستی او بکرمی و تری باید کرد چون  
که مایه و ماییدن با عتد دل بر و غنهای کرم و خوشبوی چون روغن



سوسن و یاسین و عطری معتدل و شراب صرف بمقدار و در برترن  
 غلطیدن و بریاست اندک کردن دشا دگامی و خوشه ای حبش و از  
 هر چه مزاج پری دارد چون اندوه و ترس عطری سرد چون کافور  
 و نیلوفر و از طعاهای ریش خویش را دور باید داشت و باید داشت  
 که هوای به درخت را و بویهای ناخوش دود و دغبار همه در بران  
 اثر زیادت از آن کند که در دیگران خوشیش از همه این نگاه باید داشت  
 و غذا بشاریق و اندک اندک باید خورد و اگر کسی را معده چنانکه  
 که پیکبار خورد و با باشد و طعام پس از آنکه از کربا به پرده آید و  
 باشد و طعام خورده در کربا به نشاید رشت و طعاهای غلیظ که در  
 افزاید نشاید خورد و بجزای تیز چون آبکام و خیر آن نشاید خورد که  
 وقتی که در معده رطوبت گرد آمده بود بر سپیل علاج روا باشد و شر  
 سود دارد اگر در معده ترش نشود و با و نمک بدین سبب که رنج بشر  
 با عسل یا با شکر سود دارد و اگر سنگ سخت زبان دارد و در معده  
 اسهال پیران را رطوبت بسیار گرد آید گاه حاجت آید به نرم داشتن طبع

و بعضی

و بعضی مردمان را در پری طبع خشک تر شود قلیه کند تا بر وزن  
 یا آبکام پیش از طعام بخورند طبع را نرم کند و بلبلاب در آب و  
 نمک بپزند یا آبکام و زیت بخورند طبع را نرم کند و در درم خلک  
 البطم با شکر کوفته بخورند طبع را نرم کند و حشا را پاک کند و چهار درم  
 انیسون با چند دانه پنجه خشک و لختی تخم شمع صفر بکوبند و بخورند با جاتی  
 تمام باشد و پنجه خشک در ماء لعسل خشته پیش از طعام بخورند طبع را  
 نرم کند و هر وقت از این نینیات یک را بکار می دارند تا طبع با یکدیگر  
 خوش کند و طعام پیران گشت آید باشد و شوربای کندم در شسته و نه  
 آن همه باد چرسی و اندک بخیس و در فصل سرما ترایق و شرود و بک  
 بکار دارند با شکر نرم در پیران و اگر که غم سفر دارد پیش از آنکه  
 سفر پیران رود هر چه دانه که در آن سفر خواهد چون پنجه پاک و کسک  
 و تشنگی و کرماد سرما و طعاهای سازان و پیاده رفتن و مانند  
 آن اندک اندک بآن خوباید کرد مثلاً اگر وقتی باشد عادت تنعم و  
 کرم از خویش دور باید داشت و اگر سرما باشد جایگاه کشاده نشیند



تا به برای صحرانگنه در ریاضت و حرکت فزون از عادت نخست  
فصل کند و یا بدله دی سهل تن را پاک کند و چون بفرشته تمسک لبسته  
نشسته و طعام خوردن بوقت فزود آمدن بمنزل انگنه تا وقت  
برنشش معده خالی باشد و در راه آب حاجت نباشد از بهر آنکه  
طعام را در معده می جنباند و شکم بدرجی آورد و اگر در کلمات شود  
سه درم سنگ تخم خرفه کوفته با سرکه بخورد و آب پنجه با سرکه بخورد  
زایل کند و پوسته سر را آفتاب پوشیده دارد و هنگام برنشش شربت  
ست جو با آب سرد بخورد و اندر منزل روغن بنفشه با ف و کف پای  
و عضله های شکم در مال و به پنی برکش و اگر باد سموم آید دنان و مینی  
پوشیده دارد و بران صبر دارد و پیاز پاره کرده در روغن  
بخورد و آن دوغ پاشد در روغن بنفشه به پنی برکش و اگر کسی رگها  
بزند آب سرد بسیار بردست و پای او باید ریخت و روغن گل و آب  
په و کلاب بر سر او نهادن و او را در سر آب سرد نشاندن و درک  
خرفه و کوک و خیار و مانند آن آنچه بدست آید مقداری بخورد و آب

مضمضه

مضمضه میکند و میریزد و اگر چاره نباشد هر چه جوید بخورد و اگر تب باشد  
سیر و دوغ نیک موافق باشد و اگر کسی در راه سه یا به چون بمنزل  
زد پیش آتش نباید رفت لیکن بند ریخ خویش را بجا مکرر باید کرد  
و دست و پای بر روغن زیت یا روغن فوون یا روغن قطران  
کرده چرب باید کرد و اگر روغن کاه بخورد و در سه یا به شراب  
بخورد سر را باز دارد و در روز دهم معده خالی نباید داشت و اگر روغن  
آب شراب خورد موافق باشد و سر را زده را یکدم اگر روغن خوش  
اندر نیم من شراب یا ما بحصل حل کنند و به پنی و هنگام برنشش  
پیش آتش نشاید رفت البته دپای را بر روغن فوون یا زیت یا به  
قطران و لختی بر نموی برنگشتان نهند و بکافند در پیچ و پای  
بر پیچ و بوزنه زد کنند از سر سلامت باشد و بوزنه باندگی پای  
در دی جنبان باشد و اگر پای کسی سر را در یا به شلغم بچاشاند یا  
برک کرب یا شبت یا با بونه یا بنجر خشک و پای اندر جای نهند  
و بهترین کار آتش که پای در بر فکیرند تا سر را زردی پر و ن



دیش نش نشاید رشت بسته و اگر پای بگرداند بیانش زرد و اندر  
 نهان تا خون برود پس کل از منی اندر سر که آب حل کنند و اگر  
 پاره سیاه شود یا بر نش نش پوسیدن و تباه شدن باشد خراگه  
 جدا کنند هیچ تدبیر نباشد و لعاب اسهول با سفید خایه مرغ با کثیر حل  
 کرده با صمغ عربی بر دی طلا کردن اثر باد و آفتاب از وی باز دارد  
 و پاره که مضرت آنها باز دارد و کوک نیز سود دارد و تدبیر آنها اند  
 جایگاهش کفنه است در روغن شبت در روغن بابونه اندر عضلها  
 مالیدن باندک یزد و از ترشها پیریز کردن سود دارد و مسافر را که سفر  
 دریا کند تخت که در شتی نشیند باشد که قی قد باز بایده است تا خود  
 باز بسته پس اگر لپا شود باز بایده است بر آب پودینه و مانند آن  
 و آبله و انار و عدس بغوره پخته فم معده قوی کند خاصه اگر با پودینه  
 خورند تمام شده نصیب این کتاب در حفظ صحت مقالات و دیم در تکه  
 المعرفه این مقالات شملت بر شناختن بیماری و شناختن لقمه  
 بحران و شناختن نشانه های سلامت و امید داری و شناختن

علتها

علتها نیکه بعلت دیگر زایل شود و شناختن عللها که بر تن مردم بدید  
 و نشانی بیماری باشد که خواهد بود و این مقالات هفت است باب  
 اول در شناختن بیماری طریق شناختن بیماری است که نخست از علم  
 منطق جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض بشناسد و جنس را قسمت کنند  
 و نوعها را که در زیر آن باشد بگویند و فصل هر نوعی اعنی آنچه هر نوعی  
 بدان از یکدیگر جدا شوند بشناسد و نوع را پسین بدست آورد و نگاه  
 کنند تا هیچ نوعی از میان زد نکند از بدین طریق جنس و نوع و  
 فصل و خاصه و عرض بیماری توان چشت و بر حقیقت هر بیماری که  
 باشد و هفت توان شد اما جنس بر دو وجه باشد یکی را جنس اجناس  
 گویند که در زیر آن جنسها را باشد چون جسم که در زیر آن جمادات  
 و حیوان در آید این بر سه بهیاس با جنس انواع باشد و این جنس  
 الاجناس را جنس اعلی نیز گویند و دویم جنس خاص است از هر آنکه جمادات  
 و نبات و حیوان که انواع جنس الاجناس اند هر یک بهیاس با انواع  
 دیگر که در زیر هر یک است جنس است چون حیوان که در زیر او مردم و آب



و دیگر انواع جانور است که هر یک نوعی باشد اندر زیر چون پس جنس  
 نامی است که بر چیز باشد که بنوع و معنی از یکدیگر جدا باشند چون  
 که برزید و عمرافه درزید و عمر و بنوع و شخص و عدد از یکدیگر جدا باشند  
 و فصل خاص تر از نوع است نامی است که ذوات که بر نوع شده و بر نوع  
 بدان نام از یکدیگر جدا شود و خاصه خاص تر است از فصل نامی است که  
 ذوات اگر عرضی چون صناحک و کاتب مردم را و عرض عام صفاتی است  
 ذوات و در بسیار چیزها که در نوع مخالف اند موجود باشد چون سفیدی  
 در برف و پنبه و غیر آن و مثل با جرس جنس و نوع و فصل و عرض  
 و خاصه بر بیماری است که مثلاً مردی را تب آید طبیب کوید تب بیمار  
 بیماری جنس اعلی است و بیماری را علاج باید و تب بیماری کرم است علاج  
 بجزی سرد باید و بیماری کرم جنس خاص تر است از بهر آنکه بیماری سرد  
 باشد و کرم باشد و در زیر بیماری کرم تبهای کرم و آماسهای کرم در  
 سر کرم و غیر آن در آید این همه انواع است که در بیماری کرم که جنس خاص است  
 در آید است و در زیر هر نوع انواع دیگر در آید چنانکه در تب کرم غلب

خالصه

خالصه و غیر خالصه و تب مطبقة و تب محرقه و تب یكروز و تب دق  
 در آید و در زیر هر نوعی انواع دیگر در آید چنانکه در زیر تب غلب  
 و غیر خالصه و شطرنج در آید و در زیر دق دق راستینی و دق  
 شایخی در آید و هر نوعی را فصل ذوات است و فصل ذوات که فصل  
 ذوات از یکدیگر جدا شوند چنانکه فصل ذوات غیر خالصه است که یکروز و تب  
 در زیر دیگر نیاید و فصل ذوات شطرنج است که یکروز تب باشد و تب  
 در زیر دیگر تب باشد ظاهر لکن هسته تر و خاصه حالی باشد که یکروز  
 باشد و در و با باشد که گاهی باشد و گاهی نباشد لکن گاهی که باشد  
 جز آن نوع را نباشد چون تلخی دمان در تب صفرائی و عرض خاص  
 باشد که بر تب بیماری بدید آید چون صداع و چوای در تب صفرائی  
 بدین طریق غلب خالص از همه بیماریهای کرم و از همه تبهای کرم جدا  
 توان کرد تا بتوان است که این بیماری تبی است که بسبب آن عفون  
 ماده است و آن ماده صفرائی است و علاج آن استقران صفرائی  
 و تسکین حرارت هرگاه که طبیب جنس و نوع و فصل و خاصه عرض

چون نامی که مردم از یکدیگر جدا شوند





پیماری بدین طریق و بدین ترتیب بازجویید زود بر بیماری و طریق علاج  
 کرد و اگر این طریق غافل باشد ممکن است که بر بیماری و دفع توالت  
 یا علاج صواب تواند کرد بابت دوم در شناختن نفع نفع کشته شدن نا  
 پیمارت و هرگاه که قوت مغیره بر ماده بیماری مستولی گردد و آنرا بر  
 و ساخته تر آن کند که طبیعت دفع تواند کرد چنانکه مثلا در ذات الحجب  
 رطوبتی برآید بقوام معتدل و برنگ سفید و زردی زنده و آسانی  
 برآید و ناخوشبوی نباشد نشان نفع تمام باشد و اگر بقوام غلیظ یا  
 باشد و برنگ سفید یا کبود یا بنر و بوی ناخوش دهد نشان تباهی  
 عفونت باشد و هر خطری که باشد پیش از بدید آمدن نفع باشد  
 این نفع بدید آمدن بیماری در نقصان است و از خطر بگذشت از هر آنکه  
 پس از نفع در بخت بیماری خطر نبوده است و نباشد مگر خطای کرده  
 اگرچه نفع نشان سلامت بدید نا آمدن نفع نشان هلاکت است  
 از هر آنکه بسیاری بیماریها باشد که دراز گردد و اثر نفع ظاهر نباشد  
 و بیماری اندک اندک زایل شود لیکن اعتماد بر قوت باشد اگر قوت

در جای

در جای باشد امیدوار باشد و اگر قوت ضعیف باشد حال بد باشد و حال  
 خداوند تب در تب چون حال عضو است که دردی آماهی کشته شود  
 بچنانکه در داماس از زرقوی کرده که کشته میشود و تنها نیز از زرق که نا  
 کشته میشود صعب تر باشد و چون کشته شده است بدین سبب است  
 که غایت قوت بیماری تا وقت بدید آمدن نفع باشد از هر آنکه حال  
 تب و حال ماده بر تب همچون حال ماده بر آماست و تا اند  
 آماست بریم سفید تولد نکند آماست کشته نباشد اندر تنها نیز یا اندر  
 در هر که در قار و در بچ تو  
 پس نفع اینی از خطر بیماری باندازه اثر نفع باشد هرگاه که اثر نفع  
 تمام بدید آید بیمار از خطر تاجی پردن آید و درازی و کوتاهی بیماری  
 باندازه زودی و دیرری نفع باشد و نشانهای نفع نقص نفع  
 تمام است که مثلا در بیماری سرچون سرسام و زکام رطوبتی قوی تر  
 و سوزاننده بالودن کید نشان آغاز نفع باشد و اگر بر آن بانه نفع  
 ناقص باشد و اگر قوام او معتدل شود و درنگ آن سفید زرد خام



نفسج تمام باشد و همچنین در چشم اشک رقیق و گرم نشان غار نفسج بود  
 معتدل تر شود و نفسج ناقص باشد و اگر باندگی باز آید و معتدل شود  
 در مرض کندی نشان نفسج تمام باشد و در بیماریهای سینه همچنین و در  
 آنجناب همچنین نفث رقیق نقصان نفسج باشد و نفث معتدل و روان  
 و دود و دام نفسج تمام باشد و اندر دلی نشان نفسج ناقص و تمام از  
 وجه باید است اما نشان خامی است که هر چند بول سفید تر و رقیق تر از  
 نفسج دور تر نشان نفسج یک است که از پس سفیدی زرد شود و باز از  
 پس رقیقی غلیظ و هم بر آن بماند و در سوب بکند این آغاز نفسج باشد  
 و دویم است که در بن قاروره یا بر سر آب یا در میان آب رسوب  
 هموار و سفید چون ابری بید آید نشان نفسج ناقص باشد و سیم است  
 که رسوب سفید و هموار و پوسته در بن قاروره بید آید نشان نفسج  
 تمام باشد و هرگاه که نفسج ناقص باشد بحران هم ناقص آید و بیاید  
 که رسوب ظاهر در قاروره بیماری باشد که فریب دهن آید و آن باشد  
 و طعام خورد و در قاروره بیماری خشک اندام و لاغر و اندک خوا

البر

رسوب اندک باشد یا خود نباشد و ظاهر نشود چون چنین باشد نشان  
 نفسج و قوت بیماری از یک آب و حالهای دیگر جوید با سیم  
 در شناختن بحران در لغت یونانی لفظی است شکافه  
 از صیره شدن خصی بر خصی دیگر از هر آنکه بچنی که دو خصم بینا بیکدیگر  
 و چگونه دست یا بند و هرگاه که فرصت یا بند هر یک در وقت کار خوش  
 بس کشند و حملت ندهند همچنین ماده بیماری و طبیعت بر آن  
 دو خصم با یکدیگر میکوشند تا در آن مدت تا ماده بکشد و در طبیعت  
 دست یا بند در حال نشان قوت طبیعت پیدا کرد و بحران نیک  
 بید آید تا طبیعت عاجز آید و ماده کسور کرد و در حال نشان  
 عاجزی طبیعت پیدا کرد پس معلوم شد که بحران تغییر حال بیمار است  
 از حالی بجای بهتر یا بدتر و بحران شش کندی است یا آنکه طبیعت  
 بیکبار بیماری را دفع کند آن را بحران تمام و نیک گویند و دوم  
 آنکه طبیعت بیکبار عاجز آید و بیمار هلاک شود این هم بحران تمام  
 نامیده و این هر دو در بیماریهای مزمنه باشد و معنی دی تیزی



وزد که بشن است سیم آنکه طبیعت اندک اندک ماده را حی براند و بکشد  
 تمام می براند و دفع کند این را تخلیل گویند چهارم آنکه طبیعت بتدریج ضعیف  
 میشود در ماده و خام میماند تا پس از آنکه به تدریج طبیعت ظاهر گردد و بیمار  
 بپاک شود این را از بول گویند و این قسم سیم و چهارم در بیماریهای دراز  
 باشد که طبعیان مزمنه گویند پنجم آنکه بحران مرکب باشد و آخر کتب  
 و این چنان باشد که نخست بکشد سره لکن ناقص باشد و باقی اندک  
 مدت تمام کند این هم از جمله بحرانهای نیک باشد ششم آنکه هم مرکب  
 باشد لکن نخست بکشد بدو ناقص و قوت پس از آن بتدریج ضعیف  
 میشود تا تمام ساقط شود و این پنجم و ششم در بیماریهای باشد که نه از جمله  
 حادثه باشد و از جمله مزمنه و آن روز که بحران بیمار خواهد بود در بیمار  
 اضطراب عظیم باشد و هرگاه که بحران ناقص خواهد بود اضطراب کمتر  
 باشد و سبب اضطراب قوه کوشیده طبیعت باشد با ماده بیماری  
 و هرگاه که طبیعت بیماری پیکار دفع تواند کرد پسار باشد که ماده را  
 از غضا ریشه دفع کند و از غضا دیگر دفع تواند کرد این را بحران  
 دل و جگر و باغ باشد

اشغال

اشغال گویند و امثال آن چون پادشاهی باشد که شهر نگاه دارد  
 و نواحی بدشمن دهد و بحران اشغال بسیار گونه باشد بعضی نیک باشد  
 و بعضی بد آنچه نیک باشد پراشت در کرد و با و بهی و آنچه بد باشد  
 آن سهای بد و خراج و دیکه و دایعون و غله و نار فاری و آنچه خرد  
 و خاق و برص و غده و دلد و لیس و دوالی و لقوه و تشنج و درد  
 و درد سر و درد زانو و اگر چه بیماریهای بد بدین علتها زایل شود  
 مدت در این علتها بماند و باشد که مزمن گردد و توقع بحران تمام از قوه  
 قوی و خلط رقیق باید کرد و اگر قوی نباشد و خلط غلیظ باشد بحران  
 اشغال توقع باید کرد و بحران ماده رقیق بعرق باشد و بحران  
 معتدل بر عاف یا با در اربول یا با سهال یا بقی و بحران بیماری  
 سر بخاطر باشد یا بدین معنی یا بصدد که از کوشش بالاید و بحران بیماریها  
 الهام دم زدن بفت باشد و کشدن خون بوسیر اندر پسار بیماریها  
 بحران نیک باشد خاصه کسی را که عادت بوده باشد و بهترین و  
 تاثرین بحرانها بر عاف است پس سهال پس قی پس ادرار بول



پس عرق و بیا به دست که همه بیماریها را ابتداست و زیادت شدن آن  
وقت نزدیک کوبیده و بغایت تاحی رسیدن و آن را انتها کوبیده و نقصان  
کرشن و آنرا که خطاط کوبیده و بجران تمام جز وقت انتها نباشد و هرگاه  
اندر ابتدا و دوم در وقت تریه و هم اندر وقت اشها باشد اما مرکب در وقت  
انخطاط نباشد نه مرکب و نه بجران و هر بجران که در ابتدا ای بیماری باشد  
هلاک کننده باشد و آنچه در وقت تریه باشد اگر نیک باشد ناقص باشد  
و اگر بد باشد بیمار اندر آن حال سخت بد حال بود و آنچه در وقت اشها  
باشد تمام باشد تا یکبار بیمار از خطر پرون آید تا یکبار بیماری تمام  
گردد و طبیعت عاجز آید و بیمار هلاک گردد و هر بجران که اندر روزهای  
بجران نباشد نشان آن باشد که ماده بیماری شش بسیارست و طبیعت  
از گرانباری و بدی ماده مضطرب گردد و از بهر اینست که هرگاه که  
نشان آن یابند که روز چهارم بجران خواهد بود پس نه و در آن  
بجران کند اگر آن روز که حرکت بجران بدیده آید از جمله روزهای بجران  
باشد چون پانزدهم نشان آن باشد که بجران خواهد بود اگر نیک باشد

نقص

ناقص باشد از بهر آنکه زردی حرکت بجران به طاقی و مضطرب است  
و هم بدین سببست که اندر بیماری با سلامت بجران بوقت خوش  
باشد از بهر آنکه طبیعت بطق و مضطرب نشود علی الجمله حرکت بجران  
پس از وقت اشها یا بسبب قوت بیماری و بطق طبیعت باشد  
یا بسبب پرون که طبیعت را پس گام بکشد و چون عرضی از جراح  
نفسانی یا طحالی و شرابی نه بوقت و لایق حال و هرگاه که روزی که  
توقع بجران نیک کنند و علامت بد بدیده آید و سخت بد باشد و  
بباید دست که روزگار بیماری بعضی روزهای بجران باشد الا ایام  
البا حوریه کوبیده و بعضی روزها خبر دهند باشد که بجران خواهد بود  
و کدام روز خواهد بود آن را الا ایام لانداز کوبیده و بعضی روزها  
که در میان آن روزها باشد نه روز بجران باشد و نه خبر دهند  
باشد از بجران آنرا الا ایام الوقعه فی الوسط کوبیده و بجرانهای  
حرکت قوی تا روز چهارم بجران باشد و تا روز پستم بدان نزدیک  
باشد پس هر روزی که پست تر باشد بجران قوت بجران ضعیف تر



باشد تا تمام چهل روز خلاصه این سخن است که بجرانهای صعب و قوی  
پنجم باشد و آنچه از پس پنجم باشد آهسته تر باشد و بقراط از پس چهل  
پنج روز بجران نهمه است مگر در ششم و هفتم و در ششادم  
در دهم و پنجم از بر آنکه قوت بجرانهاست کافی تا صد و پست  
روز باشد لکن این نادر باشد و پس ظاهر نباشد و باید دانست که  
بعضی بجرانها هر چهار روزی باشد و بعضی هر هفت روز و بعضی هر  
پست روزی و قوت بجرانهای چهار گانه تا پست روز تا نهم  
باشد و از پنجم ضعیف تر باشد لکن از آن پرور نشود که از جمله روزهای  
خبر دهنده باشد و قوت بجران هشت گانه تا چهل روز باشد پس  
ضعیف تر شود پس فوق بجران پست گانه را باشد تا صد و پست  
روز یا از پس هفت ماه باشد یا از پس هشت سال یا از پس چهار  
سال یا از پس پست و یک سال بجران همه بیماریها حاده باشد بیشتر  
اندر روزهای طاق باشد و بدین سبب است که بجران تب و خف روز  
یا زدهم بیشتر از آن چشم دارند که در چهاردهم و اندر بیشتر بیماریهای

در

در تریاک پس چون عدد روزهای بجران باشد مثلاً هفت روز و پست  
هفت روز و نوبت محرکه باشد و اندر بیماریهای نهمه عدد ماه و سال  
بمچون عدد روزهای بیماری حاده باشد مثلاً در تب ربع سودا  
و بلغمی هفت ماه پس چون هفت نوبت خف باشد در روزهای خبر  
دهنده از بجران بیماریهای نهمه هم بر قیاس روزهای خبر دهنده  
از روزهای بیماری حاده باشد و اندر بجران بیماریهای نهمه  
نیز تقدیم و تاخیر باشد پس چنانکه اندر بجران بیماری حاده افتد چنانکه  
یاد کرده آمد در روزهای بجرانهای پست اندر آن آید الا تا تمام  
الواقعه فی الوسط است و آن روز پنجم است و پنجم و ششم و نهم و  
یزدهم اما بجران روز چهارم هر گاه که از وقت خویش بگذرد یا روز  
سیم آید یا روز پنجم و بجران روز نهم که از وقت خویش بگذرد  
روز هفتم آید یا روز یازدهم و از ایام الواقعة فی الوسط روز نهم  
قوی تر است پس پنجم و ششم و روز یازدهم ضعیف است و روز ششم  
بجران کتفه در روز پنجم بر روز نهم اندر آنکه لکن اگر نشانیهای بد باشد



بحران روز ششم کند و روز نهمی که در وی بحران باشد نیک یا بد قضا  
یا تمام و پست پنج روز است سیم و چهارم و پنجم تا روز هفتم پس  
نوزدهم و بیستم و یکم و پست چهارم و پست و هفتم و بیستم  
وسی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهل و یکم و روز اول و روز  
دویم را از جمله روزهای بحران شمرده اند از بحر آنکه حتی یکم  
یا روز دویم بگذرد و از بهر آنکه که نشش آن تغییر حالی باشد آن را  
گفته اند و که وی دیگر گفته اند از پس چهل روز بحران نباشد لیکن  
بیماری تکمیل کند و از روز بیستم تا تمام چهل روز و از روز و  
که در وی بحران نباشد روز بیست و دویم و پست و بیست و یکم  
و پست و بیست و نهم و سی و سی و دویم و سی و یکم و سی و پنجم  
و سی و ششم و سی و هفتم و سی و نهم و از بهر پان قوت این روزها  
طریق مشقه شده است و نام روزهای که در وی بحران نیک یا  
برخی نوشته آمده است و روزها که در وی کاهی بحران باشد و  
کاهی نه بسری و روزها که در وی بحران بد باشد یا ناقص یا

در روزها

در روزها که در وی بحران نباشد بگوید تا بر خواننده این کتاب بود  
ظاهر کرد و در نخستین روز و دویم و در بیستم بسیار باشد که بیماریها و  
که بغایت کرمی باشد اندرین روز بحران کند روز چهارم و روز پنجم  
و خبر دهند است از بحران روز ششم و هفتم یعنی اگر نشانه روز  
چهارم بدید آید بد باشد و بحران روز ششم باشد و اگر نشانه نیک  
باشد تا حی آن روز هفتم باشد روز پنجم درین روزها نیک  
بسیار باشد روز ششم اندرین روز بحران نیک نادر بود و اگر  
بود بار پنج و خطر بود و نکس شده روز هفتم بحران که اندرین روز  
بود پنج و خطر بود و از ضد روز ششم است روز ششم و روز پنجم  
است و اگر بنا در کند نیک نباشد روز نهم و روز دهم است و حکم  
اد چون روز بیست و پنجم است و خبر دهند است از روز یازدهم و چنانچه  
روز چهارم خبر دهند است از روز ششم و هفتم و روز دهم چون روز  
هشتم است روز یازدهم چون روز بیست و پنجم و نهم است و خبر  
دهند است از چهاردهم روز دوازدهم چون روز بیستم است



روز نهم درجه او میانه است از روز نهمیت که طبع آن روز  
توقع بحران کند و نیز از جمله روز نهمیت که در وی بحران نباشد روز  
چهاردهم روز بحر است و از پس روز هفتم بیج روز قوی تر ازین روز  
میست روز پانزدهم درین روز بحران کم باشد و اگر باشد نیک  
باشد روز شانزدهم چون روز هشتم و دهم است روز هفتم چون  
روز نهم و خبر دهنده است از روز نهمیت و یکم روز نهمیت درین روز  
بحران کم از آن باشد که در هفتم و اگر باشد نیک باشد و روز  
نوزدهم درین روز بحران کم باشد و اگر باشد نیک باشد و بیست  
بحر است و از چهاردهم که شش بیج روز قوی تر از ویست روز  
پست و یکم روز بحر است لکن در بیست از آن باشد که اندرین روز  
روز نهمیت دوم روز بحران میست روز نهمیت و بیست روز بحران  
میست روز نهمیت چهارم روز بحر است و از پس بیست بیج روز  
بقوت این روز میست روز نهمیت و پنج روز بحران میست  
روز نهمیت ششم روز بحران میست روز نهمیت و هفتم روز بحر است

دازنی

و از پس پست و چهارم بیج روز بقوت این روز نهمیت و بیست  
روز بحران میست روز نهمیت نهم روز بحران میست روز بیست و یکم روز  
بحران میست روز بیست و یکم روز بحر است روز بیست و یکم روز بحران  
میست روز بیست و یکم روز بحران میست روز بیست و یکم روز بحران  
و آنچه از پس این روز باشد ضعیف تر باشد روز بیست و یکم روز  
بحران میست روز بیست و یکم روز بحران میست روز بیست و یکم روز  
روز بحران میست روز بیست و یکم روز بحران میست روز بیست و یکم روز  
نهم روز بحران میست روز بیست و یکم روز بحران میست و هر بحران  
که پس ازین باشد ضعیف باشد و چون یاد کرده آمد است که  
ناهای روز بحران و غیر بحران بکه ام زنگها نوشته آمده است  
از زنگهای آن شجر قوت روزهای بحران و ضعف آن بیج  
اندیشه معلوم گردد که روز نهمیت که در وی بحرانهای تمام و نیک باشد  
که ام است و چنانست و آن روز چهارم است و هفتم و چهاردهم  
و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و هفتم و بیست و یکم



دسی و چهارم دسی و پنجم و چهارم جمله یازده روز است در روز نهم که در  
کاهی بکران باشد و کاهی بکران نباشد که ام است و چشمت و آن  
روز نهم است و پنجم و نهم و یازدهم و سیزدهم و هفدهم جمله شش روز باشد  
در روز نهم که دردی بکران ناقص باشد یا بد باشد و بارنج و خط  
باشد که ام است و چشمت و آن روز ششم است و ششم و دهم و دهم  
و یازدهم و شانزدهم و بیستم و نوزدهم جمله هشت روز باشد و  
روز نهم که دردی بکران باشد و دهم است و دهم است و بیستم  
و بیست و پنجم و بیست و ششم و بیست و نهم و سی و ام و  
سی و دوم و سی و چهارم و سی و پنجم و سی و ششم و سی و نهم جمله  
سیزده روز باشد مسلخ سی و شش روز و یکم روز اول و دوم  
تمام چهل روز یاد کرده آمد باب چهارم در شناختن نشان  
سلامت و بیماری که چار بر پهلوی تواند خفت و زود بپشت بایفت  
و در بر نشیپ فروزد و خود از پهلوی بد بکیر پهلوی تواند گشت  
و بر آن شکل حسبه که در شهرستی عادت داشته است این همه

قوة

قوت طبیعت و امید داری باشد خاصه که دم زدن پمارطبیعی باشد  
و نبض قوی باشد و اگر چار پر مری کند و چاری زیاده نشود نشان  
درست باشد از قوت طبیعت و امید داری و خواب یا بخت  
و بامداد که از خواب بیدار شود آسوده تر بودن و خاصه است  
و نظر چون نظر شد رستان نشان سلامت و ماغ باشد و عطسه  
سر سام نشان پاک شدن و ماغ باشد و هیأت و رنگ روی  
بر حال خویش بودن نشان سهیل چاری باشد خاصه اگر دیگر نشان  
نشان سلامت باشد و همواری حرارت در همه تن نشان سلامت  
باشد از بر آنکه معلوم گردد که در حشا آما سیست اندر طبقة  
نافض بر در بکران نشان پاک شدن عروق باشد و از غفوت  
و اندر تب صفرا بترنا که آنرا تجانی گویند نشان خیر باشد و از  
بهای گرم رعاف و قی و اسهال و ادرار بول و عرق در  
بکران نشان سلامت باشد و در همه بیماریها شهوت بطعام  
نشان قوت معده باشد و سلامت بگردگراخ باشد با پنجم



در شناختن علتها که اجلت دیگر زایل شود هرگاه که خداوند بگوید  
 کوش که شود پس سهال صفراء اتفاق افتد که زایل شود و همچنین در  
 چشم با سهال صفراء زایل شود و ممکن باشد که خداوند سهال صفراء  
 کوش که شود و سهال با لیس است از بهر آنکه ماده صفراء روی بوی با  
 نه و اگر خداوند سهال را با سهال بلغم اتفاق افتد یا رطوبتی آنجا  
 برود علت او به آن زایل شود و اگر خداوند تشنج بلغم را تباید  
 حرارت تب آن ماده را بکند از تشنج زایل شود و صبح تب بچ  
 زایل شود یا سهال ترک گردد و سوء المزاج سرد که در معده حشا باشد  
 هم به تب زایل شود اگر خداوند ذات الیه را بر پای جراحی بدید  
 آید و آنچه بسرفه بر آید نشان نفخ دارد نشان آن باشد که ماده تشنج  
 کرد و طبیعت آن را با طرف دفع کرد و همچنین اگر خداوند ذات الیه  
 در بن کوش یا حوالی سینه و سرپلو ریشها بدید آید دلیل بجران  
 اشتغال بود و امید سلامت باشد لکن آن ریشها بسبب بدی  
 ماده ناسور شود و اگر خداوند مایه نولیا را و خداوند سرسام را

لایم

بواسیر بدید آید بجران اشتغال باشد علت بدان زایل شود و بن  
 دیدم که خداوند مایه نولیا را بر پای ریشه بدید آید مایه نولیا بدان  
 زایل شد و اگر خداوند خفاق و دیگر را بر سینه آماسی و سرخی بدید آید  
 بجران اشتغال باشد و طبیعت ماده را بطا هر دفع کند و همچنین اگر  
 بر طاهر خلق و زبان آماسی بدید آید نشان سلامت باشد و اگر خداوند  
 سرفه کن را اندر خایه آماسی بدید آید سرفه زایل شود از بهر آنکه اندر  
 دم زدن را باند احمای تناسل مژگن است اگر خداوند داء  
 الثعلب را دوائی بدید آید داء الثعلب زایل شود از بهر آنکه ماده  
 به اشتغال کرده باشد و هم چنین اگر خداوند در دانه اجهاد و لقمه  
 دوائی بدید آید ماده اشتغال کرده باشد علت زایل شود و اگر  
 خداوند فواق متعاقب را عطسه بدید آید فواق زایل شود با ششم  
 در دهان که بر تن مردم بدید آید نشان بیماری باشد که خواهد بود  
 که اندر تن چشم در وی حشاج پسار شده بم لقوه باشد هرگاه  
 که چشم در وی سرخ میشود و از چشم آب بسیار آید در ششاه آفتاب



نخواهد که پند و اندرزین آن ناخوش آید چرم سرام باشد کشش پسته  
و کابوس بسیار مقدمه صبح باشد اندوه مندی و ناخوش دلی پسته  
پسبسی مقدمه مایه لیا بود دیدن خیال چون پسته پیش چشم یا چون دوری  
مقدمه آب بود در شقیقه صعب و صداع پوسته کیم کننده باشد  
بعلت نشا ریا باب کسلان و کندی حاستها و اختلاج همه اندامها  
پوسته باشد مقدمه سکنه باشد بسیاری ز کام و زله کیم کننده باشد  
بعلت سل و ذات الریه و عرق آمدن بسیار در همه تن یا نشا  
باشد یا نشا رقیق شدن اخلاط و کیم کننده سقوط قوت عرق  
ناخوشبوی کیم کننده باشد به ته های عفوئه متلاء منفط کیم کننده  
باشد بکته یا به آنچه خون از کلو بر آمدن کیر و بقی ثقل ناخوشبوی  
نشا نخمه باشد بول ناخوشبوی کیم کننده باشد ته های عفوئه <sup>عایط</sup> سقوط  
شوت و کثره الم و ماندن نشا متلاء و مقدمه بیماری باشد  
سقوط شوت با شش کشش و تولد باد و در شکم مقدمه قویج  
باشد شوت طعام فزون از عادت نشا سوء المزاج سرد باشد

در معده

در معده با ماده یا پ ماده سقوط شوت پسته تولد ماده اندر  
نشا کرمی فم معده باشد آرزوی ترشیه نشا تولد صفرا باشد  
در معده آرزوی بزیه نشا ماده غلیظ باشد در معده  
سرخ چشم و تیرک رنگ روی و شک نفس و کرفک آواز مقدمه خلط  
باشد بسیاری دنبله نشا خروج بزرگ باشد بسیاری غذا  
مقدمه و پسته باشد بهق سفید بسیاری لازم مقدمه برص باشد جفا  
پوسته مردم شدت را کیم کننده بمفاصل مردن تده که در حکم باشد  
و میل بوی پهلوی پست نشا غلظت باشد در حده حکم نفی  
دانه کی آن نشا سده و مقدمه یرقان باشد امس نشا  
دست و پست پای و پست چشم نشا ضعیفی حکم و مقدمه شفا  
باشد کراف و تده ذکر گاه نشا آفتی باشد در کرده اسهال که مقدمه  
بوزانده کیم کننده باشد بیج معا سوزانیدن آب تا حین چیم  
کننده باشد بد آنکه در مشانه ریشی بدیده آید خاریدین مقدمه  
آنچه بسبب کرم خوردن باشد مقدمه بویبر باشد باب معقم در



شناختن وقت ترک در تبها و نوبتها، تبها در بیماریهای حاد  
 صعب گشته و آن روز میزند که در بیماریهای سلیم بحران نیک باشد  
 و در بیماریهای حرقه و آنچه بدان ماند در انتها میزند و نشان مرک  
 باشد که عقل شوریه شود و تا سه ضعف بخیزد با ضعف و غنودن پ  
 آید پس در دو تار یک شدن چشم توله کند و دل در خیزد و بیمار  
 پقرار گردد و هلاک شود و اندر تبهای بغیر اندر اول نوبت تب میزند  
 و نشان مرک آن باشد که مدت سرما دراز گردد و گرم نشود و نبض  
 ضعیف و متعاقب بماند و کسلان و ثبات بدید آید و در بین میان  
 هلاک شوند در جمله مرک اندر آن ساعت باشد از روز در وقت  
 تب که اعراض تب و بیماری صعب تر باشد یا در ابتدا نوبت  
 یا در ترانید یا در اشها و اگر علامات بد و چسبن و قهتا باشد  
 و بدید آید که یاد کردیم کمتر باید رتصیه و بر بیماری که در ابتدا تب  
 یا در وقت ترانید میرد پیشتر اندر تبها میرد که سبب آن اما سها باشد  
 اندر اندا جهای اندرون و اندرین وقت ماده در حرکت آید

دردی

دردی بدان موضع نهد و الم زیاده گردد و آسیب آن بد  
 باز دهد یا در بیماری که ماده آن سخت باشد و بسیار باشد و  
 طبیعت از حرکت هر میث شود و حال طبیعت با آن چون تشش  
 اندک باشد که در زیر میزیم سپار فرو میرد یا چون حال کسی که او  
 کلو بفشارند و در وقت اشها تب تیز میزند هم سبب آنکه طبیعت  
 از ماده هر میث شود و بنا در در وقت انحطاط نوبت تیز میزند  
 لکن در این وقت جریب قوی که بشاق افتد میزند چون سهال  
 قوی یا خشم عظیم یا بسی از سباب نفان چون غمی عظیم و شادی  
 عظیم و آنچه بدین ماند یا بسی از نوع دیگر چون طعاحی یا  
 شرابی ناموافق و آن چنان باشد که تحت عرق رنج کند پس  
 میرد و حقیقت است که انحطاط طایفه ضرر باشد لکن قوتها ضعیف شده  
 باشد و حرارت غریزی کفیل پذیرفته و نبض ضعیف و آسته شده  
 بدان ماند که تب اندر انحطاط است و نباشد اما اندر ابله در  
 انحطاط سپار میزند و پیشتری با سهال میزند و سبب آن سپاری



ماده باشد و بتاه شده کی همه خلط بعضی بآبله بط هر پرده آمده باقی  
 باطن باز کرده و سه سال تولد کند و حشا را میرساند و میکند از دهان  
 و علامتهای بد اندر پنهانی دیگر در چشم و بینی و گوش و پیشانی و صدراع  
 بید آید چشمها در اندرون شود و بینی باریک گردد و سرد شود و بانه  
 که سرخی کبود شود یا سیاه و گوش هم چنین سرد شود و ناخنها  
 گردد و پوست پیشانی کشیده گردد چنانکه گویی پوست ترکید و در هر  
 پوشه و بنه تا خشک شود پوست پیشانی بر آستان همچنان شود و  
 همه نشان سرد شدن خولش و زرد شدن حرارت غریزی و سایرین  
 با طرف و آخر سیاهی چشم لبوی بالا بر شدن کیر و سفیدی بیدیه  
 می آید و از جمله علامتهای بد است که چار بهشت باز شده و دستها  
 فرو گردد و بد است فرود آید اندر برتر و دندان بر هم ساییده و  
 و بعضی را باشد که لب زیرین بر جبهه و دندانها که پوشیده بودی  
 بر منته شود و چشمها کشیده بماند و بعضی نکشت بر دیوار میماند چنانکه  
 زیر از جا بر چیده این همه علامتهای بد است و نشان نزدیک قریه  
 چهار زاده که بر جبهه

بخش دوم

بخش دوم از کتاب این بخش شملت بر هشت مقالات و در هر مقالی در  
 بانی گفته که از آن باب مقصود آن نکته باشد و در هر کتاب بها اگر بگویند  
 نیابند و غرض اهل علم و اهل تحصیل از مطالعه کتب آن کتاب باشد  
 هر یک بشرحی که بدین کتاب لایق باشد یاد کرده آمده است چنانکه  
 مقصود مفهوم گردد مقالات اول در وصیتهای که طبیب را در علاج  
 گوش بدان باز باید داشت مقالات دوم در اشارت کردن به علاج  
 بیماریهای اندامها از سر تا پای و آن همیده است اول در  
 بیماریهای سرد و بیماریهای دماغ دوم در بیماریهای چشم سیم  
 در بیماریهای گوش چهارم در بیماریهای بینی پنجم در بیماریهای  
 دماغ و زبان و دندان و حلق و حنجره ششم در رگها و سر و دماغ  
 هفتم در شوصه و ذات الریه و ذات الحجب و ضیق نفس و بیماریهای  
 دل هشتم در بیماریهای معده نهم در انواع بهمال دهم در انواع  
 قویخ یازدهم در بیماریهای مقعد دوازدهم در بیماریهای  
 جگر سیزدهم در بیماریهای پیر چهاردهم در انواع رقای پانزدهم



در انواع استقشا زوئم در بیماریهای کرده و مثانه خصیه و ذکر  
 هفدهم در بیماریهای زنان، مسجدهم در اوجاع مفاصل و  
 نفوس و دوائی و داء الفیل مقالت سیم در انواع تبها و حصه  
 آنکه و مانند آن مقالت چهارم در آما سها و ریشها و جراثیمها  
 پنجم در علاج حکستن اشخوان و کونک و پیرون آمدن بند نازجای  
 خویش مقالت ششم در تدریز مقالت هفتم در علاج زهرها و مقالت  
 اول در وصایای طبیب که بزرگیک بیمار آید پس از آنکه شرطهای  
 دینی و شفقت مردی بجای آورده بود و چشم و گوش و دست و زبان  
 از همه ناپسندید نگاه داشته باید که تخت نوع بیماری و حقیقت  
 آن به اندک بدان طریق که اندر بخش نخستین ازین کتاب یاد  
 کرده ام دست پس احوال آن روز گذشته برسد و بداند تا قوت  
 بیماری امروزش چون قوت دیروز است یا کمتر است یا اقرون تر  
 و فردا نیز احوال برسد اگر هر سه روز همان باشد حکم کند که بیماری  
 بنهایت رسیده است و اگر روزی میفراید که بگوید هنوز اندک تر است  
 و اگر روزی بگوید که بزرگتر است

حاجت آید هیچ توقف نباید کرد و آنجا که قوت ضعیف باشد تخت  
 نگاه بقوت باید کرد پس استقراخ کردن و آنجا که با استقراخ حاجت  
 آید بیکبار بر طبیعت الحاح نباید کرد بقتل استقراخ باید کرد و  
 اگر چهار خطر ناک باشد و این شواهد بود که قوت چندین پایی دارد  
 که ماده کچمه شود زود استقراخ و علاج قوی باید کرد و اندر بیماری  
 کهن هر چند روزی در علاج قوت باید افکند تا هم قوت نگاه داشته  
 میشود و بیمار از علاج آسایش می یابد و طبیعت از پس قوت  
 علاج را قابل تر باشد و دارو اثرکننده تر آید از بهر آنکه در دست  
 دراز و بسبب مداومت علاج طبیعت با دورد بخورده باشد  
 منفعت آن بدید نیاید و هر چند روزی شربتها اگر چه آن همه از  
 یک نوع باشد به یکدیگر بدل نماید که تا طبیعت با یک چیز خورده نشود  
 هرگاه که طبیب اندر علاج یک طریق می رود و هیچ اثر نه پدید نصبت  
 آن باز باید گشت و اگر بحقیقت دانند که به صواب است اگر چه اثر  
 آن دیر ظاهر شود از طریق صواب بر نشاید گشت و اگر اندر علاج



خط افتد و اثر آن خط ظاهر نشود از آن طریق زود بر بکشت پیش از  
آنکه اثر قوی ظاهر گردد و اگر پیاختی یا بد برخلاف قیاس بدان <sup>نقشه</sup>  
نباید شد و هم چنین برخلاف قیاس اگر عارضه مایل بدید آید نباید  
ترسید که آن عارضه زود زایل شود و چهار قوی ترکیب متن آبادان  
اسفراخ چتر باید کرد و چهار لاغر و نازک را علاج بتغییر مزاج باید کرد  
اسفراخ کمر و اندر چهار بیماری دلخوشی چار باید کرد و با مراد ایشان پاه  
سخت و تدبیر قوت دل باید کرد بهر چه ممکن کرد و غم و ناخوشی در  
تأدیت بعضی را بش رها و امید و بعضی را بکسور دست و مونس  
دلخوش کردن تا شاد شود و قوی دل گردد و اندر کما سخت درهای  
سخت بهر علاج قوی نشاید کرد و اینجا که با اسفراخ و تغیر مزاج  
آید اگر یک چیز باشد که بهر دو معنی باشد یعنی غنیمت باید داشت چنانکه  
اندر تب صفوان آب الوی سیاه و طبیب تا تواند که علاج بقدر  
کند بهر در شغل نشاید بود تا تواند که پیک در روی لیسط یعنی  
نا آمیخته علاج کند و در روی آمیخته نباید داد و طبیب را در وای

جمل

جمل که نادانان و سپر زنان سازند و حکایت کنند بکار نشاید  
دشت و بر آن عتقاد نشاید کرد بمقالت و دیم اندر علاج چهار بیماری  
اندا حما از سر تا پای باب اول در چهار بیماری سردیهای  
دماغ سرسام کرم و سرسام کرم و دو غصه یک آنکه ماده صفرائی  
خالص باشد آنرا بعلت یونان قرصطیس خوانند و بیاری سرسام  
کرم و سام بعلت یونان آماست یعنی سر آماس و این از بهر آن  
گفته اند که این علت آماسی باشد که اندر کرم دماغ یا اندر غشاء  
دماغ بود یا در هر دو لکن قرصطیس درخت دماغ باشد در ترجمه آن  
بندی است و سبب این علت بسیاری صفرا باشد و بسیاری بخار آن  
به دماغ بر آید علامتهاست کرم و درد سرد و پوچاپ و بندان و خلط  
عقل تشنگ و خشک دمان و تلخی و درشتی و زردی زبان <sup>علی</sup>  
صندل سفید و اندک کافور بکلاب آلوده و سرکه بر سر چکانید و پوچاپ  
و خر که کتان بدان تر میکنند و بر پیشانی و صدغ میهنند و همچنین  
پاره کتان <sup>سقیفه</sup> سرکه و کلاب و روغن کل بهم آمیخته میمانند و بر پیشانی و صدغ <sup>سقیفه</sup>



مینهند و پای در آب کرم یا در آب طنج بنفشه و با بونه میمالند و میسوزند  
 و طبع را بجهت نرم یا بشیاف که از بنفشه و شکر و قهوه یا سخته باشند  
 زود دارند صفت حقنه نرم بنفشه ده درم نیلوفر ده درم غنای عسل  
 پستان چهل عدد با بونه ده درم همه را در یکین آب پزند تا دو برابر  
 برود و پیالایند و هشت درم روغن کل یا روغن بنفشه و یک و نیم  
 سرخ در پنجاه مثقال ازین مطبوع کنند و حقنه کنند و اگر از حقنه شست  
 مانعی باشد ماء الزمانین و خیرشت دهند یا طنج خرمای هندی و  
 خیرشت و برش و درم سنگ اسفول در جلاب غام و آب انار  
 ترش میدهند و هوای خانه خوش باید و اندر تاریک و روشنی معتدل  
 و دیوار خانه ساده باید نقش و صورت و کتابت هیچ نباید و در  
 چهار برک پخته و نیلوفر و بنفشه و میوه های خوشبوی و خشک باید  
 نهاد و از جهت تسکین حرارت شربت آب شحم خرفه و شراب غوره و  
 شراب ریواج و شراب حاص و شراب ترنج و شراب صندل  
 و آب که با آب غوره آمیخته و اندک شکر نهاده و از جهت نرم و  
 و بونه

عناثره زرقه  
 و کلاب و آب  
 باشد

و مانند آن در دی چشمه و اگر تب کرم تر باشد با دیان تر در یک کر  
 و قدری بخود در وی پزند صفت حقنه تیز شحم خنظل و شحم  
 از هر یک یک شست به پنج نیم کوته و دشت پودینه کوهی یک شست  
 پزند چنانکه رسم است و پیالایند و ده درم روغن زیت و ده درم  
 فایده بر افکنند و بکار دارند و شیاف از تره بر شیده یا از صابون  
 یا از شحم خنظل و بوره و نمک و با نید سرشته نهند و پس از آنکه همه  
 اسفراغها کرده باشد بخار سرکه که پودنه و جاش در وی چشمه یعنی  
 او میرسانند و با داروهای لطیف کنند و غرغره فرمایند و فضل  
 و چند پدید میآیند تا غصه آرد و پس وقت نکل دارند که در آب  
 غرق شود و فلاف و سنجینا و مانند آن میدهند و اگر دراز کرد  
 و دندانک سنگ جبه پدید تر و سحر و پودینه کوهی و جاش بر که غرض  
 سرشته بر سر او میزنند و نطول از با بونه و پودنه و غام و غرغره  
 و جاش و شبت بکار دارند و موی سر مردم سوخته و با سرکه سرشته  
 بر سر و پیشانی مالند سود دارد و مالینو لیا علقی سودا است و از هر

نحوه شست از آب و در جلاب غام  
 انحصار از جلاب غام



آنکه کوهر دماغ نازکست و کوهر روح نفسانی که اندر دماغ است روشن  
 و سودا خلطی تیره و تاریکست هرگاه که بخار سودا به دماغ برآید مزاج  
 دماغ بگردد و این بخار با روح نفسانی پیامزد روح تیره و تاریک شود  
 از بهر آنکه در دماغ هیچ چیز چنان ترسان نباشد که از تاریکی و از  
 هیچ چیز چنان شاد و امین نباشد که از روشنی بسبب آنکه انور تاریک  
 نیک و بد و دوست و دشمن توان دید و توان حسیست و اندر  
 روشنائی توان دید و توان حسیست بدین سبب مردم از تاریکی  
 برترسند و بگریزند پس بضرورت کسی را که تاریکی در اندرون دماغ  
 دی باشد ترسان تر باشد و از بهر آنکه از تاریکی بیرون بتوان  
 کرکشت و از روشنی و از تاریکی دماغ خوشیست و توان کرکشت خدا  
 این علت پوسته گرفته و سنگدل باشد و از بهر آنکه ماده سودا  
 غلیظ است و مزاج آن سرد و خشک و چیزهای خشک و غلیظ  
 هر نفسی که بگردد نیک نگاه دارد و در وی بماند همچنان هر چنان  
 و صورتی که خداوند این علت را افقه به شوری از وی زایل  
 توان کرد

توان کرد و این علت بشارکت معده و پسر باشد و هرگاه که  
 بشارکت معده و پسر باشد خداوند این علت از قیاس  
 باید و آنرا مایه لیلی می راقی گویند و سبب آن بسیاری بود  
 باشد که هر روز از پسر معده در آید و در مضمع معده تقصیری  
 باشد بسبب آن تقصیر با دماغ در معده تولد کند و معده متفح  
 و بر طعم مشتمل شود و قوت دفعه بدان سبب زخوش  
 تمام شود و پشتمی زدن سودا در معده بماند و گرم  
 و بخار آن به دماغ برآید علامتها خداوند این علت بسیار  
 بدخوی و سطر موی باشد و لولان او بزرگ و باشد و باشد که  
 سخت سرخ باشد یا اسمر و کف او قوی تر از اندامها فرد  
 سیرین باشد از بهر آنکه در تن او باد و بسیار تولد کند و باد  
 قوت سوی بالا کند و صرک چشم ایشان پوسته باشد چنانکه  
 بلکه چشم پوسته بر هم زنند و سخن شب تاب و نایمین گویند و در  
 جگر او گرم باشد و بدان سبب سودای سوخته در تن او تولد



کند و دماغ او بر آید و بدان سبب زبون و بدترین بخار باشد  
 و اندر اجزاء او باد و قوا و لیسار بود و بدان سبب شقیق او  
 غالب باشد و بعضی بر سبب تقصیر مضم از دندان لعاب میرود و بعضی  
 اندرین علت شقاق لیسار باید کرد و پیش از شقاق شرهائی  
 خشک و غذائی خشک و لطیف باید داد و کرابه و آرنج بکار  
 داشت و اگر علت دماخی باشد یعنی مبداء علت دماغ باشد که  
 صاف بکشد تا ماده از دماغ فرود آید و اگر مرقی رک بسلیق  
 باید زد یا اسیم و اگر معده ضعیف باشد در فصد توقف باید کرد و  
 آنرا که فصد کنند اگر خون سیاه باشد چنانکه حاجت باشد پرور  
 کنند و اگر سیاه نباشد نشان آن باشد که ماده هنوز در دماغ  
 اندر هم تن برانگنده میث رک پیش از زدن صواب تر باشد و  
 داروی سهل تخت با یارۀ میثرا دهند با غاریقون و فستق  
 و شحم حنظل پس مطبوخ فستق دهند و حب صطیخون و ایارۀ  
 لوغافیا و هر دو روز یا هر سه روز سجون بنج و در مطبوخ این  
 الم حکم از حکما یونان

بدهند

میدهند و بکند غاریقون نیم درم یا پشتر و نمک نفطی نیم درم و فانی  
 پنج درم بکوبند و برشته و بدهند و فستقون کوشه با میوزانه پرور  
 کرده برشته هر با ده و مقداره پنج درم بدهند و میث درم فستقون  
 سوده با سنگکین سود دارد و دل را با شراب لیسار نشور و صفح  
 قوت دهند و اگر مزاج سرد باشد و داء المشک و شر و دلیطوس  
 و تریاق بزرگ دهند صفت صفح با در بکوبید پوست ریخ قوی  
 مصطکا قره جوز بوا قله نار شک بهمن سرخ بهمن سفید و در پنج  
 زربا در عفران تخم بادروج تخم فینک شک از هر یک دو درم سنگ  
 مشک تبتی و دانه قشور طبله کای چل درم سیره امله پست درم  
 طبله و امله را در مقداره دو من آب بپزند تا به نیمه باز آید پس  
 بپالایند و انکین فرشته و بقوام آورند و دارو بدان برشته  
 شربتی دو درم اگر ماده صفرا باشد کرابه و آب زن یا آب  
 فاتر بکار باید داشت و اسفراغ با ایجین باید کرد و مار ایجین  
 و سنگکین فستقون باید ساخت و در میان روزها با ایارۀ



یا سقونیا مرکب چسبیده واده و اطریفل کوچک بایاره فیهرا سود دارد  
 بگیرند و اطریفل چهار درم و شیمون دو درم بایاره فیهرا یک درم بم  
 بهم برشند و بدینند اگر معده ضعیف باشد کله شکر با خود و مصطکا  
 بدینند نافع آید دیوانه علاج دیوانه هم ازین نوع باشد و کم  
 روغن که در روغن نفیسه با شیر و شرفین نیمه بر سر منینند و نفیسه  
 و نیلوفر و غنبل و تلخ برک به و کوک و خشخاش و بابونه و کنگر  
 و تراشه کدوی تر بر سر منینند و شراب خمش سبب این غلیظ است  
 که بیمار چون خسته باشد علامتها اگر پیدا کنند زود پدیدار شود  
 سبب آن بخارهای کرم و تر باشد و اگر در پدیدار شود سبب آن  
 رطوبت غلیظ باشد در مقدم و ماخ علاج اما اگر زود پدیدار شود  
 بایاره فیهرا و اطریفل کشیزی و منند و اطریفل را بنینند و منینند  
 و سرکه در روغن کل عیون مایند و اگر در پدیدار می شود بجهت تیرخت  
 اسقراغ کنند پس بایاره فیهرا و غار یقون و شحم خنظل بر چسب  
 کنند و بدینند بر سپیل شیار و باده و یک ساعت بر که بقیل غوغ  
 کنند و نماند بمانند به تیر شیار  
 زبانه

فرمانند و لعوق سفید میدهند و نطولی از بابونه و کلین الملک  
 سداب و مرزنگوش و فنجان و سحر درک مورد بر سر بچکانند و در  
 و چند پد تر روغن سداب بر صید و پیش سر طلا میکنند و در  
 کاری علاج فراموش کاری نزدیک است به علاج سبب غوغ  
 پنجره و میونج و عاق و دپست پرخ کوه و چته و بانگین  
 رشته شود و در دوج پرورده و در خنظل پرورده و معجون لبان  
 بکار داشت سود دارد صفت معجون لبان دج و سعه و دار فلفل  
 و زنجبیل از هر دو جزو و انگین سی جزو و داروهای کوه و چته  
 بانگین برشند و در خیره کنند و چهل روز در میان جوینند  
 کنند پس بکار دارند شربتی دو درم سکه این غلیظ است  
 که ناگاه افند و یکبار راه بر آمدن روح حیوانه از دل بسوی  
 دماغ و راه فرود آمدن روح نفسانی از دماغ به اندام احیا  
 شود و اندام احیا بدین سبب بکار کردند و جوایس باطل کرد  
 و در حرکت دم زدن هیچ حرکت دیگر نماند و سبب آن خطی لحن



غلیظ باشد در تجلیف و منفذهای دماغ بسیار باشد که  
 سکتة غلبه خون باشد چنانکه همه رکها و شرابها بسبب پری حرکت  
 شوانند که سکتة زد کرد بعضی طبیبان این نوع را خاق قلبی  
 گویند علامتها گران سر و دور وطنین و دوی و گمان در  
 حرکت و تاریکی چشم و احتیاج <sup>کردن بر</sup> همه اندامها و برهم سودن دندنها  
 در خواب و امتلا در کهای کردن و سرد شدن دست و پای این  
 همه بمقتضا سکتة باشد و کفک اندر سکتة نشان زیاده شدن  
 علت و دشواری دم زدن باشد و نشان <sup>کف کردن دماغ</sup> صعبی و غلبت  
 دشواری دم زدن باشد لکن اگر دم زدن به نظم باشد  
 نشان صعبی علت باشد و این که شبهه شد که سکتة گرفته است یا نه  
 پیک چشم با گنسنده اگر مرده باشد حدقه ناپیدا باشد و اگر سکتة باشد  
 حدقه برجای باشد علاج تخت پر مرغی چرب کنند بر روغن سرس  
 یا روغن دیگر و بایاره قهرا آلوده کنند باشد که قی شده پس حقنه  
 نیز بکار دارند و هر گاه ای پشت او بروغن فروین گرم کرده بانه

از زدن با نظایر اینها در دماغ و در اندامها

درمان

در یاق بزرگ یا مشرد و لیس یا بنجر نیا یا انقود یا با کیمش <sup>حلت</sup>  
 یا جند پد تر یا سکنج اندر مارا حل کنند و بخلق فرو ریزند  
 و موی سر او بسترند و خردل و جند پد تر با سرکه گرم کرده بپاشند  
 و بر سر او بپاشند و سداب و مشک و جند پد تر بپاشند  
 زهره کلنگ با آب مرزنگوش در پی چکانند و قرفل و بسا <sup>بپاشند</sup>  
 و خیر بودا و جوز بودا و دوج همه کوفته و گرم کرده در خرقة کنند  
 سر او بپاشند و نمک سوده و گرم کرده بر نهادن سود دارد و درش  
 اسفراغها که با بخشک و در آب کوبند نشاندن سود دارد و  
 هرگاه که سکتة کشده شود تا پست و چهارم هم این علاج میکنند  
 و طعام بخورند و شوربای کنخشک و کبوتر بچه دهند با حشر  
 و دار چینی و بر باد مارا الاصول دهند با روغن پند و بنجر یا روغن  
 بادام تلخ و هر هفته ایاره قهرا دهند با شحم حنظل و نمک و  
 انقیون و غار یقون صرح این علتی است که در آن حال  
 اندامهای مردم بر هیات خویش نماند و افعال اندامها



حس و حرکت باطل شود و سبب این سه باشد تا تمام اندر منفذهای  
مقدم دماغ و بدان سبب تشنج بدید آید و اگر شده تمام بود سکت بود  
و حس و حرکت همه اندر احوال باطل شود و اگر شده بنودی افعال اندر احوال  
حس و حرکت بی نظم و نکشی و سبب تشنج است که دماغ از بیماری و  
کیفیتی ناخوش که بوی رسد که زجر بویید و خویش بدین سبب فراموش  
بچنانکه معده طعام ناپسندیده را خواهد از خویش دفع کند و تشنج  
فراموش کرد فواق و تهوع بدید آید و دماغ نیز هرگاه که کیفیت ناخوش  
بدور شد خویش را فراموش آورد و بدان سبب در عضبها و عضلهها تشنج  
در وی و دیگر اندر احوال مختلف بدید آید و اضطراب تشنج  
و از بهر این گفته اند که صرع مردماغ را یکای فواق است معده را  
و چون معلوم شد که صرع تشنجی است که نخست اندر دماغ تشنج بدین  
میانند که عطسه صرع کوچک است و صرع عطسه بزرگ لکن دفع  
عطسه بوی غنی از بهر آنکه قوت قوی باشد و ماده اندک و لطف  
و دفع صرع بسبب بیماری ماده و ضعیفی قوت بهر جانب بازده

دشمنی

و تا بخاری کمیستی بد و ناخوش بد ماغ زسه صرع نغشه و دیگران  
بخی رپوسته درد ماغ بودی صرع لازم بودی و حی نیم که ناکا  
بدید می آید و زود زایل می شود از اینجا می دانیم که این بخار پوسته  
درد ماغ میث از بهر آنکه عارضی که یکبار بدید آید و زود زایل شود  
سبب آن ثابت و ممکن نباشد پس معلوم شد که سبب صرع ناکا  
بد ماغ میرسد و مد و آن زود گسته می شود و آن سبب در عضوی  
دیگر است از آن عضو بد ماغ میرسد و پیشتر مرده باشد و در سر  
و در اطراف و بعضی باشد که صرع پلشج باشد از بهر آنکه ماده  
رقیق و اندک باشد و کث بد نباشد بد آن سبب پلشج بگذرد  
علامتها زبان مصروع زرد باشد و رگهای زیر زبان او سبز  
و از چهره آنگاه که موجب خشم نباشد خشم صعب گردد و از اعراض الخولیا  
تفح خالی نباشد علاج او لا مصروع را از کرماد و سرمانگاه باید  
دشت و بر کدز آب نشاید نشاند و جماع وستی و در کرماد ویر  
ماندن و از جایگاه بلند فرو نکریش و استیاض و نظاره



بر چشم را تیره کند و طعناهای غلیظ و شیرینی زیان دارد و اگر  
 صبح بخوبی باند و گوشت بر پیاوردن پیم باشد که صبح آرد و فلفل  
 خردل و مانند آن زیان دارد و بگوشت تندر و در لاج و طهوج  
 و کنجشک و سرخی گوشت بزه و قلیه خشک و مرغ بریان و سفید  
 بخود و در چینی و شیر خشک دیگر هر چه است زیان دارد و در دانه  
 کرم اندک اندک و بتدریج باید داد و در حال صبح اندا اجماعی صبح  
 رکنه و سخت بکشد و نگاه دارند و دماغ او کرم کنند چنانکه در  
 علاج سکه آمده است تا زود بهوش باز آید و جند پد تر حلیث  
 در مار حمل کنند و در حلق او فرو ریزند و هر دو شب یا سه  
 نیمه شغال ایاره فیما بینند و سترغ بک قو قایا و حب <sup>صطون</sup>  
 و ایاره لو غادیا و مطبوخ شیون کنند و تغییر مزاج بر یاق اربعه و  
 معجون سیایوس و شرودیطوس و تریاق بزرگ کنند و اگر دانه  
 شحم حنظل با شرودیطوس ترکیب صواب باشد و شلیت با آب  
 مرزنگوش در پنی چکانند اگر صرع معده <sup>شیت هم ترسید</sup> یا قی زمانند ایاره  
 یعنی بزرگ نموده

فردا

فردا بزرگ نموده و قی زمانند ایاره

فیما پوسه تر دهند و این ضما در معده پنهان بگرد کل ریح منسل  
 مصطکی قشور کنند و کوفته و پخته بر آب سکر بریشند و بر معده نهانند  
 و اگر بنجار از اطراف برمی آید فلفل و فرفیون خردل غسل بلا دریم  
 بریشند و بدان موضع نهانند تا ریش گردد معجون سیایوس  
 عاقر و حایسیایوس <sup>لفظ است یونانی بمعنی توافق الله و روح است</sup> اطو خود پس از مرگ ده درم عاقرقون  
 پنج درم قردمانا حلیث زرد اند و در حرج از هر یک دو درم و نیم کوفته  
 و پخته و سکنجین که از آب بصل الفار کرده باشد بریشند و بر باید  
 یک درم یا یک مثقال بدین فایده این نام تاریش و در لث عرب  
 فایده عالی باشد که در نیمه یک خمر بدید آید و حال این نیمه از حال  
 نیمه دیگر جدا گردد و نام این علت ازین گرفته اند و بدین سبب  
 یک نیمه تن خواهند علامت نهض ضعیف و بطی و مفاد است باشد  
 و دلیل در پشتر حالها سپید باشد و سرخ نیز باشد و سبب سرخی ضعیفی  
 جگر باشد یا ضعیفی کرده یا دردی سخت یا آماسی و هرگاه که عضو  
 مفلوج بر تنک خویش باشد و لاغر و کوچک نباشد امیدوار تر باشد



و هرگاه که برخلاف این باشد نشانه جمعی علت باشد و ناپدید شدن علاج  
علاج اول تا چهار روز یا هفت روز نکند هیچ علاج قوی نشاید کرد  
و اگر علت سخت قوی باشد چهارده روز لکن اگر حقیقت کینند و باشد  
دما و الاصول که سخت قوی باشد و سنگین غصه باندگی زود فاء  
خشک صواب باشد و از پس چهار روز یا ده فقره دهنه و از پس هفت  
ایاره با غار یقون و شحم و نمک دهنه پس اسفراغ قوی بخت و زود  
شیطج و حب فو قایا یا یاره فقره مرکب باید کرد و طنج ایشان  
نه دبا بد کرد و از پس اسفراغ ما را الاصول قوی و لدون و انکروزا  
الحل حل کرده و لدون و غده انان باء الحسل و لدون و طنج کنده  
با انکین اگر قوت قوی باشد و اگر ضعیف باشد کنشک بریان  
و در راج و مانند آن دهنه و قی کردن سخت سودمند بود و اگر فصل  
و عمر و مزاج چار مساعد باشد آغاز علاج بقصد باید کرد از بهر آنکه  
مرکب همه خلط و خشک و اگر مده بلخی باشد سخت کثیرت سیرنا  
یا مشرود و یطوس یا تریاق بزرگ یا انقود یا با یکمقال سکنج  
نخون بلادی

یا جادو

یا جادو شیر با حلیت در ما الحسل بدهنه پس یک عت فصد کنند  
و بعضی طببا فرموده اند که هر روز یکمقال یا یاره فقره دهنه و یکمقال  
ترک کرده با عسل بیاید و لدون در معده و دیرمانه و اثر قوی تر باشد  
و بعضی فرموده اند که یا یاره بنده پد تر نیانیم عیاید و لدون از یکدم تا  
پنج درم برسانند لقوه این علی است که اندر عضله های چشم و ردی  
بدیده آید و ابرو دلب و پوست پشت نه از هیات از هیات خویش  
برود و کج شود علامت خداوند این علت آب لزدمان رت شوند  
اند است و با در در است شوند و میوه و اگر سبب لقوه شنج باشد  
حاشتها در است باشد و پوست و عضله ردی تر بنده باشد و اگر  
سبب سرفا باشد حاشتها با حلق باشد و پوست و عضله های ردی  
نرم و پلک چشم فرو شوند فرود آمده باشد و غشا کام فرود آمده باشد  
علاج حقیقت است که چهار روز یا هفت روز نکند و علاج کنند لکن  
اگر طبع مسک باشد روز دوم بکشف معتدل طبع فرود آید و اگر  
با لقوه علامتهای فالج باشد یا علامت سکته باشد در حال

یا جادو شیر با حلیت در ما الحسل بدهنه پس یک عت فصد کنند



بحقنه تیر یا سهل قوی اسفنج کنند و تا یک هفته نگذرد و اسفنج قوی  
 کرده نشود بغرغره و عطسه علاج نشاید کرد و آزار که علت فالج باشد  
 از پس چهارده روز یا باره فیترادهند و گوشت ردباه یا گوشت کفتار  
 یا گوشت کورخ بپزند و بگویند و بر روپس کردن ضامن کنند با روغن  
 زیت یا پاره روغن و پودینه و زردفارشک و جاش و سحر اندر سرکه  
 برند و روی و حرای کردن بدان بماند و خود را بر که سوده بر صد  
 مالیدن سود دارد و پوسته جوهر در دمان دارند و گذرد و قفل  
 بخایند و زهره کلنگ با شیر زنان در پتی چکانند و عصاره چقند  
 و عصاره مرزنگوش در چکانند سود دارد و دیگر نه بوره سه دم نشاید  
 یکدم پوست پخ کبر بچرم بگویند و برشند یا بکین و غرغره کنند  
 و تا چهل روز نگذرد هیچ دارد و پنی نشاید چکانند کشتش این را  
 بناری و در کوبند و سده نیز کوبند و این علی است که مردم هرگاه  
 که بر پای خیزد چشم او تاریک شود و بیم باشد که پشه و چنان نماید  
 که جهان گردد و میگرد و سبب صه تر بدین علت خلطی باشد در کوفه

دماغ

دماغ و بهر کتی بخاری از آن خلط بر خیزد و در منفه های دماغ مگر  
 بسیار باشد که خلط در معده باشد یا در رحم یا در کوره و مشابیه  
 مشارکت بدماغ بر آید علامتها اگر ماده در تجویف دماغ باشد در  
 لازم باشد و اگر از عضوی دیگر بر می آید نخست نشان فت عضوی  
 آید پس دوار حادث گردد اگر ماده در دماغ باشد حب جبر و ایا  
 فیتراد حب قویا و حب صطخیمون دهند و اگر بشارت معده  
 باشد قی فرمایند و از پس قی معده را با طریقی کوچک کلشکر  
 و عود و صطک قوت دهند پس غرغره و عطسه فرمایند و اندر طعام  
 کشید خشک یا تر بکار برند و اگر ماده صفرائی باشد معده را از  
 پس قی شراب غوره و شراب لیمو و مانند آن قوت دهند و اگر  
 دماغ سخت ضعیف باشد باید دوشبانه نگاه بست جو دانه که کثیر  
 خشک بریان کرده یا شکر یا میزند و به هند و لشی روغن کل یا روغن  
 بنفشه بر چکانند و به هند و لاز میو مایسب و آبله و امرو و مویش  
 باشد کا بوس علی است که مردم چون در خواب شوند پندارند







توتای مغول و نشسته و سفید و بایک شید بخراین علاج دیگر صواب باشد  
 و خارش و کوشش و دمل و بسل را برود غوره و شیشا ساق کشنده خاصه از  
 پس فصد و حجامت و داروی مسهل و شیاف احر در آخر راه تا سود دارد  
 و اگر ماه و شراب صرف سفید بود در طرفه فقط باشد سرخ بر سفیدی  
 چشم بدیده آید بسبب زخمی یا مانده آن علاج تخت رک قیال تته  
 و از گوشت و شراب و شربتها بر گیرند و بگویند که بگویند و زربال  
 او را زنده و قطره قطره خون او را بچشم اندر چکانند و زربال  
 کشیزه سوده در چکانند سبیل این غلیظ است که رگهای چشم پر خون  
 شود و خارش اندر چشم بدیده آید و عطسه آمدن آفتاب شوند دید  
 و آب سپار آورد علاج رک قیال یا رک پشانه زدن و ایاج  
 فیهرا بکار دشتن و از گوشت و شیرینی و شراب و غیره بریز کردن در  
 غوره و شیشا ساق کشیدن و باین بنده کردن و چسبنا بس  
 و اوله بنده ناکردن و بسیار ناکهشن حربه این غلیظ است که  
 چون چشم باز کرد آن سرخ باشد و درشت و با هموار علاج رک

قیال

قیال شده و برگردن جگر کشند و بیک چشم باز کردند و برشته  
 تا هموار شود و زعفران سوده را بنوعی بنهند و پنبه بر روغن بنفشه حربه  
 کنند و بر پشت چشم بنهند و بر بنده و هشت ساعت بکشند پس بکشند  
 در روز دیگر شیاف احر کشند یا شیاف خضر یا شیاف سماق بکتاب  
 سوده موسی فود علاج او سفید کردن با یاره فقرا و حب قوایا  
 و شیاف احر لین و سرمه با سلیقون و موسی فود را بکنند و در  
 کرک و زهره زرد و دیگر زهره یا با جند پد تر بخون بگویند بچشم برشند و  
 شیشا کشند و آب و مان مردم حل کنند و بر جایگاه موی که کنده  
 باشند طلا کنند و دیگران بگذارند پس بشویند و قرص چشم علامتش  
 در خنده و ضربان و شک بسیار و بر سفیدی چشم فقط سرخ یا بر سیاهی  
 نقطه سفیدی بدیده آید <sup>چشم</sup> علاج بفسد خون بسیار چند کره پرون  
 کردن و غذای سرد و تر و لطیف بکار دشتن چون بفتح و کده  
 و گوک و خیا و شیاف احر کشیدن بر زبان سوده پس اگر زبان  
 ساکن شود شیاف کنده <sup>اسم دیگر است</sup> بچکانند و در فام و زهره نادن و بر فنی است



تا آن روز که بر فاده ریم بیدار آید پس شیاف آبار و اکیرین کار  
 دیش زدن آب چشم سبب این سردی مزاج و ماغ باشد  
 علامتها پیش چشم چرخی چون دودی یا خطی و لفظ سیاهی  
 می بیند پوسته و لازم علاج اسفراغ بایاره فیما و قوقا یا  
 اگر دماخی باشد و اگر بزرگت معده باشد مختلف نشود و بیست و چهار  
 و از طعاهای سرد و تر و از جلع و از شراب و از امثال پیر میرای  
 کرد و از پس اسفراغ غرغره که رطوبت از دماغ فرو آورد و بکار دشتن  
 و شاف مرار تا کشیدن دیگر علاج قح کشیدن باشد و  
 کاری شکوری علاج اسفراغ بایاره فیما و قوقا یا دغره  
 و بکرنه فلفل و دار فلفل و قنبیل رست است بگویند و بپزند و  
 بچشم اندر میکشند و از جگر ز قلیه کردن و بخار آن بر سر چشم  
 سودمند بود و بکشتش بزرگتر نهند و آن آب که از دی  
 بید آید بگیرند و در فلفل بدان تر کنند پس خشک کنند و  
 بگویند و بپزند و بچشم در میکشند و معده این علی است که پوسته  
 اشک از چشم می آید و کوشه چشم تر باشد علاج اسفراغ با قوقا  
 بنفشه

از این نوع زهر میزند

بنفشه و قوقا یا جالیوس و یاره فیما با اطر فیل کوچک سرشته  
 و بر باده در کرمانه لشی مقام کردن چند آنکه عرق کنند و در دغره  
 بکار دشت و از هر چه دردی نکین دغره و یاره و با و بخان  
 و فلفل و خردل باشد بر مرکب کردن خارش و سوزش پلک و گوشه  
 چشم علاج اسفراغ بایاره فیما یا شام و غار یقون و آیمون  
 و نمک نفطی و حب قوقا یا دغره یا بکامه و بایاره فیما و از  
 شیرینی و طعاهای گرم و تیز پر مرکب کردن و بر باده و آب شام خور  
 و سکنجین خوردن و بکرنه عسل مقطر و کل سرخ و شام انار ترش  
 هم برابر در کلاب و میفتخج بر فکند چند آنکه بر یکد که چرخا غالب شود  
 و از او چون حیصی کنند بزرگترش و بر چشم نهند و بپزند  
 پیش که در ترکان بید آید علاج اسفراغ بایاره فیما و مرکب  
 یا شام خنط و غار یقون و آیمون و نمک نفطی و حب قوقا یا شام  
 و دغره یا بکامه و یاره فیما و پلک چشم را بآب شور شست  
 و شب یا نه میوزج و باده که کوفته و بخته میل بر میدارند و بر مرکب

بکامه و یاره فیما و پلک چشم را بآب شور شست



بمانند و یک زمان صبر کنند تا پاک شود با بستیم در بیماری کوش  
 کری کوش شاید دشت که از حاستهای که از دلتا مردم پر است  
 حیوانات را داده است و دخت خیزرت یک حس لمس و یک  
 حس سمع در آفت که در این دو حس خود آید خلل آن در تن بر  
 باشد از بهر آنکه اگر حس لمس نباشد حیوان از بهر مادر و چربی موزی  
 خنده و نورانده خوشتن را نگاه ندارد و از آن نگیرد و بدن  
 سبب هلاک شود و دخت سمع راه دشت و خود آموختن است  
 نه پنی که هر کس از مادر گزاید سخن کوی نشود و ناقص و پنهان  
 بماند از بهر آنکه سخن شنیده و آموخته نباشد و پساکس باشد که  
 ناپنازاید و با آفت ناپنازاید همه چیز با پیاموز و بداند و زبرک  
 باشد و هم چنین از آفت حس بویا و از آفت حس ذوق آن خلل  
 که از آفت حس شنوا افتد نباشد از آنجا فضیلت حس شنوا  
 بر دیگر حاستها ظاهر شود و بدین سبب تیمار حس شنوا بیشتر باید  
 دشت علامتها اگر سبب کری ماده صفراء ماده صفراء باشد  
 که در دماغ

که در دماغ آمده باشد از نوای گرم رنج باید و بر پوشیده شود  
 و گاه گاه چربی بشود و اگر سبب ماده غلیظ باشد بر حایقین  
 بود و هیچ نشود علاج صفراء اسفراخی با قش نفثه و بلاء  
 از ماین با شتر شست و طبع غلیظ زرد و جت قوایا جالینوس  
 و بر و در مان کوش چکانند نیکرم صفت بر و در مان نیکرند اما  
 ترش و سر آن بردارند و دانه پر دکنسند و آن را دانه یک اند  
 دیگر لبش رند و آب آن درین پوست انار کنند که دانه بر د  
 کرده اند و اندک سرکه و کند و روغن کل با آن پانیزند و بر ش  
 نهند و پس چر سر و در بوقت بکوش اندر نشاید چکانند همه غم  
 گرم باید و اگر ماده غلیظ باشد اسفراخ با یاره فقر و شحم  
 دغا ریقون و فتمون و نک کنند و جت صطیمون و روغن  
 سداب و روغن بابونه و روغن بادام تلخ کوی با یک قطره  
 زهر کاد و در چکانند نیم گرم و شحم حنظل و روغن بادام تلخ کوی  
 و در چکانند در دگوش خون در بر روی حرارت باشد



یا در ضربان باشد علاج فصدیقال و سترنج بقصر نفبه و حبیب  
 و قوقایاء جالینوس و طنج ملیله زرد و خرماء هندی و پیکرند روغن  
 کل ده درم سرکه سی درم برود و آبکوشانند تا سرکه برود و روغن  
 بماند قطره قطره بکوش در چکانند و بنجا طنج نفقه بکوش رسانند  
 سود دارد و اگر در صعب باشد یک حبه افیون با شیا فاسفن  
 بر روغن کل بماند و قطره سرکه برافکنند و در چکانند و فلو نیای  
 روحی با شیر دستان در چکانند و اگر ضرر معادست میکنند باید داشت  
 که آبنا بره است و باید بزاین بدن تدبیر بکند چه بطور  
 چه مرغ خانک با روغن کهنه بگذارند و بر ساعت یک قطره نیم گرم  
 در چکانند پس از یک زمان باز میگردانند تا روغن پرورن آید و باز  
 در چکانند چون درد ساکن شود لعاب شحم گتان و حله و تخم مرد  
 در چکانند با شیر زنان یا پشیر چون پخته شود و چربی پرورن آید  
 بلته با انگبین آلوده در کوش میهنند تا پاک شود پس اندک راج  
 سوخته و سوده اندر دهند تا خشک شود و اگر آنچه حی پالا غلیظ

باشد

باشد یک درم زنگار درشت درم سنگین غصص حل کنند و در چکانند  
 با یک قطره زهره کاد با یک قطره روغن بادام تلخ آمیخته در چکانند و اگر  
 اندر سردی حرارت نباشد سبب در در طوبت و مزاج سرد  
 باشد بکند شیرشت و بر روغن زیت یا روغن بادام تلخ یا روغن  
 پند آنچه برزند و در چکانند و بحد پند تر با روغن بادام سود دارد  
 و کر ما به شست و شراب صرف سود دارد و اگر با درد که از سردی  
 باشد طنین و دوی باشد تکیه کنند بنک و کادرس گرم کرده  
 و کوش بنجا طنج پودینه و شیخ و سداب و مرزکوش دارند و اگر  
 درد از زخمی و آسپی باشد گند برشیر تازه فرا کنند تا حل شود  
 و در چکانند نیم گرم در دزایل شود و خارش چو آن که در کوش  
 متولد شود گرم در کوش چو آن متولد شود صبر در آب گرم حل کنند  
 و در چکانند و قطران مرد عصاره رب و عصاره برگ شفتالو  
 باند کی صمغ بنادر چکانند که چو آن را بکشد و پیکرند شراب انگوری  
 دو درم انگبین سه درم روغن کل یک درم سفیده خای مرغ و دو

کافور و گلاب و گندم که گرم کرده بخور بماند تا کافور و گلاب و گندم



بهمه را پائیزند و نیم گرم کنند و پشم پاره بدان تکر کنند و بکوش  
اند کنند و بر آن کوش عصاره کنند بدست پس یکبار آن پشم پاره  
از کوش بر تانبه هر گرمی که توله کرده باشد با آن پشم پاره پرودن  
آید باب چهارم در بیماری پستی بوی نایافتن اگر سبب  
این خلط غلیظ باشد سر کردن باشد و از صدها خالی نباشد علاج  
استقراغ با یاره شیرا و قویا پس غرغره کردن و عطسه آوردن  
و اگر اندر منفه بینی سده باشد شونیز و زرنج سرخ و پودینه کوی  
بهم آمیخته دو میکنند و پوسته بنجر که بر بینی میرسانند و زهره کلنگ  
و شحم حنظل و حریق سفید استارت بهم برشته و چند بار بر عده  
بر روغن مرزنگوش حل کنند و به بینی برشته گردین بینی اگر  
سبب ریش ناسوری باشد شراب ریخته میشود و به بینی بر  
میکنند و سعد و سنبل و کل فرین و قصبه اندیزه کوفته و چغندر  
میکنند و نافع ترین چیزی بول خربست بدان میشوند و قه  
بنی قروح بینی بعضی خشک باشد و بعضی شریا باشد بر ظاهر و در

و بعضی

و بعضی ریشهای بید باشد و بعضی بوییر باشد علاج خشک  
موم روغن از مغز ساق کاذ و روغن بنفشه و موم صافی طلا  
و اگر تر باشد میله زردیته مرغ و روغن کل و ماز و بهم برشته  
و طلا میکنند در ریشهای پدیدار پوسته بصا بون میشوند  
پس سعد و زعفران و موم و ماز و شب یانه و زرنج سرخ و  
بر کوفته و چغندر اندر دمنه و اگر دردناک باشد سرب سخته و  
سفید لاج و مر و ارسنگ و روغن کل و موم و بهم کد چشمه و  
سرشته طلا کنند و با سور پتی را بگیرند نارزش تمام نماید  
و بکوبند با پوست و بنفشه و آب بکشند و بپزند تا غلیظ  
شود و در سکه مسین کنند یک شبانه روز و آن انار که کوفته  
باشد و آب کشیده و دیگر بار بکوبند نرم و از آن شیا ف سارند  
و بدین آب انار که چغندر باشند و در سکه مسین کرده آلوده کنند  
و در بینی نهند با سور پتی را پاک کند پودر و پانچ لکن برود  
در از تر خون آمدن از بینی عصاره باد و روج با عصا

باز در دمنه



برک خرفه با اندک کافور در چکانه و خشت رک فیقال رتند و بقیار  
مقداری خون پر دکن کنند و بلبته بسفیده خایه مرغ تر کنند و بپزند  
زرگران بر دمی زنند و در پی می زنند و عصاره سرکین خرمای فح است  
و آورده و شراب غلاب و طفیل و پاکه ساق چته و بست جو  
دعس و مانند این سود دارد باب پنجم در بیماری های دهان و زبان  
و دندان و حنجره و خلق طر قیدن لب پهل و پیر مرغ خانک بار و غن  
کا و بکندارند و نشاسته و کثیرا دماز و کوفته و چته همه را در مایه و ن  
تا بمول شود طبل کنند و پوست اندرون خایه مرغ بر زیر آن نهند و  
بکندارند چند روز و میدکی و آن که سرخ باشد خشت بفسد و حجت  
و چهاررکی مشغول شوند پس استقراغ کنند با آله انانین و طنج بیلک  
پس مضمضه بر ب توت و طنج سماق و دعس و کلنا و حبت الاس  
و اگر لعاب بسیار آید اقا قی در آب جنب الثعلب حل کنند و سرکه بر چکانند  
و بر آن مضمضه کنند و اگر سفید کونه باشد خضض در سرکه بکوشانند  
و بدان مضمضه کنند و میدکی سفید و با بکانه نیز مضمضه کنند و میدکی

سفید

سفید و سرخ را سود دارد و اگر سخت سفید باشد نمک سوده با بکین  
برشته و در دهان گیرند و نگاه دارند چند آنکه توانند پس بکین  
و آب کامه مضمضه کنند و سعد و فلفل و عا قرقه را بکوبند نرم و در دهان  
کنند و بدان مضمضه کنند و اگر سیاه باشد زرنج سرخ و زرد و بپزند  
و شب بیا ققطار و زجاج و کفک دریا و ماز و اقا قی و نار پوت  
کوفته و چته با بکین برشته پس اندر خرقه بندند و در کل گیرند و در دهان  
نهند تا کل بریان شود پس از کل پر دکن کنند و بکوبند و بپزند و بدان  
در پر کنند پس حب الاس و کرنا زرد در سرکه بکوشانند و بدان مضمضه  
میکنند و اگر بوز در غن کل و کلاب در دهن گیرند خورد شدن  
بن دندان و خون آمدن و سستی دندانها خشت فصد و حجت  
و چهاررک و سهل و مضمضه و دار و نا چنانکه در علاج میدکی دهان  
که سرخ باشد یا دکرده شد پس ماز و نار پوت و شب بیا و ققطار  
و بوز سرد و برک سرد و کرنا زرد و سماق در سرکه بکوشانند و بدان  
مضمضه کنند و خورده شدن گوشت را بشمار کوفته و با بکین



رشته بن دندان را با گوشت پوشیده و پاک کند و گوشت  
درست بردیاند ناخوشی بوی دمان اگر ناخوشی از بن دندانها  
بجلا و مسواک پاک کنند و هرگاه که طعام خورند چیزی بخایند چون  
دانه و مغز و مغز بادام تا در میان دندان که گوشت در مانده و تپا  
و بوی دمان ناخوش کند ازین چیزها در مانده و گوشت با جای نماند  
که در مانده چون از طعام فاش شوند پاک کنند بجلا و مسوخی بکار  
ازین نوع بکشد سه قشر گوشت و پنجه با شراب ریخته بکشد و بکشد  
و اقراص کشته و بر تپش خشک کنند چنانکه سوخته نشود آن را  
بگویند و بر پزند ازین سه یک اوقیه نمک اندازند سه درم کف دریا  
سه درم کرناز و پنجه درم خود خام پنجه درم حب الکس راده و قنقل و کباب  
و غیر بولد و سنبل از هر یک دو درم همه را بگویند و بر پزند و بهم بپزند و بدن  
مسواک میکنند و مردم مجرب و بعضی خود و قنقل صندل و فلفل کنند و اندک  
کافور بآن یا کنند و اگر ناخوشی از معده باشد اطریفل کوچک شراب  
فسنتین و نعناع و صبر و ایاره و قنقل بکار دارند و زرد آلودی خام و کشته

دما الفواکه

دما الفواکه که سود دارد و درد دندان نخت بآب کرم و سرد پیاز ناید  
آب پیاز  
بآب سرد ساکن شود فضا کنند و حجامت و باقراض نبشته و حب صبر  
استقراخ کنند و لبر که و کلاب مضمه کنند و برک مورد بخایند پس کزیر  
زبان بزنند یا چهار رک بزنند و عاقر قرحا و اندک کافور سوده در بن  
دندان کنند و اگر بآب کرم ساکن شود ایاره و قنقل و خوردن عاقر قرحا  
و پودینه و سحر و زرنباد و کلنا و شحم حنظل در سرکه بپوشانند و بدن  
مضمضه کنند و بنجرینا و تریاق در بجم بخورند و اگر در بن دندان  
کرم باشد شحم کنند و بندر البنج بگویند رستارت و با موم بکشد  
و دود کنند و دمن بر زیر آن بکشد تا دود بدندانها رسد و بن  
دندان پاک شود کندی دندان برک خورد بخایند یا بادام تلخ یا  
موم و نمک بماند بر شود سیاه شدن دندان قیسل ده درم  
فلفل چهار درم حماما سه درم مازوی سوخته و سازج هندی از  
هر یک دو درم بگویند و بر پزند و بدن مسواک کنند سود دارد اما  
زبان علاج این علاج دهمد که دمان و خاق با طریقه است

از قنقل و کباب و سنبل از هر یک دو درم همه را بگویند و بر پزند و بهم بپزند و بدن مسواک میکنند و مردم مجرب و بعضی خود و قنقل صندل و فلفل کنند و اندک کافور بآن یا کنند و اگر ناخوشی از معده باشد اطریفل کوچک شراب فسنتین و نعناع و صبر و ایاره و قنقل بکار دارند و زرد آلودی خام و کشته



زبان پستان درد مان گیرند و لعاب دانه آید و لعاب سببول  
 درد مان نگاه میدارند و طعام شوربای مرغ فربه و پاک و مسکه و گلاب  
 مرغ نیم برشت منقح و درم نهات اگر علامتهای گرمی ظاهر  
 باشد آب غلبه و آب انار ترش و طنج سماق و کل سرخ و  
 نار پوست و حرطب و حبت آلاس و کرنازد درد مان میگرداند  
 بدان مضمضه و غرغره میکنند و آب شحم خرفه و آب کسنه و آب میوه  
 میخورند و در وکلنا ربکا میدارند بدین صفت کلنا رشت درم  
 شب یازده چهار درم زعفران و دو درم کافور و نوشادر از هر یک  
 یک درم بگویند و به پزند و ملاذه را بدان بردارند و اگر حرارت  
 نباشد آبک و نوشادر از هر یک یک درم بگویند و به پزند و ملاذه بدان  
 بردارند و شب یازده چون در وکلنا ربکا بردارند و قسط با نوشادر  
 کوفته در مال حاصل کنند و بدان غرغره کنند که از زبان اگر سبب  
 باشد علامت است که اسهال افتاده باشد یا تهیای محرقه باشد  
 یا چرمهای ترش قطع بسیار خورده باشد علاج بیشتر خرد طنج حلبه  
 اند

و طنج

باید که در وقت  
 خوردن اینها  
 از خوردن غذای  
 دیگر اجتناب  
 کرد

و طنج آنچه غرغره کند و چرمهای کردن و بنا کوش بر دهن نفیسه میمالند  
 و اگر سبب استرخابا باشد علامت تری و سباب آن ظاهر باشد  
 علاج آن چون علاج فالج و اسهال با یاره قیصر و قویا  
 و مال اصول بکار دیش و هر روز زیر زبان بنوشاد و غفل  
 و عاقر قرحا و خردل سوده مالیدن در آونگیش و یوچم کلنی علامت  
 آن باشد که در حلق سوزش باشد و آب دمان ناخوش و قوی علاج  
 سرکه و خردل و حلتیش با سرکه و نمک غرغره کنند و شویتر و خردل را  
 و بکلی در دمنه و اگر مبعده فروخته بود در دمان که کرم از روده  
 بکار دارند و چون دیوچه پخته و طنج سماق و بلوط و غیر آن  
 غرغره کنند حناق اگر علامتهای خون غالب باشد فصد کنند  
 زیر زبان بزنند و بر ساق حجامت کنند و در اول برت بخورند  
 زمان غرغره کنند صفت لعوق زمان بگیرند انار ترش و شیرین  
 بر در در آب پزند و بگویند و بفشارند و آب بکشند و شب  
 سوده و مال و وکلنا را کوفته و بچته بر آن آب انار نهاده و

باید که در وقت  
 خوردن اینها  
 از خوردن غذای  
 دیگر اجتناب  
 کرد

باید که در وقت  
 خوردن اینها  
 از خوردن غذای  
 دیگر اجتناب  
 کرد



و بقوام آورند و بدان غرغره کنند و اگر در صعب باشد شربت  
 و شراب بنفشه غرغره کنند و روز دوم با کشمش تر و میوه غرغره کنند  
 یا با آب عنب الثعلب میوه دروی حل کرده و اگر ماده بلغمی باشد  
 با صلیباتی بدیده آید غرغره بطنج حله و دیگر کشمش و میوه ترش میوه  
 با خیار شنبه دروی حل کرده باروغن کاد که شته غرغره کنند  
 و هرگاه که کش ده شودیم بر آید آب کرم باروغن بنفشه یا روغن  
 کاد و پانزده و بدان غرغره کنند تا پاک شود پس بطنج سماق و  
 مانده آن چرمای قابض غرغره کنند نافع آید یا ششم در کام  
 و زله و سرفه و شومه و ذات الریه و ذات الجنب و ضیق  
 علامت زکام کرم کش که در پنی آب رقیق آید و منقذنی است  
 علاج شراب خشیش و کشاب با عنب پستان و شحم خشیش کوفته  
 و میوه ترش یا یکلاب سود دارد و باقیه بر که فرغ کرده و در  
 کردن سود دارد و صندل و شکر و برک مورد و دود کردن و اگر  
 فصد کردن و اگر ترله و سرفه کند بنفشه پرورده در آب باقیه یا در کشاب

یا در آب

یا در شراب زوفا نرم بدینند و جب السعال نرم در دهان میدارد و  
 که سرفه باشد فصد کنند و آزا که زکام و ترله بسیار شد استراحت بخت  
 قویا و هر باید که مایه سود دارد در شکام و ترله سرد علامت آن  
 که ماده که در پنی زود آید به شوری خود و غلیظ باشد علاج کاد  
 کرم کرده بر سر می نهند تا حرارت آن بقدر دماغ رسد و سنگهای کم  
 کرده در شراب فکند و بخار آن به پنی بر کشند و قط و شونیز و عود  
 و لادن هر که ام که باشد و در میکند و شحم کتان بریان کرده و کوفته  
 با اندک فلفل و انگبین رسته اندک اندک میهند و شونیز بر که کرده  
 و بریان کرده و کوفته پیوند و شراب زوفا خرد دهد با میوه چون  
 زوفا تمام و در کشاب و پنجه سبی و مویر منقی و شحم بادیان می پزند  
 و با عسل میهند و کلنگین عسل در شراب زوفا سود دارد و سرفه  
 کن را هر باید که شحم بادیان و شیر بکوشانند تا بقوام آید و بکوزند  
 و طعام کوسن آب و طنج کنند و باروغن بادام و شکر یا عسل یا فانیه  
 و پنجه خشک و مغز بود دارد صفت شراب زوفا مویر منقی

یا در آب



در پنجه خشک از هر یک پست عدد جله و ششم کرفس و ششم بادیان و پنجه  
 برسیا و شان وز و فاشک پنج درم پنج سوس و دو درم زراوند  
 مدحج نیم کوته سه درم فم سیون پنجم درم همه را در دمن آب بپزند  
 تا به نیمه باز آید بپالایند و هر بار مدد چهار اوقیه با مچون زوداد  
 دهند صفت مچون زوداد رت سوس و پرسیا و شان از  
 هر یک ده درم قودمانا و فلفل از هر یک سه درم مغز بادام تلخ و  
 زراوند مدحج و ششم انجیر از هر یک پست درم همه را کوته و پنجه با بکین  
 برشته شربتی سه درم صفت حب استعمال کرم رت سوس و فلفل  
 و ششم بادیان و ششم کرفس و پرسیا و شان و غاف و غاریقون  
 از هر یک یک درم مغز بادام تلخ پنجم درم فانیه صفت درم برشته حب  
 کنند چنانکه رسم است و دایم در دمان میدارند بر آمدن خون  
 بر فم کل از منی کل محتوم در عصاره برک لسان الحمل یا در عصاره  
 برک خرفه و ششم لسان الحمل کوته مقدار دو درم با عصاره برک آن  
 میدهند در حالی که خون آمدن آغاز نهد فصد کنند و اندک اندک

مقدار

مقدار قوت خون پرون کنند و کرج پاک کرده شسته در آب بپزند  
 تا آب غلیظ گردد و مقدار یک درم کند رسوده با آن بدهند به شربت  
 و صفوف الطین و سرطان زهری در کشاب پنجه میدهند و غذا با  
 دارد با خنک در کار دارد <sup>خرد</sup>  
 بزه و از نشاسته تنک لفس علاج اوریا صفت و پرنیز از  
 هر یک ترک نمایند و از خواب بسیار و شربت سنگین از هر یک اسفیل  
 و گاه گاه کشاب با اندک فریون و حب از شاد کوته مقدار نیم درم  
 با انگبین در دغن بادام با مقدار چهار دانگ زراوند مدحج با  
 فانیه برشته هر بار مدد مقدار چهار دانگ بدهند و چهار دانگ  
 سکنج در آب سداب حل کرده و شراب زودادی کرم و مچون زوداد  
 سود دارد و حب استعمال کرم پوسته در دمان باید دشت و سقر  
 بخت غاریقون باید کرد صفت حب غاریقون غاریقون چهار دانگ  
 و ششم حنظل و دو دانگ رب سوس نیم درم کثیرا نیم درم حب کنند نشه  
 دیگر غاریقون و ترب سفید از هر یک یک درم رب سوس و ایا قهقرا  
 و فم سیون از هر یک دو دانگ شربتی سه درم حب استعمال رت



سوسن پنجم فلفل و رومانا و مغز بادام شح از هر یک دو درم حلیت  
یک درم در ماء الحسل برشند و بکنند ذات الریه و ذات الجنب  
و شوصه ذات الریه آماس شش باشد علائقش تب کرم و تکلف  
و سرخی رخسار و کراسته سینه و نفث باکفل و ذات الجنب برسام باشد  
یعنی آماس پهلوی سینه و شوصه آماس حجاب و عضله های آن  
یا آماس معالیه جگر یا آماس معالیه پریز علامتهای آن تب کرم  
و دشواری دم زدن و درد خنده علاج نخست فصد باید کرد  
و ماء الشیر دادن با شراب نبغه و روغن بادام و بران جشار  
کردن تا چهار روز و اگر نفث آغاز کند اندر ماء الشیر غناب و  
پستان و مویز منقی و انجیر بستی و پنخ سوسن و نبغه پیاده انداخت  
و اگر نفث دشوار تر و کمتر باشد پنخ زود فاد منه صفت غناب  
پست عد و پستان پنجاه عدد نبغه معث و درم پنخ اصل سوسن  
ده درم اصل خطمی پنجم خطمی پنجم مویز منقی ده درم کشکج  
و درم پنجم چنانکه رسم است و با شراب نبغه میهند یا با کشکج

و ضامی

سوسن پنجم فلفل و رومانا و مغز بادام شح از هر یک دو درم حلیت  
یک درم در ماء الحسل برشند و بکنند ذات الریه و ذات الجنب  
و شوصه ذات الریه آماس شش باشد علائقش تب کرم و تکلف  
و سرخی رخسار و کراسته سینه و نفث باکفل و ذات الجنب برسام باشد  
یعنی آماس پهلوی سینه و شوصه آماس حجاب و عضله های آن  
یا آماس معالیه جگر یا آماس معالیه پریز علامتهای آن تب کرم  
و دشواری دم زدن و درد خنده علاج نخست فصد باید کرد  
و ماء الشیر دادن با شراب نبغه و روغن بادام و بران جشار  
کردن تا چهار روز و اگر نفث آغاز کند اندر ماء الشیر غناب و  
پستان و مویز منقی و انجیر بستی و پنخ سوسن و نبغه پیاده انداخت  
و اگر نفث دشوار تر و کمتر باشد پنخ زود فاد منه صفت غناب  
پست عد و پستان پنجاه عدد نبغه معث و درم پنخ اصل سوسن  
ده درم اصل خطمی پنجم خطمی پنجم مویز منقی ده درم کشکج  
و درم پنجم چنانکه رسم است و با شراب نبغه میهند یا با کشکج

و ضامی از بابونه و کاردجو و پنخ خطمی و پنخ سوسن و نبغه و روغن بادام  
و موم صافی بر آن موضع نهند و غذا بسوسن آب باروغن بادام  
و شکر و سقز و پنخ غناب و آئوی سیاه و لسان الحمل و پنخ  
سوسن و پنخ خطمی و پستان و ترکپین و غلوس خیارشور بکنند  
نافع آید نشاء الله تعالی باب هشتم در بیماری های دل که حر و علامت او  
تشنگی و خفقان و رحت یا فتن از هوای خشک و آب سرد  
علاج اگر علامت خون پند از دست چپ رک با سلیق بزنند  
و شراب حماض و ترنج و شراب سیب و آب انار ترش و ترنج  
و آب خیار ترش و قرص کافور و شراب صندل و منه و صندل  
و کافور و عصاره آبله و سیب بر سینه میهند پراهن بصندل و  
کلاب آلوده پوشند و شربت ها و اقراص خشک با اندک غفران  
و لسان الشور سازند و اگر تب نباشد دودغ ترش سودمند باشد  
خاصه با اندک جلا شیر و کل در منی و کشنیر خشک سردی مزاج  
رنگ روی چون رنگ در زیر باشد و تا زکی و رویش رقیق باشد



و گرانه و گرانه شراب ریخته مقدار معتدل و پخته و دواء المشک  
 مشرد و یطوس و تریاق بزرگ و تبدیل المزاج و نوشته دارد و جوار  
 غیر بکار دارند و اگر تری غلبه دارد خشکی فرماید یا مسهله دهند  
 پس ازین دیگر شرابها دهند سوء المزاج خشک در دل علامت آن  
 خشکی دمان و تشنگی و پخا پله و لاغری شدن و بیطاعتی در حرکات  
 و باشد که سرفه خشک بدیده آید و پمخ ریخ و غبار و در وقت کشیده  
 علاج چون علاج تب دق باشد و شیرخ و کشاب و آب انار  
 شیرین همه بار و غن با دلم میدهند و روغن بنفشه و روغن کدو و زیتون  
 و پهلوانی مالند و در آرنج می نشاند چنانکه در علاج دق یاد کرده  
 آمده است با بشتیم در بیماریهای درد معده کرم علامت آن  
 تشنگی در حث یا فتن از شرابهای سرد باشد علاج اگر اندر معده  
 گرانه باشد قی کند با آب کدو و سکنجین و کشاب سکنجین تخمیه  
 و از پس قی سکنجین نفعی دهند و شراب انار و شراب ریواج  
 و شراب لیمو و شراب سماخ و ترنج و شراب صندل و اگر ماده اندر معده

در شراب لیمو و شراب سماخ و ترنج و شراب صندل و اگر ماده اندر معده

معده

معده باشد و قی معتدل باشد اسهال کندی بطبع بلبله زرد در استرا  
 بهم رفته مقدار درم سود دارد و مارا را مانین کشت موافق باشد  
 خاصه با شربت در معده سرد علامت او آن باشد که گران  
 زود از بدیده آید و اگر روغن ترش و باد و در شکم تشنه شدن علاج  
 اگر اندر معده گران باشد تحت قی کند بطبع شبت و سکنجین  
 و مانند آن پس چنگرت ایا ره میخورد و اگر با اسهال قوی تر  
 حاجت آید حباصه صغیر و دهنه و بر باد و اما الاصول دهند  
 بار و غن با دلم شج و سکنجین را در کلاب کرم که در وی خود و نفع  
 و مصطکی جوشانیده باشند و کون و فلاف و بنجر نیادند و یقون  
 و پنچس پرورده و دواء المشک و مشرد و یطوس و تریاق بزرگ پس از  
 اسهال سود دارد و میسر و جوارش خود و اقوام الورد موافق  
 بدین صفت کل سرخ سه درم خود خام و مصطکی و سکنجین و زعفران  
 و سیخ و در چینی و فستقین روغن از هر یک یک درم همه را بکوبند و  
 شراب کهن برشند و اقوام کنند و از کیمشال بر باد و کیمشال



برشته و بدنه و از زبر او طنج اینون دهند و ضماد از سعد و سنبل  
و مصطکی و قطب الذریره و از خرد و نشین بر شراب و عصاره آبله  
سرشته بر معده میهنند در روغن مصطکی میمالند ضعیفی قوت شهوت  
طعام نابود بر باد در ریاضت معتدل و از پس ریاضت کرم باد  
مالیدن سرخ پرورده و زنجبیل پرورده و پازیر که و سیرب که شهوت را  
بکینانه و شراب پودینه که از آب انار ترش کنند و سکنجبین  
دست جو با سرکه و آب شهوت محرور بکینانه و ماهی از شهوت  
بید گردد و بوی زره بریان و بوی مرغ بریان کرم و بوی نان  
خانک کرم شهوت بید آورد و اگر حاجت آید گاه گاه ایاره فقرا  
دادن سود دارد شهوت کلبی ابن علی است که هر ساعت مردم را  
طعام حاجت آید و سبب آن در شیرتخا لها سردی معده با و علا  
آن و علاج آن یا دکرده آمده است و باشد که سبب آن پسری  
سودا باشد که بغم معده آید علاج این فصد بسلیق و اسلیم باشد  
و جوارش خوری بکار دیش و اسفراغ و دیگر علاجه از علاج

برای

برای کزیده دکاه باشد که سبب سردی معده زلزله دماغ باشد  
و علاج آن ایاره فقرا و قوقا یا خوردن و علاج زلزله چنانکه یا  
کرده آمده است جوع بفر این علت پشتر از پس شهوت کلبی باشد  
و از کرسنگ همه اندام باشد چنانکه همه اندامها بخنداجا جمتند  
باشد و معده غذا نخوابد علامتها تحت شهوت کلبی و  
بوده باشد و قوت ساقط شده دکاه گاه غشی فته دکاه باشد  
که سبب غشی بغم زجاجی باشد فم معده را تخک کند و مزاج آن  
تباه کند و قوت جاذبه را بطریق اهرقا از کار باز دارد و شهوت  
باطل کند و بدان سبب نه احما کرسنه مانده و قوت ساقط  
کرد علاج مشکل گردد از بهر آنکه به تنقیه معده و اسفراغ حاجت  
آید و ضعیف قوه از آن باز دارد و این علت مردم سرد مزاج را  
و کانی را افند که در ریاضت نکرند علاج بوی سبب دانه  
و امرو و عود و مشک و رسک و شراب ریکانه اندک زیره  
دردی افکنند یا حب الاس و اگر حرارت حادث شود بوی

بوی سبب دانه



کلاب و کافور سود دارد و بوی برغانه بریان و بره بریان و مرغ بریان  
 و بوی نان خانگی کرم شهوت را بجنباند و ماء اللحم و نان در شراب  
 شریک کرده سود دارد و قوت دهد و اگر غشی افتد او را بیدار کنند  
 و رخ را در بشکنند و موی صبیح بکشند و صفالی بزرگ از باجی  
 پفکنند و بشکنند تا آواز شد به درسه و با آوازهای قوی چون  
 آواز طبل و بوق ناکاه در دهنه او را بیدار کنند و چون بهوش  
 باز آید اندکی ماء اللحم با اندکی شراب ریخته در حلق او بچکانند  
 و ضامدی از لادن و سک و سعد و سنبل و مصطکی و عود و عنبر و آب  
 برک مورد و آب سیب بر معده او نهند آرزوی کل خوردن  
 و مانند آن سبب آن اخلاط به باشد در معده علاج قی با فیه  
 و ایاره قی را بکار باید داشت و شراب نسنتین و هر باده و مقداری  
 مصطکی و زیره و ناختوا و بنجینه و با کلشکر بخورند و ز پس طعام نبرد  
 لختی بنجینه و کلشکر و این عارض زن آبش را آتش او را قی نماید  
 فرمود و ایاره بکار باید داشت و شراب نسنتین و هر باده و مقداری

باید کرد

باید کرد و ز پس قی معده را بکوارش عود و میبه قوت دهد و قی  
 امثال آن آنچه سبب آن ماده غلیظ باشد اندر فم معده عادتها  
 و تهرهای که شسته بر آن کواهی دهد علاج قی باید کرد با آب  
 و ترب و سکنبین و آب شبت و لوبیا ی سرخ و انجیران  
 و جند پد تر بوئیدن و کنه در سن و زیره و ناختوا و سحر و پود  
 خائیدن و در طحاها بکار بردن و بنجینا و کون و قنداق و قون  
 و تریاق اربعه و تریاق بزرگ سود دارد لکن ز پس قی کردن  
 معده را با یاره قی را پاک باید داشت پس آن سحرها بکار  
 داشت فوای خشک علامتش آن بود که ز پس سحرها غذا افاده  
 باشد علاج شیر تازه و کشاب بار و غن بادام و روغن نفشه  
 و شکر و آب انار شیرین مالیدن و ضامدی از نفشه و خطمی و خایه  
 نیم برشت و کشاب غلیظ دادن منش کشش و قی کردن  
 بسیار اگر سبب ماده صفرا باشد لختی دمان و تشنگی پوسته  
 و اگر ماده بجمی باشد تشنگی و تلخی دمان نباشد لکن دمان پر



میشود علاج قی باید فرمود بسکنکین شکری و آب کرم و اگر قی شود  
 کردن ایاره قی را و سقونیا باید دادن و از پس شفاغ آب اند  
 ترش و شیرین دادن و شراب غوره و ضماد از صندل و لادن  
 و شک و کل سرخ و کافور و آب برک مورد برقم معده نهادن  
 و قی بلخی را ایاره قی را بسکنکین علی سرشته دهند پس شراب  
 پودینه و طبعه بکار دارند همیشه هرگاه که حس آن بیاید که طعام  
 در معده تبا میشود قی باید کرد و معده را کرم باید داشت و روغن  
 مصطکی و مائده آن مایه دیوسته بمورد و مانند آن پوشند و تکلف  
 کنند و بر کسک کون و اقواس خود بکار دارند و مردم حذر ضماد  
 صندل و کل و مورد و آب و سیب و کافور سازند و بر معده نهند  
 پس از آنکه قی کرده باشند از دجواب مورد تر برشته و نان خشک  
 بر که زغار کرده ضمادی نیک است و باب انار ترش و آب سپ  
 ترش کوبی سود دارد و اقواس کمر و اقواس حب الاس و اقواس  
 رسن همیشه را باز دارد و من فلونیا ی روحی را دادم در حال  
 اسم بولش  
 لودش

سودا ش صفت اقواس عود و پکرنه و قنقل و کباب از هر یک  
 یکدرم مصطکی و سنبل از هر یک یکدرم عود خام چهاردرم شکر خد  
 همه شربتی یکشال با شراب سیب یا کله شکر صفت اقواس رسن  
 خواب آورد همیشه را ساکن کند بکرنه و قنقل و دودرم سک یکدرم  
 قند و دودرم رسن یکدرم و نیم مصطکی و افیون و پوست پتخ لفاح  
 از هر یک یکدرم و نیم و این جمله را اقواس کنند ده شربت باشد اگر  
 معده پشتر از غلبه خون باشد یا غلبه صفرا باشد علامت تب کم  
 و درشتی زبان و پیش کشتن و اگر صفرا غالب شود و زبان تلخ  
 باشد و تشنگی صعب علاج اگر خون باشد تحت رک با سلیق بزنند  
 و آب انار دهند و ضماد از صندل و فوفل و آب و سیب و آب  
 مورد و تراشه کدو و برک خرفه و کوک و کنی بر معده نهند و غذا باز  
 گیرند و بر کشاب خنصر کنند و آب با شراب بنفشه و شراب نیلوفر  
 و شراب انار دهند و از پس چهار روز آب کسنی با آب غلبه  
 دهند چو شاییده و صافی کرده و چهاردرم فلوس خیار شیرین و یک



جبه زعفران دردی حل کرده و از پس هشت روز آب کرفس و آب بادیان  
 باین شربت پیا میزنند و اگر طبع نرم باشد بجای فلوکس خیارشبر  
 اقراص طباشیر دهند و ضماد از پس هشت روز از بنفشه و خطمی و برگ  
 عنب الشعلب و بابونه و پنخ کوسن و آرد جودا و کلیل الملک سازند با  
 موم روغن سرشته و لثی زعفران مرکب کرده با خرده ضماد حلیه و  
 لعاب تخم کتان و سعد و سنبل زیاده کنند و اگر آتاس کهن گردد  
 اندر ضماد مقل از زرق و اشن و تخم کرب و مصطکا و حب البیان  
 زیاده کنند اقراص سنبل دهند و مزوره ماشی متفر سازند و سوز  
 آرد باقی و سبوس آب صفت اقراص سنبل بگیرند فحاح اذخر  
 سیلخه کل سرخ ریوند حلی قصب الذریره سنبل از هر یک سه درم  
 اشن یک درم با میفتیج یا کلنگین بخورند و اگر بدان حاجت آید که  
 پخته شود در کند پس از آنکه تب زایل شده باشد و در دما گشته  
 و آتاس مانده شیر تازه میدهند بر ساعت و طبعی انچه و لعاب تخم  
 کتان و لعاب حلیه از هر یک ده درم بهم آمیخته خمر ترش و دود نک

بهر

صبر دردی حل کرده و اگر هنوز تب ہی آید خمر و فلوکس خیارشبر  
 در آب گرم میدهند و بجای آب جلاب دهند و هرگاه که سر  
 کرده باشد و آتاس فرو نشیند و ریم بید آید ماء الحسل و جلاب  
 و هرگاه که پاک شود پکرنه کنند و دم الاخوین از هر یک پنجه درم کل  
 سرخ و کبریا از هر یک دو درم کل از منی سه درم بهم بکوبند و بپزند  
 شربتی یک درم تا یکمشتقال یارب سبب یارب آیه با میفتیج بخورند  
 بتر که در معده بید آید تشنگی صعب باشد و دمان بدهد  
 علاج دوع ترش سر کنند با یک درم طباشیر و یک درم بزرجمهر  
 میدهند هر با مداد و باقی علاج و میدکی دمان باشد باب  
 نیم اندر اسهال و انواع آن اسهال صفرائی علامت آن  
 سوحش اندامها باشد و تشنگی و بر ازریق و زرد باشد که تب  
 آرد علاج اقراص طباشیر بارت آیه ترش دهند هر با مداد و  
 شبانگاه سبغول بریان کرده و کل از منی و صمغ عربی با سر  
 آیه و آب سرد و اگر تب نباشد دوع ترش یا لوده و طباشیر



و بنزدیکی می دهند اسهال صفرا و بلغم علامت او در برز بدید باشد  
 علاج سماق و حب الاس و گرانزد و سک از هر یک یک درم عصاره  
 زرد پندرم بهر کوفته و چغندر حب آتش و ناکوفته و دو درم و نیم شربتی دوام  
 با شراب مورد یا میوه و دو درم تخم لسان اخیل و یک درم نیون بود  
 بریان کرده مار پوست کوفته و چغندر نیم درم دم الاغ و نیم تخم درم این  
 شربت باشد در آب باران یا آب آشکران و میهنه اسهال بلغمی  
 علامت آن در برز بدید باشد علاج حب آتش و دو درم بریان  
 کرده ناکوفته بدیند با آب کرم و تخم خشخاش سفید و کندر از هر یک یک درم  
 نرم بگویند و مقدار یک کف با شراب مورد یا شراب آبی دهند  
 اسهال کهن باز دارد و کندر و مرز عرقان و سندروس و قیون  
 را ستاید بگویند و بکنند شربتی نیم درم اسهال بلغمی باز دارد  
 حب دیگر بگویند و در چینی و قیون و جند پد ستر است  
 و بکنند چون فلفل شربتی بهشت حب و گودکان را و حب  
 حب اسهال سوداوی مزاج سودا علامت او آن باشد

پرمای

چرمانی چرب سودا دارد علاج رک با سلیق یا اسیم زنده و بکنند  
 ناروان بریان کرده و دو درم بهمن سرخ بریان کرده و دو درم  
 بریان کرده ناکوفته و دو درم شربتی سه درم با کباب جگر و یا شراب  
 مورد دهند اسهال دموی احوال کبریا دهند و دو درم طایر  
 سوده در شراب مورد میدهند و دو درم تخم لسان اخیل بریان  
 کرده در آب لسان اخیل یا در رب آب بدیند یا در دو درم حب  
 الاس از تخم پاک کرده و دو درم تخم کل هر دو کوفته و چغندر سفوف  
 اسهال خون باز دارد و خد او نه لوسیرا سودا دارد و طعام لند  
 همه انواع پاچه باشد و زرد و خایه مرغ نیم درم شربت  
 باز کرده بشیره مغز بادام و کادوس پوست باز کرده  
 کرده پشیره مغز بادام بکشد و پاچه بهماق بکشد و گوشت تدرود  
 بناروان بکشد و زرد و خایه مرغ خام با روغن کل پانیزند و  
 در در اسنک مغز و صمغ عربی و سفید لاج بدان برشته و طلا  
 کنند و حمول سازند و شفاف زیر کجا دارند و مغلیا تا دهند  
 چنانکه از ما بعد بردارند



و اگر تب نباشد نان در شیر تازه تریه کرده سود دارد و اگر سبب نیز  
 سرما باشد حب ارشاد دهند با آب کرم و گوگرد با پیر برشته و دود  
 کنند چنانکه رسم است و بکند مغز بربان کرده سه درم با نخل و کدو  
 کنند نیم درم بکوبند و سفوف کنند و برشت کرم و تا به کرانیش سودا  
 باب و هم در انواع قویج قویج آماسی علامت آن تب کرم و تشنگی  
 و احتیاس باشد علاج اگر قوت قوی باشد تخت ک بلیق نبند  
 و اگر حاجت آید رک صاف نیز برشته و آب کاسنی و آب غلبه و آب  
 انار و آب کاکج با فلوس خیار شنبدر و روغن بادام می دهند و بوقت حاجت  
 اگر قدری سقمونیا در این شربت ها حل کنند صواب باشد و اگر شکایت  
 در روغن با بونه حقه کنند و ضا در نفثه و خطمی و آرد جو و با بونه  
 و اکلیل الملک و موم روغن نفثه بر شکم نهند قویجی که از خلط غلیظ  
 و ماده غلیظ علامت خلط غلیظ در دود کرانه کوش باشد و سبب قویج  
 خلط غلیظ از پیش رفته باشد و علامت باد غلیظ در دود باشد با تدریج  
 دیند ارد که روده او را بشقت سوراخ میکند علاج حقه نیز کنند  
 یا نه

یا شباف تر نهند صف حقه که قویج بلخی و بادوی را بکشد به شحم یا  
 و شحم کرفس و اینمون و شحم ثبت از هر یک سه درم در آب پزند و  
 به پالایند و هفت درم بوره بریان و ده درم بایند در وی حل  
 کنند و ده درم روغن کجند و روغن شحم معصر با وی بامیزند  
 و حقه کنند که قویج را در حال بکشد به بکند سکنج ده درم  
 شحم حنظل ده درم سقمونیا سه درم و دود و انک سکنج را با آب  
 سداب حل کنند و باقی به ان برشته و بکند شربت و دو  
 درم و تا تخت بکشد و شیف راه کش ده نکنند در وی سهل  
 نهند و اگر غشایان رنج دارد و سرفه ساهل دهند یا معجون الرجه  
 صف معجون الرجه بکند مصطکا و زنجبیل و قنقل و فلفل و  
 فلفل و جوز بود از هر یک دو درم کوفته و پیچته و سقمونیا و دانه  
 همه را در جلا بکند از آله و شکر کرده باشند برشته شربت و درم  
 صف حتی که زود تر از همه طلا کنند شحم حنظل و درم سقمونیا  
 یک درم مصطکا نیم درم کثیرا و انکا بکند با آب کرفس شربت از کدو



تایک شغال و نوعی قوچ است که آن از آن آتش که روده کرم تولد  
کند و شری ثقل در روده میزند بدن سبب طبع خشک شود و عکاست  
تولد کرم است که گاه گاه در ثقل تری زود آید و قهلباس  
و پختیدن باشد و رنگ روی زرد تر تیره شود و وقت ضعیف گردد  
خود کرسنه گردد از هر آنکه هر چه برد و آید کرم آن بخورند  
در و دما را نرین گیرند بدن سبب پش پاش و دغدغه و غشاش  
بدیه آید و خواب و بیداری به ترتیب نباشد و در خواب آنها  
بر هم سایه دارند من لعاب رود علاج بگیرند شیخ و ترس  
برنگ کباب مقشر و خرس و قنیل از هر یک پنجم ترب سفید مخلوک بپزند  
درم بگویند و بنهند و پنجم ازین جمله با شیر تازه بدهند بر کرسنه  
و نیز بگیرند برنگ کباب مقشر و خرس درم خرم و خرم از هر یک هفت  
درم هر سه بگویند و با هم بپزند و شبانه نگاه بر کرسنه بخورند بخورند  
باید کرم را پاک کرد و اندک دلیس استراخ که مقدر هر روز باید داد  
پنجم آب گاه بخورد و ناشتا تا ماده تولد کرم را پاک کند و نیز

بپزند

بپزند صبر و زهره کا و آب پودینه برابر و سه باره خرقه بدن  
و بردارند کرم آن خود را پاک کند و کردگان را بارک شفا  
کوته بر شکم ضام کنند و زهره کا و قطران و سحر و ترس  
بپزند و بر ناف طلا کنند و شونیر لبر که بایند و طلا کنند  
سود دارد و باب یازدهم در بیمارها مقعد پر دهن آمدن مقعد علاج  
کل سرخ و نار پوست و ماز و و برک مورد و خروب پزند و  
در آن نشاند و کلن روماز و نار پوست و صدف سوخته  
و اقا قیا و شب یانه و سفید لاج همه کوته و پخته بدو موضع پراکنند  
و به بندند چنانکه رسم است و خداوند نزلج سرور دارد و دما  
در شراب قابض پزند و مرز کوش زیاد کنند و اگر مقعد  
که پر دهن آمدیش باشد شراب قابض که در دمای قابض  
در دمی بچمه باشند بشویند و سرب سوخته و شسته بپزند و دما  
کل سرخ و سماق از هر یک پنجم درم و درم و نیم بگویند و بنهند  
و بر آن موضع پراکنند و به بندند شش طریقین بهما شرح  
کرداگر مقعد را کنند



شقاق کوبیده و گاه باشد که سبب آن خشک زردج باشد که کما متنا  
 کرد و بطریقه علاج اگر سبب استلای رگها باشد رک با سلیق چنان  
 و با بعضی بزنند یا بر میان هر دو سرین جگر کشند و اگر آمان حرارت  
 باشد سفید خایه مرغ در دغن کل در نادن سرین بشاید تا سیاه  
 و طلا کنند و اگر حرارت قوی باشد مرهم مقل بکار دارند و مقل  
 و مغز ساق گاو با خیر جوشانیده از بر سر استارت مرهم کنند صواب  
 باشد خارش مقعد اگر سبب خارش کرم خورد باشد علاج آن  
 یاد کرده آمد و اگر سبب کرم نباشد خارش سوزن باشد مقدمه  
 با سور باشد علاج آن یاد کرده آمد رک با سلیق باید زد و بر میان  
 دو سرین جگر مت باید کرد و مطبوخ فستیمون اسفراغ کرد و از طعاجهای  
 سودا ئی پرمیز باید کرد و آن موضع را جو و مغز زرد الوی شلج که مقل  
 در وی حل کرده باشد چرب کرد بوسه سبب این علت غایت خون  
 سودا ئی باشد علاج آن که از خون کرم صفرا ئی باشد با خلیدن و  
 سوزش سخت باشد و آنچه از خون غلیظ باشد خلیدن و سوزش کمر باشد

لکن

لکن کرانه پشتر باشد و باد با سور با غلیظ باشد و در نادن  
 و گاهی بجان زمار و خصیه و قضیب و دانه و گاهی بر شیب  
 کشف بر آید و گاهی بهمال خون آرد و گاهی شکم باز کرد و در پاره  
 چون درد قویج توله کند و گاهی درد اندامها بد آید و از مقل  
 و زدن و سنگام بر خواستن نشستن آرد از می آید و آن را بتاری مقل  
 کوبیده علاج اگر خون صفرا ئی باشد سخت رک با سلیق زنده پس  
 بمطبوخ بلبله و پستان و خیار شنبه و خباب و آلودی سیاه اسفرا  
 کند و اطر فیض کوچک و اطر فیض مقل بکار دارند و اگر خون را  
 باشد و بوقتی معلوم رود باز نشاید دشت آلا که قوت ضعیف شود  
 و هر گاه که خون خواهند باز دارند اقواص کمر باد دهند و چون خست  
 اسجدید و حب مقل صفت حب مقل بلبله کایا بریان کرده بر  
 کادوسی درم کمر با پانزده درم مقل چپ و پنجم درم مقل را در  
 تا حل شود و دارو را بدین بر شند و حب کنند شربت و در درم در  
 پطنج دارو های قابض بنهند و بکیرند تا زود و کرمها زود و اقا قیاد



د اسفیداج رستارت کوفته وچته د آن موضع ر شراب قوی شو  
 د این دار د کرسنه واکر با سور به ان کرمی نباشه هم زخمت رک  
 بزنده پس مطبوخ میمون دهنه و علاج صحاب سودا بکار دارند  
 و طبله پرورده نیک موافق باشد و اگر دردناک باشد بکیرنه هم  
 دیا خلیون در دغن کل دانه کی زعفران دانه کی فون در تخمه  
 برشته و بکار دارند در دیش نه سودمند باشد و با بونه و کلین  
 الملک دانه که زعفران بعباب شخم کتان برشته و برهنه و اگر  
 با سور متع باشد در دیشت کرد در آب گرم نشسته در دغن <sup>و دیش</sup>  
 شخ در دغن کوان شتر طلائکسند پس بکیرنه آب پارخام و پشم  
 پاره بدان صبر کنند زود کش ده شود و در ساکن کرد و تیر بکیرنه  
 شخم حنظل و مغز بادام شخ رستارت بکوبند و پرنه و شیان کنند  
 و هر ساعت یکا بنهند سود دارد صفت دار و نا که با سور زخمت  
 کند و بریزند بکیرنه مار فعی ر د از جایهای که از آب دور باشد  
 و سرد و نبال او را بترند و شکم او پاک کنند و بشویند و پرنه تا قهرا

لود

شود و سپر یا تیل پوشیده دارند پس بر دغن زیت بکنند و بچو  
 تا آب بر دور دغن بماند و دغن را نگاه دارند و طلائکسند  
 کند و او را بریزند آنرا میگوید بر دغن زیت با سور را چر  
 و ایشان بز کوفته و چته بروی کرسنه خشک کند و بریزند  
 صفت دار و نا که با سور را بریزند و بشکنند بکیرنه طبله سیاه و طبله  
 و آله و شیطرح هندی دعا و قرقا و نوشادر و قنفل و دار فلفل  
 و شخم کنند تا مقل رستارت همه بکوبند و بر پرنه و مقل را باب  
 میونج حل کنند و دار و نا بدان برشته و بکنند شری سدرم  
 نافع بود باب <sup>دیش</sup> در چهار پهای جگر جگر کم را علقش  
 باشد و حرارت در جانب رست و موضع جگر علاج رک بلیق  
 باید زدن و سحرگاه آب شخم خرقه و کنگبین دادن و چاشنگاه  
 کشاب بار دغن بادام و از پس چهار روز یا هفت روز آب  
 کاسنی و آب غنبل شعلب دادن و طبع را باب میونج و فلفل  
 نرم دیش و شراب انار و آب انار و شراب زرشک سودمند

زیت زرد



و اگر طبع نرم باشد اتراص طبایر دهند و ضماد از صندل و گل سرخ  
 که وی تر و آب کوک و آب غنبل و آب برگ مورد سازند و اندک  
 مصطکی و دارچینی خالی نکند از جگر سرد را علامت سفیدی زبان باشد  
 و رنگ روی رصاصی و بول غلیظ و سفید باشد و شتهای طعام زود  
 بدید آید لکن و شوار کوزد و بیا بدشت که اسهال غسالی یا بسیاری  
 شوت نشان سردی جگر باشد و سقوط شهوت نشان گرمی و ضعفی  
 علاج ماء الاصول باروغن پسته و روغن بادام تلخ و دودانک جگر  
 کرک خشک کرده و کوفته و دانک ریخته چینی با پنجم کلنگین سرشته نیک  
 سودمند بود خاصه اگر سه با دبدبه دهند از بهر آنکه از جگرهای جانوران  
 هیچ معتدل تر و با جگر مردم علایم تر از جگر کرک نیست و اگر شرب قوت  
 خواب اثنا ناسیاء بزرگ دهند سود دارد و شیر شتر اعلا به اخلاط سرد  
 باز دارد و با سهال پاک کند و سده بکشاید خاصه اگر باندگی بول آن شتر  
 دهند و ضمادی بر سر نهند بدین صفت جگر مصطکی و نستین از بهر آنکه  
 درم کل سرخ نیدرم خود خام و سنبلی و سک از بهر آنکه سردم غفران  
 یکدم

این ضماد را در جگر سردی و اسهال غسالی و بسیاری شوت نشان سردی جگر باشد و سقوط شهوت نشان گرمی و ضعفی

این ضماد را در جگر سردی و اسهال غسالی و بسیاری شوت نشان سردی جگر باشد و سقوط شهوت نشان گرمی و ضعفی

یکدم با موم در روغن مورد برشته و در جگر نهند کحت سودمند بود با  
 یزدیم در پیاریهای سپرز در دیر زرا علامت در جانب چپ  
 و تشنگی غالب و دلیل رنگین علاج رک بلیق زنده درک اسیم  
 از دست چپ و آب کاسنی و آب بادیان بهم آمیخته دهند و آب  
 غنبل و آب کرفس از بهر آنکه دوا دقیده میدهند و اسهال غسالی  
 اصحاب سودا کنند و یاره فقرا و غاریقون از بهر آنکه یک مشال جگر  
 دبدبه دهند و درم غاریقون با دوا قیه سککین سودمند بود و با  
 برزی که دبا آب برگ پدید تر و آب برگ پده که تازی غریب که نیداز  
 هر که ام که حاضر باشد یک او قیه فی کرده با سککین بدهند و برگ  
 پدید برگ بدخش کرده در سایه مقدار دو درم کوفته هر باید داد  
 با دو درم کند رخوف سارجه در دماس ساکن کند در دیر زرا در کوفته  
 کمتر باشد و بول کحت و رنگین نباشد و تشنگی نباشد علاج ماء الاصول  
 باروغن بادام تلخ و چهار دانک تریاق اربعه دردی حل کرده  
 و پنجم شیمون سوده با یک قیه سککین سپرز را پاک کند و شیمون



و پوست بکبر از هر یک برابر کوفته و بچشمه بانگین سرشته پنجم تاج شانه  
 سخت بود منده بود و اشق را بر که حل کنند و متغیر بادام شح کوفته و بر  
 سداب خشک کوفته از هر یک برابر برشند و بر پیر زینهند و بنهند  
 انجیر بر که بپزند و خردل کوفته و پوست بچ کبر کوفته و بچشمه بهم برشند  
 و ضماد کنند و قدحی کنند از چوب کر که طعم و شراب از آنجا نوزند  
 مدت چهل روز پیر کرم و سر در آب که لزد و پاک کند با چهل روز هم  
 در یرقان یرقان زرد باید داشت که یرقان غلیظ است که رنگش  
 در رنگ هم تن بگردید یا زرد شود یا سیاه اما یرقان زرد از فروغ  
 صفرا باشد و پیش از جگر باشد و از سده که در منفه زهره شده و در قاع  
 سیاه از پیرزافه در شرح آن در کتاب فخره آمده است علامتها  
 در یرقان زرد تشنگی غالب باشد و دمان شح و بول سخت رنگین  
 و بول را رنگ بول باشد علاج اگر یرقان محکم باشد هم  
 که باید زد و هم سهل داد اما رک با سلیق باید زد یا سیم لزد  
 و سهل طبع نشین و بیکه زنده و غلبه اجاص و خرمه بپزند

و کرم

و تخم کرفس و تخم کاسنی و تخم کوس و غله یقون و غافق و هتره  
 اگر سبک تر باید فلو س خیار شنبه اند را بپسند کفایت باشد و آب  
 انجین سخت نافع باشد و هر باید او سککین بزوری دهند با آب  
 کاسنی و از پس سککین بچهار ساعت کشاب دهند و در کشاب  
 بچ کرفس و بچ بادیان و بچ کاسنی و تخم کاسنی بچشمه باشد و اگر ب  
 باشد هر باید او سککین ساده دهند با آب کاسنی یا آب تخم  
 خرفه و آب انار ترش و شیرین و کشاب کشم کاسنی در فکته و در آن  
 نشیند و هم اندر آبن و دو اوقیه آب ترب و یک اوقیه شراب سیاه  
 و نیم درم بوره و نان در روی حل کرده بدهند زردی از روی  
 فرو داید خاصه اگر هم اندر آبن بول کند و یک استار که چقدر  
 خشک کرده و کوفته و بچشمه در جلاب یا در مار حل بدهند با یکدرم  
 روناس کوفته و بچشمه با زرده خایه مرغ نیم برشت بدهند یا چهار درم  
 پر سیاوشان و در طبع نیون بدهند زردی فرو داید یرقان  
 سیاه خد او ند یرقان سیاه رک با سلیق زنده یا سیم زنده است



چپ و استرخ باء الجین کند و تپیرش دن سده کند و استرخ بود  
 پاب پانزدهم در استقا استقا سه نوع است لخمی است و سبب آن  
 ماده بلغمی باشد که با خون در همه رگها بگذرد و طبیعت است و سبب آن  
 ماده باشد بادناک که در همه جاش بماند و ز قی است و سبب آن  
 ماده ابناءک باشد که اندر فضای شکم گرد آید و اصل همه نقصان  
 هضم است و بفارسی استقا آب خواستن است و سبب آب خواستن  
 ضعیفی جگر باشد و عاجزی اولاد دفع کردن آب و در شادان  
 باند اهما تا بدان سبب همه تن تشنه بماند و از جگر آب خواهند  
 و بچنانکه جوع لبق کر سکنه همه انداخته بماند که معده طعام خواهد  
 استقا تشنگی همه انداخته بماند که جگر آب خواهد از بهر آنکه جگر  
 آب خواهد و ضعیف باشد آنرا باند اهما شوند و در شاد آب  
 که خورده شود در جگر بماند جگر را سرد کند و آن آب ترشح در فضای  
 شکم جمع شود و مزاج همه جاش تباه گردد و آن علت باشد که بعضی  
 حکم کرده و چگونگی ترشح در کتب ذخیره باید جست اما آن استقا

کابر

که سبب آن گرمی جگر باشد رطوبتها که چشن گیرد و استرخ غنا  
 توله کند چون ادرار بول و عرق آوردن بسیار و همال خون  
 و افراط طمط و بدان سبب تشنگی توله کند و سبب تشنگی رطوبت است  
 که مد و حرارت غیرت مکثین بگذرد و سبب تکمیل آتش حرارت  
 که باشد ضعیف گردد و کیلوس را خون رواند کرد با استقا ادا کند عا  
 اما علت ز قی است که شکم گران باشد و لمس چون مشک پر آب عا  
 طبع است که ناف پر دین آید و شکم به آن گران باشد و لمس چون  
 باشد پر باد و اگر دست بروی نهند آواز طبل آید عا لخمی است  
 که اند اهما آما سیده باشد و هر کجا که نکشت بر نهند دردی نشیند  
 و اثر آن یک زمان بماند و پشتری طبع نرم باشد علاج ز قی بهترین  
 علاج تشنگی کشیدشت و کرسنگ و از دیدار آب و بکار داشتن آن  
 منع کردن و هر دو سر روزی قی فرمودن و هر باید در ریاضت  
 معتدل و در کربا به خشک عرق آوردن و در ریک کرم نشاندن  
 تپه را در رقی کردن و در آب دریا و آب معدنیات چون گوگرد



و آب زنج نشندن و استرخانج غریقون کردن صفت غریقون  
 ده درم عصاره غایت و ریخته چینی از هر یک و درم شکر طبرزدده  
 کلسنه هر باید و یکدرم بدهند و اگر اسهال بسیار کرد باز گیرند  
 و شیر اثر آغای با اندکی بول او سود دارد و آنجا که اثر آغای نباشد  
 و شیر را بعلف پرورند که بدو خیر کنند و هر روز شخم کرفس و شخم  
 بادیان مقده از صند درم در آب برشند و بدهند تا اثر او نیک شود  
 و طعام از زمان بریان بزورین کرده باشد و در خیران شخم کرفس  
 و شخم بادیان و ناخواه برشند و هر روز مقده در دیر ازین نان غایت  
 کنند و اگر ازین نان در نخود آب برشند شاید در حریر و غن  
 شیر کبش یا روغن بسته در بجام و بچشمه شود و در چند آنکه بخورد و کرم  
 از گوشت صبر کند گوشت تیز و گوشت کج شک و گوشت کبک بدهند  
 اندر نخود آب بچشمه و اگر بصورت آب دهند با اندکی شراب پیامیزد  
 یا با آب انار قشنگ کنند و اگر حرارت زیاده نباشد هر یک از آب  
 برک ترب و برک کرفس و برک کاسنی کوفته و فشرده و جو شاییده و کفک

و آب زنج

نیز استرخانج غریقون  
 ده درم عصاره غایت  
 کلسنه هر باید و یکدرم  
 و شیر اثر آغای با اندکی  
 و شیر را بعلف پرورند  
 و شخم کرفس و شخم  
 بادیان مقده از صند  
 و شخم بادیان و ناخواه  
 کنند و اگر ازین نان  
 شیر کبش یا روغن بسته  
 از گوشت صبر کند  
 اندر نخود آب بچشمه  
 یا با آب انار قشنگ  
 برک ترب و برک کرفس  
 و برک کاسنی کوفته  
 و جو شاییده و کفک

بر داشته با اندکی شکر میهند علاج طبعی شکم بچشمه کرم و درم  
 کرم و نمک دار زن و مانند آن و پوست سمور در دبا به پوشیده دارند  
 و ماء الاصول و مهند با چون شد و یقون و کند و زیره پوسته میخایند  
 و طعام نخود آب سود دارد علاج لحي قی کردن در ریاضت معتدل  
 و دماغ را بفرغ و معده را با یار و فیهرا پاک کردن و در آب دریا  
 و آب کو کردن نشندن و آنجا که آب دریا باشد نمک در آب کشند  
 و چند روز در آب بنهند بجای آب دریا باشد بایش نزدیم  
 پماریهای کرده و اعضا تناسل آن علامت آن بت کرم و دانه  
 و تشنگی و کرانی کرده و در شوری کرم دیدن از پهلوی پهلوی باشد و شاید  
 که غیشان رنج دارد و باشد که زبان سیاه شود علاج فصد بایق  
 و کشاب بار و غن با دام و شکر و کم خوردن آب و حقه نرم کردن  
 و خیار شنبدر آب کاسنی دادن یا در ماء الجبن آماس کرده علامت  
 آن کرانی پشته باشد و علامت بلغم و کسلان ظاهر باشد و تشنگی  
 نباشد علاج قی کردن و شراب لتین و کلشکر دادن و حقه نرم



چسبک درک کوزه درک چسبک درک خطمی بسوس مصور و انجری  
 و پرسیاوشان و تخم خیار و خربزه و روغن کنجد ساجن و ضماد از  
 تخم کتان و حبه و تخم خطمی و شبت و بابونه و دشتی و عسل بطن سانه  
 و آن موضع را به پهلوی و پیر مرغ و مغز ساق کا و که شته و اندک  
 مقل و ریانه دردی حل کرده میمالند و طعام بسوس آب عسل  
 و روغن بادام بول خون و نوش آب شستن اگر بول خون از کلیه  
 باشد خون با بول آمیخته نباشد لکن فرده باشد و پاره پاره آید  
 و از خالی خالی نباشد و اندر نواحی کلیه باشد و کاهی الم اند  
 میان پشت باشد و بر آنها فرو دآید و کاهی میان دو کتف آید  
 و اگر از مشانه باشد خون با بول آمیخته ماء و خون رقیق باشد و از کلیه  
 و سوختن خالی نباشد علاج فصد با سلیق و از همه ترنها و  
 شوره ها و تخمها و ترشها پر بریزد و کشاب و شراب بنفشه و شراب  
 خشنش خوردن و اگر با بول خون و نوش و حرارت نباشد  
 بکیند قطره سالیون و تخم کرفس و انیسون و قود و مودرسن و تخم خیار  
 تخم کرفس کوی

بادرنک

بادرنک و تخم خیار و خربزه و تخم کدو و همه بهم کوبند و بمفتحه سر  
 شربی و دردم با ماء الحسل یا ماء الشیر و حلقوزه رستارت بکوبند  
 و در میخچه برشند و بکار دارند و نوش را سود دارد و تخم خیار را  
 بز یا شیر خر قروح مشانه سود دارد و اقراص کا کچ قروح و زخمها  
 سود دارد و سلس البول پرودن آمدن بول باشد و تخم خیار و  
 مردم و سبب آن سردی مزاج وستی مشانه باشد علاج قی کردن  
 و در آب کوه نشستن و روغن سداب مالیدن و شراب لیسون  
 سنج یا خوردن و ماسک البول بکار درش صفت ماسک البول  
 کند رجب الاس تخم محلب مقشر سعد خولجان قرقه و ج رسن  
 رستارت کوفه و پنجه اندر میخچه برشند شربی با ماء و در شنگ  
 سه درم و گوشت رد باه بریان کرده کفته اند سود دارد و علم  
 دیاسپس این غلیظ است که سبب آن گرم شدن مزاج کلیه باشد  
 علامتها تشنگی و پستی از آب و پرودن آمدن در حال که خود  
 شود هنوز رنگ ناکرده علاح آب انار و آب تخم خرفه و شراب



غوره و کشاب و شب و قوت خواب سبب بول اندر آب بخار ریش  
 با شکر و اقراص طبایر بر که و کلاب در دغن کل اندر موضع کلیه  
 مالیدن و محلب بست جو دایه کوفته و برک پدید و برک مورد و کوفته  
 بر نهادن و طعم دوغ و ماش مقشر با سفنج و زرد که کشک  
 در دغن و مانند آن دهند عصارا بول بازگشتن بول را بگویند  
 و سباب آن بازخی باشد یا بسقط یا ضعف قوه دفعه یا بادی  
 غلیظ یا چربی در جری بول گرفته شود چون سکه یا خون فسرده علاج  
 اگر سبب زخمی و سقط باشد رک با سلیق رتند و در آب زن فایده  
 نشاند و در دغن کل میمالند و بول بقا ناپیرودن کنند و اگر حرارت  
 آب غلبه تشعل و آب شخم خرفه دهند و بجهت نرم استغراق کنند و اگر سنگ  
 در جرای بول مانده باشد علاج آن در جایگاهش یا دکرده حی آن  
 و اگر خون فسرده در جری بول مانده باشد شب یا مانده در سر که فغا  
 کنند بکشیانه روز و بیا لایند و شکر بر نهند و قوام دهند و بر  
 با دلد بهمند و دلد و مانگ که سنگ نشانه بریزند سود دارد و اگر سبب

بادی غلیظ

باز در آب بول مانده

بادی غلیظ باشد ماء الاصول دهند یا روغن پدید و اگر سبب ضعیفی  
 قوت نشانه باشد در آب کوکوشانه و بوره در منی در آب کنند  
 و با حلیل فرد چکانند و زهره کا و دونه زرد و نمک آب شخم در چکانند  
 سودمند بود و پیش با حلیل اندر نهند بول بکشاید سنگ در یک  
 که در کلیه و مانند نوله کند ریک که اندر بول بیدار آید جری بول  
 بخار شده و بسوزاند و اگر آنکه آب تا حاشی زرد و زرد و آنچه از نشانه  
 آید سفید باشد یا خاکسری علاج با بزن اندر نشانه و اگر کاه و  
 مانند بر دغن کردم چکانند و از طهای حای غلیظ پر بر کنند  
 و شخم خیار و خیار با درنگ و شخم خرفه و حجر الیهود و آب بادیان  
 و شخم کرفس و حب بقره و چون عقرب دهند و آب ترب کوفته و  
 و مقده کرده درم سر و زرد بهمند نشانه زرد از ریک پاک کنند چرب  
 نشانه علامت آن باشد که پرون آمدن بول با دغده باشد  
 در سبب آید و آن رسوب چون سبوس باشد علاج کشاب در دغن  
 با دلد خوردن و طهای حای نرم خوردن و لعاب دانه آید و شیرین

باز در آب بول مانده



در روغن کل حقه کردن و با حلیل در چکانیدن فوق علامات هرگاه  
که به پشت باز بکشند بجای باز شود و قراقرق روده فرو آمده باشد  
علاج از هر که تا دگر سخت بر میرکند و از پس طعام خوردن آواز بلند  
کنند و چرخان برندارند و آن رسته دارند و اگر دشوار بجای  
باز میشود پشت بچشمه نیکم بر نهند و در آن بر هم فشارند و چون بجای  
نرسد این ضما بر نهند صف آن جو سرد و سحر و ماز و دانه  
بوست و کند و در مزخوش و ریش کشکان و سریشم مایه می کشند  
و بر نهند و اگر شود و از طعام با دناک و میوه تر بر میرکند  
آماس قضیب و خایه اگر حرارت باشد رک با لقی زنده و طحلب و آرد  
جو با کشنیر تر و آب گاسنی بر نهند و اگر حرارت نباشد و صلب باشد  
آرد باقی و صلبه و بابونه و مرغ و پیر بطور طنجیر جنین کشند و بر نهند  
و ضامنا که در کتاب ذخیره اندر علاج آماس پستان یاد کرده  
آمده است اینجا سود دارد در ریش قضیب و خایه تی و فصد با لقی  
کنند و از طعامهای تیز بر میرکند و صبر و کند و غذوت کلان  
و در آید

و در آید سنگ بسایند و بروی بکشند خارش قضیب و خایه تی و  
با لقی کشند و از خرمای بر میرکند و بروی ران بکشند  
کنند یا دیوبه بر فکشند و نشان بر که تر کرده بر روز در کر با به  
بدان بشویند و اگر بسوزاند روغن کل با سفیده تخم مرغ طلا کنند  
بر بالاشدن یا از آب سرد و هوای سرد و خوراکها بدارد و در روز  
یک زمان در آب گرم نشیند خاصه در آب کو که بسیار می کشد  
و دودی بگیرند فریون و جندید تر و سعد دعا و قوت و قوط و  
فصل کوفته و پیچیده و اندکی مشک بتی بر روغن آب اندک  
و بزمار و حوالی آن مالند و از طعامهای تری فرای بر میرکند  
و کون و دواء المشک بکار دارند و ضعیفی قوت مباشرت  
مردم محروم بر چند دارو و بیشتر خورند در آن کار ضعیفتر باشند  
لکن از روغن تازه و جنجوات تازه و از امرود و خود خام غبوت  
کرده قوت تمام حاصل آید و بعضی باشند که از تخم خرد و دی  
کا فور چند آن قوت یابند که عجب دارند و قلیه رستی که در روی  
قلیه جزیره می کشند

در روغن کل حقه کردن و با حلیل در چکانیدن فوق علامات هرگاه که به پشت باز بکشند بجای باز شود و قراقرق روده فرو آمده باشد علاج از هر که تا دگر سخت بر میرکند و از پس طعام خوردن آواز بلند کنند و چرخان برندارند و آن رسته دارند و اگر دشوار بجای باز میشود پشت بچشمه نیکم بر نهند و در آن بر هم فشارند و چون بجای نرسد این ضما بر نهند صف آن جو سرد و سحر و ماز و دانه بوست و کند و در مزخوش و ریش کشکان و سریشم مایه می کشند و بر نهند و اگر شود و از طعام با دناک و میوه تر بر میرکند آماس قضیب و خایه اگر حرارت باشد رک با لقی زنده و طحلب و آرد جو با کشنیر تر و آب گاسنی بر نهند و اگر حرارت نباشد و صلب باشد آرد باقی و صلبه و بابونه و مرغ و پیر بطور طنجیر جنین کشند و بر نهند و ضامنا که در کتاب ذخیره اندر علاج آماس پستان یاد کرده آمده است اینجا سود دارد در ریش قضیب و خایه تی و فصد با لقی کنند و از طعامهای تیز بر میرکند و صبر و کند و غذوت کلان و در آید



باقی دانه کی نخپس باشد خد اوند مزاج معتدل کجاست سود دارد و مرد  
 نیم درم انکزد در پنج زرده خایه مرغ سودمند بود و این باب کتاب  
 ذخیره است باب هفتم در بیماری زنی بسیار رشتن خون  
 حیض سباب آن بسیار خون باشد در تن یا گرمی و تیزی خون  
 یا قه اندر رحم علامتها آنچه از بسیاری خون باشد بغض عظیم باشد  
 و هم تن قوی بود علاج فصد و طعام از سماق و نارودان و عسل  
 و فسد از پاچه پره و گوشت کوساله و شربت انجیر و اقراص کبر با  
 و محول از پشم پاره که آب ماز و گرسنه و بر سر آلوده کنند و آنچه  
 از گرمی و تیزی خون باشد تن ضعیف باشد و خون رقیق علاج  
 تسکین حرارت بشرتهای خشک و غذای غلیظ چنانکه یاد کرد  
 آید از عسل و پاچه فسد و مانند آن و آنچه از قه باشد خون  
 عفن و کنده باشد علاج رک بلیق و مابض زدن و بجا  
 و بطبخ حله و اقراص ککج و بنادق البرز و داندن با زیستادن  
 حیض ناوقت سباب آن یا گرمی خون باشد اندر تن یا غلیظی و

ادی

سردی خون یا ذی بی با ذراط علامتها علامت کمی خون است که  
 پیش از آن اسهال غلظت بوده باشد چون رعاف و عرق آن  
 بسیار و مانند آن و تن لاغر و ضعیف باشد و لون زرد علاج  
 آبرزن نشاندن و غذای معتدل تر دادن چون مایه اللهیم  
 و زرده خایه مرغ نیم برشت و شاد کاجی عسل سردی غلیظی خون  
 است که اندامها بمس سرد باشد و ذی بی از پره باشد نه از گوشت  
 علاج غذای گرم و لطیف و اندک و ریاضت و سحر یا دکن  
 و غلاف و بخون الوج دادن و از طعام زیره و ناسخواره و انکزد  
 و خردل و انجودن بکار و شش احشاق رحم سبب آن نایش  
 مرد باشد عظامی بید آید چون صرع لکن صرع با کفک تشنج و  
 اضطراب باشد و درین علت کفک تشنج باشد علاج مباحث  
 و دغده و عطسه آوردن بکندهش و غلظ و غیر آن و بوی نیلوفر  
 و کافور و بنفشه سود دارد رجا حالی باشد چون بستی و علامت  
 آن پیچ نباشد علاج ماء الاصول با روغن بادام تلخ و روغن

و صندل



پدید آید و شراخ بیا ره میفرود غایتون مرکب و کج خفش دمانند  
 حلی ناپذیر شدن آنچه از بهمن زن باشد سبب ذوبی با ذرات  
 غلبه سردی و تری و تر باشد یا گرمی خشکی مزاج یا بادی غلیظ علما  
 این اسباب پوشیده است و بسیار جای یاد کرده آمده است علاج  
 اگر سبب سردی و تری باشد و با غلیظ مایه الاصول بار و غن بار  
 شح و روغن پدید آید و شراخ کج سبب و تب منتن و بخریا و دوا  
 المشک دادن و پشم تازه بار و غن لبان آلوده یا بنایه شکن  
 آلوده بخوبی بردارند و بخواب و قلیه خشک خورند با توایل چون  
 فلفل و دارچینی دمانند آن و اگر سبب گرمی خشکی باشد علاج  
 کشاب بار و غن با دمام و آب تخم خرفه و آب انار و لحاظ تخم  
 اسبغول و شکر بکار رداشش و طعام قلیه که و قلیه خیار و سفناج  
 دمانند آن و شورای زادن چون دقت آن نزدیک آید هر روز  
 بکر مایه آید و در آبن نشیند و شکم و پشت بر و غن با دمام و روغن  
 بنفشه بآلند و شور بای چرب خورند و در حال و شورای زادن

خرد و حله پزند و مقداری صند درم آب آن به بند بار و غن با دمام  
 و کیمشقال غلیظ در شراب ریخته به بند و عطسه افکنند و بفضول  
 کندش و پنی پزند تا عطسه باز گردد و قوت فرد سو کند و اگر مشیمه  
 بماند یا بچه پدید آید هر روز دوا کرد و دوا و شیر است و است  
 کا و بر شند و در زیر آرد و دکنند چنانکه رسم است میثمه و بچه مرده  
 جدا کرد و آماس ویش رحم علاج آن چون علاج آماس و  
 قرصه شانه باشد خارش رحم سبب آن رطوبتی باشد گرم و شور  
 علاج آن چون علاج چرب شانه باشد رک بسلیق زنده و بر روی  
 ران حجامت کنند و حله و تخم کتان در مایه اصل پزند و پشم  
 پاره بدان تر کنند و بخوبی بردارند کمی شیر اگر چه شیر دینی  
 و خون هر سه بصورت خمافند و تولد هر یک در عضو دیگر است  
 اما اسباب یکا و پیشی هر سه یک است هرگاه که غده در کتیت  
 و کیفیت معتدل باشد و مزاج هر تن یا مزاج جگر معتدل باشد  
 خون تمام و نیک تولد کند و بدان سبب شیر دینی شیر تولد کند



از بچه آنکه تولد بردارد خون نیک باشد پس هرگاه که شیر اندک باشد  
 باید باشد غده اصلاح باید آورد و تدریجاً با غده دل باز آوردن  
 مزاج جگر باید کرد علاج اگر شیر ریزد بود و رقیق سکنکین ساده  
 انار ترش و شیرین و آب شحم خرفه باید داد و طعم فمردار کشت  
 بزغال و کوساله درخ میوه و زیر با و مانند آن و اگر غلیظ باشد  
 سکنکین بزوری دهند و ماهی شور و قی فرمایند و طعم خود را  
 و آب کامه و ترب و مانند آن و اگر اندک باشد کشاب دهند با  
 روغن بادام و کرنج و شیر و حنظل و شور با و شلغم و کدو و سفیاج و  
 مانند آن و کجند پس کرده در شراب ریخته با لایه و پالایه و آن  
 شراب به دهند و پستان بزور پستان کوفته و در دامن  
 پستان علامات کرمی در سردی چنین جای معلوم شده است  
 علاج اگر آماس کرم باشد سرکه با آب کرم پامیزد و بدان تکیه  
 کنند و تخت رک با سبب زنده و سکنکین در روغن گل بهم نهند  
 و اگر دباقی بهم برشند و ضماد کنند و اگر آماس بر دباقی باشد با بونه

کود

کود که در چشمه در آب بادیان و آب کرفس برشند و ضماد کنند بود  
 باب پنجم در ادجاع مفاصل و لغزش در دوا و در اخیل و ادجاع  
 مفاصل و لغزش کرم سبب آن علت ضعیفی عضو در دمنده باشد  
 و بسیاری ماده و فراخی منفذها و در کما علامات اگر ماده کرم باشد  
 آن عضو سرخ شود و کرم باشد علاج اگر ماده خونی باشد تخت  
 رک رنده لکن در ادجاع مفاصل رک اکلی رنده از هر دو دست  
 و در لغزش و در دانه احما فرد و یون رک با سبب رنده از هر دو دست  
 که در دباقی و شربت های خشک دهند پس در سردی مسهل و صغ  
 در دمنده را در آب کرم یا سرد فاس تر می دهند تا در دمی آرامد و در دباقی  
 مسهل با سورجیان دهند و از پس مسهل با در اخیل مشغول باشند  
 که ماده ادجاع مفاصل بدان پاک شود و ضماد تخت در روغن  
 بر نهند پس کرب پس محلل و اگر ماده صفراء باشد استغراق بمطبوخ  
 بلبله زرد و خرمای بندی و تکیه و شربت لایق آن سازند  
 ادجاع مفاصل و لغزش عضو در دمنده هم رنگ تن باشد و کما



نباشد و گرانگه نكنه علاج قی فرمایند و ماء الاصول دهند بار و غن  
 پدید آید و کلنگین و اسفراغ بخت سورجان و حب شیطان و حب نیت  
 کنند و طعام نخورد آب و شور با کنجشک و مانند آن فرمایند عرق  
 الف دردی باشد که سرین فرود آید تا زانو و گاهی بقدم و حوض  
 برسد علاج چون علاج ادجاع مفاصل و لغزش باشد و قی کردن  
 و طعام کم خوردن و از پس طعام حرکت ناکردن و هر بار در ریاضت  
 کردن سود دارد و دوائی رکهای غلیظ باشد که بر ساق پای بید  
 آید و سبب آن فراخی رکها باشد و طعامهای غلیظ خوردن و  
 از پس طعام حرکت و این علت حمالان و نیکانرا باشد در پیشگاه  
 علاج قی فرمایند به لاری که سودا و بلغم فرود آید و در کسب  
 زنند و اسفراغ با آبجین کنند و بطیوخ بشنوند و مانند آن و هر هفته  
 ایاره شفا و غاریقون و شبنون و حجر لاری ترکیب کنند و بدهند  
 و از پس طعام هیچ حرکت نکنند و آب بغیل علی است که سبب آن چون  
 سبب دوائی باشد قدم و ساق پا غلیظ گردد و چون ساق فیصل

لکن

لکن ماده این علت بر خلاف ماده دوائی با از بهر آنکه ماده دوائی  
 عفن باشد و بهر آن سبب متفح شود و ماده این علت از عفت  
 خالی باشد و متفح شود علاج این چون علاج دوائی باشد و پس  
 آنکه اسفراغها کرده باشند خاکستر خوب کرم و چوب کز و زرد حب  
 و سرکین بز و تخم جرجر کوفته بر وزن زیت سرشته طلا میکنند و بدهند  
 بود و مقالات سیم در تب و آبله و حصه و مانند آن بایده است که تب  
 حرارت غریبت که در دل برافروزد و با هوا که در تجویف است  
 که طیبیان آنرا روح کوبند و با خون که اندر رکها اندر هم تن  
 شود و بهر تن را کرم کند بر حالی که مضرت آن در فعلهای طبیعی  
 شهوت طعام و شراب است و مضم آن وقت خویش نشستن  
 در شن و خفتن و غیر آن و اما کرشن و کساریدن تب چنان  
 باشد که ماده فروغ اندر تن گردد آید و حرارت غریزی در مضم آن  
 عاجز باشد و از آن ماده بخی ری بید آید و روح اندر شرابها  
 غلیظ کند تا بهر آن سبب به شوری گذر تواند کرد و به شوری



دم تواند زد و بدن سبب گرم شود و گرمی آن بدل باز دهد و از دل  
 بشریا نه با آید و در همه تن پراکنده شود تب بدیده آید از بهر آنکه هرگاه  
 که سوء المزاج گرم اندر عضو بدیده آید بشریا نه و روح آن محصور او  
 حوالی آن را گرم کند و این حالت تب آن عضو باشد از بهر آنکه بشریا  
 از دل رسته است هرگاه که روح و بشریا نه و عضوی گرم شود گرمی  
 آن اندک اندک بدل باز آید و هوا که در تجویف دل است آن  
 حرارت غریب و آن سوء المزاج را قبول کند و اثر آن در بشریا  
 بهمه تن باز دهد و گرم کند بدین سبب لایحه ای که مبداء حرارت  
 غریب است مبداء حرارت غریب گردد و از بهر این گفته اند تب حرارت  
 غریب است که اندر دل برافزود و با روح و خون که در بشریا نه است  
 در همه تن پراکنده شود و تب بدیده آید و هرگاه که تن از اخلاط بد  
 پاک باشد تب حقیقی یوم باشد و اگر خلطی بد باشد حرارت در آن  
 آید و تبی کند که بدن خلط منسوب باشد و کس ریدن تب چنان  
 باشد که بنی ران ماده که هوا دل که روح است و خون را که اندر

چون علاج انداخته از کوه و از کوه و از کوه و از کوه

بشریا نه

بشریا نه غلیظ و گرم کرده باشد و تب آورده میل بطی هر تن کند و از  
 بهر آنکه گرم باشد لطیف گردد و تخلیص پذیرد و رنده شود و انواع تبها  
 خلطی که از عفوش اخلاط باشد چهار است بلغم خون صفر اسود لکن  
 از بهر آنکه عفوش اخلاط یا اندرون رکها باشد یا بیرون انواع  
 آن تبها است کرد چهار آنکه در اندرون رکها غن شود و چهار آنکه  
 از بیرون رکها غن شود و باز این همه تبها را با یکدیگر ترکیب آید  
 و انواع آن بسیار گردد و آن را در کتاب ذخیره با حقیقت حقی  
 درین تب تکثیر و گران و کسلان و دردناک و در دیگر تبها باشد  
 و اگر صداع و تکرری باشد لازم و قوی باشد و قاروره و بنفشه  
 خوب باشد علاج هرگاه که فایز شود در آخر تب که با به خوش است  
 فایز صواب باشد و زود تیر غده با بد کرد از فروج یا از بزرگاله  
 بکشک جو و سفناج و غوره زرد بلک و مانند آن تب دق بسیار  
 باشد که حقیقی یوم بدق باز گردد و تبهای دیگر نیز بسبب درازنی است  
 و خلط چار و دخطی طیب بسیاری بدق باز گردد و نادر باشد

بشریا نه از کوه و از کوه و از کوه و از کوه



که تب دق باشد بدیه آید علامتها بنفص صلیب باشد و دقیق و متواتر  
 و ضعیف و موضع رک و حوالی آن گرم تر از جای دیگر باشد و چنانچه  
 از حرارت تب بحث آگاه نباشد و چشمها اندر شود و پوست پیشانی  
 بر استخوان کشیده شود و کتفها بر آید و یعنی باریک شود و در دوش و  
 تانگه رنگ ادرود و هرگاه که غذا خورده باشد حرارت ظاهر شود  
 همچون چراغی که روغن یا به و برافروزد و بعضی قوی تر شود و این  
 درست ترین نشانه است علاج تا قوت بر جای باشد و در بول  
 ظاهر نباشد امیدوار تر باشد اما هرگاه که در بستر بیمار خشک بماند  
 و آبریزد و کرم به خوش و آب خاتر در روغن مالیدن سود دارد و شیر  
 زنان با شیر خردادن و بر انداختن و دوشیدن و شراب خنک شیش  
 و کشکاب که دردی که دی تر و بر طرفان تازه جوشانیده باشد با روغن  
 بادام و شکر و شب لباب سببول دادن و در کشکاب یا زاپس آن  
 قرص کافور و شراب صندل دادن و طعمها به تری قرار دهند  
 چون قلیه که و دقلیه خیار و سفناج و ماهی تازه کوچک و خایه مرغ

بیمار است

نیم برشت و زرد و کشک جو و ماش تفتد و پاچه اندر کشکاب پخته  
 و دوغ تازه و مانند آن و نفثه و نیلوفر و برگ پسته و میوه های  
 خوشبو و گل تازه و شامسفرم سرد کرده پیونید و اندوده و چشم  
 اندیشه از خود دور دارد و آب که در آب خورده هندی و آب  
 خیار ترش و آب انار شیرین با روغن بادام سود دارد و تب مطبوعه  
 سبب این تب یا عفونت خون باشد یا بسیاری و گرمی آن علامتها  
 رنگ روی در رنگ چشم سرخ باشد و در کما عمتی و طعام دمان  
 شیرین و حرارت تب حرارت باشد به لذت چون حرارت کسی که از  
 پردن آمده باشد علاج فصد باید کرد و خون داف در خور قوت  
 و عمر و فصل سال پردن کردن پس از چند روز بمطبوخ بلیکه اسهال  
 کردن و تسکین دادن بسکنکین ساده تب محرکه سبب آن تب  
 عفونت صفراء موحشه باشد در اندرون رکها و همه تن یا در اندرون  
 رکها که نزدیک دل و جگر و فم معده است یا عفونت بلغمی شود باشد  
 که با صفرا آمیخته باشد و قوت بلغم شود از رطوبتی باشد رقیق که با صفرا



سوخته پائیز علامتها حرارت آن تب لازم باشد و باطن سوزان تر از  
ظاهر باشد و تشنگی عظیم در زبان درشت یا سیاه یا زرد در دوزخ حرارت  
در آغاز تب فریاد کند و در آخر عرق علاج در تسکین حرارت مبالغه  
باید کرد و هوا خانه خشک دشت و تن بجا می پوشیده دشت تا نسیم بوی  
تازه خشک تنفس بدل بیمار رسد و حرارت تخفیف پذیرد و با نذر و ن  
نگردد و سکنکین ساده و شراب خوره و شراب ریویج دادن حرارت  
دل را بشراب صندل و شراب محاص ترنج و قوص کافور تسکین  
دادن و بعضی غذا آب کدو آب خورزه و آب خیار ترش کشاید  
ریق دادن و اگر با استفراغ حاجت آید فلوس خیار و خمر در طنج خور  
هندی حل کرده دهنه تب خنک خالصه این تبی است که یکروز باشد  
دیگر و زنده و درازی مدت این تب هفت ساعت باشد و پیشتری دوازده  
ساعت و کمتر چهار ساعت و هر چه زود و از دوه ساعت بگذرد و  
چهارده ساعت شود یا بیشتر بدان اندازده از خالصه دور باشد  
و اگر تده پر صواب رود و نوبتها هفت پیش نباشد و باشد که پنج نوبت  
بگذرد.

بگذرد و بسیار باشد که بسبب لطافت ماده یکنوبت پیش می آید و بعضی  
یا بعرق یا با سهال صفا بگذرد اما نبض عظیم و قوی مختلف باشد  
و قاروره سرخ و ناری و رقیق و حرارت این تب سوزان تر از  
تبهای دیگر باشد و سرما که در آغاز تب باشد سبک بگذرد و زرد  
ساکن شود و بیاید دشت که سبب سرما که در آغاز تبها بدید آید  
حرارت تب است که رطوبتی را که باید بگذرد و بر عضلهها و هم تن  
سرما آن تن محسوس گردد و سبب آنکه پیش از تب اگر چه آن رطوبت  
در تن باشد سردی آن محسوس نباشد است که رطوبت در تن  
ساکن باشد نه از حالی بکالی می گردد و نه از جائی بجای میشود و هر  
در تن ساکن باشد اجزاء تن با اجزاء آن خورده باشد و هر دو چیز  
که در یکجای با یکدیگر دیر بماند میان ایشان تشابهی و خورده که  
بدید آید پس هرگاه که کن رطوبت از حالی بکالی شود و از جائی  
بجائی حرکت میکند هر چه که از وی که از قرارگاه خویش بجنبه حجاب  
نخورد که هم اجزای تن با همه اجزاء رطوبت بگذرد و هر چه خود



ازین سردی آن جزو که بادی خنک کرده باشد یا شش کیرد سرما چو  
 کورد و لرزه بدید آید علاج هر بادا و سکنکین دهند سر کرده یا شراب  
 خوره یا شراب ریوج یا شراب آلود روز نوبت در آن حال که  
 سرما و لرزه بدید آید سکنکین با آب گرم دهند تا باشد که قی کنند  
 و ماده صفر برانند و زردا اگر قی نکند لرزه باری زود ساکن شود  
 و هرگاه که تب کساده شود اندکی کشکاب دهند و روز دیگر که  
 نوبت نباشد اما ترش و شیرین دهند با شحم آن کوته و فشرده  
 و شکر برافکنند تا هم حرارت ساکن کند و بقوت شحم و شکر صفر  
 دفع کند یا او را شراب آلود دهند یا شراب مکر با سکنکین تمیحه و سرد  
 کرده با آب خرماء هندی دهند یا اندکی خیار شیر با مقه دریا نرود  
 درم نفیسه پرورده در کلاب شسته و با لوده با مقه ارد و درم بر  
 در آب آلود و شکر و مرزوره از آب خوره یا از آب آلود یا از آب  
 خرماء هندی یا از کشک جو همه پشته با دام مغر و اگر بات صدعی  
 باشد و تا سه طبع را بکفته نرم چوب کردن ادوی بهشیانی که برشته  
 روان

در کتاب

علاج آن که لرزه و سردی باشد

و شکر و مقونیا سازند و تپه پرمای دیگر همچون تپه پر حرقة باشد شط  
 الغب این تب و تب غب غیر خالصه از جمله تبهای است که از  
 ترکیب صفر و بلغم تولد کند و گاه پیش هر یک را ازین دو ماه  
 و چگونه ترکیب آن را حدی شود آن نهاد از هر آنکه گاهی بلغم  
 غلیظ تر و بسیار تر باشد و گاهی رقیق تر و بیشتر و گاهی صفر  
 و گاهی بلغم بیشتر بدین سبب تبهای مرکب را هر یک نامی خاصه  
 میث و شط الغب و غب غیر خالصه است که از ادوی نهاده اند  
 علامتها فوق میان شط الغب و غب غیر خالصه است که ماده  
 شط الغب صفر باشد در طوبت لکن بهم آمیخته و چون یک چیز  
 نباشد بدین سبب نوبت هر یک جدا باشد آن روز که نوبت  
 حرکت صفر باشد تب گرم تیز و آشفته تر آید و روز دیگر که نوبت  
 حرکت رطوبت باشد تب تپه تر و دراز تر باشد و ماده غب  
 غیر خالصه هم صفر و رطوبت باشد لکن آمیخته باشد و چون یک  
 چیز گشته بدین سبب فعل هر یک جدا گانه بدید شوند آید و بسیار



باشد که در شرط لغت و غلبه غیر خاص در یک نوبت دو بار یا سه بار سر را در  
 بدیده آید و باز گرم شود و علامت غلبه هر خطی از اعراض تب توان دانست  
 علاج طریق صواب در علاج این بهائست که تدریجاً گرم کردن طبع  
 دمی و ادرار بول و تدریجاً گرم کردن دماغ و آوردن و پاک کردن  
 نف از ماده تب بچرخای سهله و سبکه و بدان طریق که بیان  
 باشد فزون از تدریجاً گرم کردن حرارت کند و اسهال قوی بعد از  
 بدیده آمدن نفی کنند و در اعراض تب نگاه میکنند با ماده غلبه  
 میگویند اگر تطف با ماده تب کرد در کتاب بخود و تخم بادیان و سحر و زوفا  
 خشک و پودینه و سنبلیله و آنچه در نور باشد در کهنه و پیش از کتاب  
 سکنبین ساده دهنه یا سکنبین بزوری و زرد در حاجت تسکین  
 و آب بادیان کلشکر در وی که هشت و سکنبین ساده غلیظ و شراب غلیظ  
 علی کلشکر با سکنبین برشته موافق باشد و اگر حاجت تسکین  
 حرارت پیش باشد سکنبین شکری دهنه و اگر بزوری کنند  
 تخم کاسنی و تخم کاسنی کنند و اگر خلط خیار باد رنگ زیاده کنند

صواب است

صواب باشد و اندر زده و ترتیب شرابها بر طیب باشد تا بکرم باشد  
 تصرف میکند و میفرایند و میکاوه و هرگاه که اثر نفی بدیده آید اسهال  
 کنند برقی و کلشکر که هشت با سکنبین نیمه صواب باشد و شراب  
 فستق موافق باشد و نیمه گرم تر به با نیمه گرم غاریقون با نیمه گرم  
 سقمونیا در شراب کل مکرر با کلشکر برشته بدهنه و از پس اسهال  
 و ص کل دهنه صفت قوی کل کل سرخ ده درم سنبلیله درم ص  
 پنجه درم تخم خیار قشر و تخم کسنه از هر یک چهار درم شربتی یکمقال و اگر  
 صفرا و بلغم با یکدیگر برابر باشد بکود کل سرخ ده درم مصطکی بکود  
 سنبلیله و درم تخم کسنه پنجه درم شربتی یکمقال بهای بلغمی هرگاه که  
 حرارت بلغمی غریب در رطوبت طبعی اثر کند عفوشت در وی بدیده  
 با طبعی شود و تب بلغمی تواند که علامتها سرما و لرزه قوی تر باشد  
 و پائیده تر از سرمای دیگرها و گاه باشد که پندارد در میان  
 برف است و دیر گرم شود و این نوع سرما از بلغم غلیظ باشد که  
 آن را بلغم زجاجی گویند و طعم دمان ناخوش و فم معده ضعیف



د شهوت باطل و تاسه عشی پساراشه و نبض ضعیف و صغیر معاش  
 نباشد و قاروره رقیق و سفید و باخسرخ و تیره علاج مدت یک هفته  
 سکنکین علی دهنه و کشاب که در وی شکر بادیان و خود کچنه باشد  
 بماء الحسل که در وی زرد فاشه و از پس یک هفته قی فرمایند و از پس  
 یک هفته قی فرمایند و از پس قی کلشکر دهنه با مصطکی و نیون طبع  
 کلشکر سهیل نرم کنند یا ده درم کلشکر و سی درم سکنکین کچنه  
 و بدهنه و تربد و مصطکی و زنجبیل برابر کوفته و پنجه و شکر چند وزن هر  
 شربتی هر شب از یک شقال تا دو درم طبع را نرم کند و بهمانی بلغمی  
 بعضی باشد که بآن لرزه و سرما نباشد اما کساریدن آن ظاهر  
 نباشد و تب و دق مانند آن باشد در علاج این شربتها برانده  
 و لطیف کنند و جرآن دلیری نشاید کرد که اندر تب بلغمی از بر آنکه  
 پیم باشد که لطیف گردد و بدماغ بر آید و سرسام تو لکد کند خاصه اگر  
 صداعی باشد یا دماغ ضعیف باشد و صواب آن باشد که از  
 کلشکر و سکنکین ساده در نکلزند یا سکنکین که در وی بخیج

بادیان

بادیان پخته باشند و این تصرف هم بکیمش مدت توان کرد و قهراً  
 از بهر معنی گفته است علاج الحنجری فی المشایخ لیسه و لا یعبر فیهم <sup>بلا</sup>  
الحنجری و لیسه و لا یقدم علی الشخین الا بعد الاحتیاط  
 و الثبوت و اگر دماغ قوی باشد استقراغ بلغمی ششم حفظ باید کرد  
 و اگر در قبول بماء الاصول و از پس استقراغ قرص کل دادن است  
 ربع روز نوبه روزه گیرند یعنی از طعام و شراب باز بایستد خاصه از  
 سرد و اگر در آغاز تب قی تواند کرد صواب باشد و روز دیگر که از  
 پس نوبت باشد شور با بخود دهنه بگوشت کوسفند و روز دیگر  
 که فردا نوبت خواهد بود کتود آب دهنه با زیره و جوهره مرغ خاک  
 یا بر دغن کاد و هر روز که نوبت باشد با مداد کلشکر یا سکنکین  
 برشته بمدهند و بعد از آن بچند ساعت کشاب دهنه با پنجه کچنه  
 تا اثر بلغم بدیده نیاید استقراغ قوی نکنند و دیگر تدبیرها چون پیر  
 بلغمی باشد آبله و حصه باید داشت که آبله و حصه هر دو یک جنس است  
 و هر دو از جوشیدن خون باشد و لکن ماده آبله خونی باشد گرم



و بسیار دیر تری دارد و ماده حصبه خون باشد صفراء و اندک میل  
دارد و بدین سبب است که بر تری حصبه کوچک است و از پوست بر دیش  
و از بهر آنکه حصبه از خون تپا تر باشد کشته تر است و جوشیدن خون در تن  
مردم کاهی طبیعی باشد و کاهی عارضی و نا طبیعی و آنچه طبیعی باشد چون جوشیدن  
خون که در کان باشد از بهر آنکه خون که در کان چون شیر خام است و خون  
جوانه چون شیر کچمه و رسیده و خون پر چون شیری که قوت او زنده باشد  
در سر که خواهد شد پس بچنانکه شیر خام بطبع در خم بجوشد و کفک در روی  
که از وی جدا شود و شیر کچمه صافی جدا چاره میث از آنکه خون که در  
در تن بجوشد و حاجی بکند از وی و قوامی دیگر که در از بهر آنکه ممکن میث  
که چرخ کرم و تر کچمه شود و قوام گیرد تا بجوشد و هم چنانکه طبیعت و جبک که  
که دندان شیر پیخته و دندان قوی تر بر آید و سبب است که خون اندر تن  
کودک بجوشد و فضل نخستیش که از خون حیض یافته باشد و فضل غذای  
مخالف که از پاره پستی در تن که در کان جمع شده باشد از خون تپان  
جدا شود بدین سبب کم کودکی باشد که او را آبله بر نیاید لکن از بهر آنکه

از بهر آنکه

مراجعا در تپها و هوای هر موضعی و قوت هر شی یکسان نیست و بعضی  
اشاق چنان افتاده شده که مادر او را حمل پس از پاکی بوده باشد  
یعنی پس از آنکه از حیض پاک شده باشد تا بدین سبب ماده تولد  
درشده پاکیزه تر باشد و درشده شدت تر آید و دقت آبله بهر دو کمتر رسد  
و بعضی را حمل وقت دیگر افتاده باشد و ماده تولد او با خلط به  
آمیخته باشد و درشده ناشدست باشد و دقت آبله بهر دو بیشتر آید و آید  
و بعضی را دیر تر و بعضی را زود تر و بعضی را بیشتر و بعضی را کمتر و بعضی را  
خطر ناک تر و بدین قیاس وجب میکند که جوانان را آبله بر نیاید  
مگر جوانی را که در کودکی بر نیامده باشد یا مزاج او اگر تر باشد و غذای  
کرم و تر بسیار خورد تا خون او در طوبت ناک شود بدین سبب ممکن است  
که اگر چه اندر کودکی آبله بر آمده باشد اندر جوانی باز بر آید و هر چه ازین  
نوع باشد جوشیدن خون او عارضی باشد و مردم پر را آبله بر  
نیاید مگر وقتی که بخواهد شود و بسیار کس را در آن شهر بر آید و با هوای  
به و بخار نفس ایشان در وی اثر کند علامتها تب آبله با تاب عظیم باشد



و باد در پشت و باد سرد و کراغانه تن و سستی و ماندگی در رسیدن در  
 خواب در سخی چشم و دمه و خارش بینی و بعضی را سرخ و در دکل و تنگی نفس و  
 کرفش آواز بدید آید و آبله سرخ و سفید یا زرد و اندک و پرکنده امید دارد  
 باشد خاصه آنچه زود تها می پردن آید و زود چکه شود و آنچه پهلوی دارد  
 و در هم بسته باشد و نفس باشد یا سرسیاه و بر سینه دشمن بسیار باشد و اگر در  
 آید ویر چکه شود و خطر ناک و اگر خش بر آمده باشد و تب کند نشود  
 هم بد باشد علاج برگاه که در شهر آبله بسیار باشد که نیا که نیامده باشد  
 فصد باید کرد یا جامت و از کشت و شیرینی و غریب بر نیز باید کرد چون  
 آبله بدید آید بواء خانه را محمل باید داشت و تن بجا می پوشیده و شش  
 و جرم جرم آب سرد دادن و صندل و کافور بویانیدن و سرکه و کلک  
 به پنی بر کشیدن و آب کشیز یا شیح ساق یا عصاره شحم نار ترش و یا ناز  
 و بکلاب سود چشم اندک چکانیدن و سرمه بکلاب تر کرده با اندکی گلاب  
 و چکانیدن سود دارد و اگر حلق گرفته شود شراب خرقه غرغره کنند  
 بآب نج دغذ است جو با عدس آمیخته در آب انار ترش یا در آب غره  
 یا در

یا سرکه که پیره مغز بادام و اگر در سینه درشتی باشد بست در جلاب است  
 و کشاب که از کشک جو عدس مقشر بر نه سود دارد و در حصه لعاب  
 اسبغول و لعاب دانه آبی و کشاب رقیق و آب که و آب خربزه  
 و منه با آب خوره و آب ریواج و آب انار ترش آمیخته و بمچین آب  
 شحم خرفه با این آبهای ترش آمیخته موافق تر باشد و الله اعلم بالصواب  
 نقل چهارم در آما سها و شها و جراحات اما کسی که کم لون او سرخ  
 باشد و کرم و با ضربان و با سوزش علاج فصد و جمت و اسفنج  
 بمطبوخ بیلید یا بواء الفواکه یا با قواص نبشته و طلا از اول صندل سرخ  
 و سفید و فوفل با آب غنبل شعلب و در میان شیا ف یا میثا و حضفر  
 و زعفران و مرد آب کشیز تر و اگر ترسه که صلب شود کشیز تر بکوبند  
 و بارغن کل بسایند و چون مریم کنند و بر نهند و اگر سبب اس  
 زخمی یا سقط باشد صندل سرخ و زعفران برابر با آب کشیز تر شود  
 طلا کنند و ششم پاره بر و غن کرم بر کنند و بر نهند در دوش نه  
 اما سر در گران باشد و کرم باشد و دیگر جای باشد علاج



شب یا نایا با سر که بکنند و آب با سر که پیا میزند و پنبه پاره به دن کنند  
 و بر نهند و به بند و دروغن و نمک مالند و پنبه با آب خاکستر خوب زرد  
 یا خاکستر خوب بلوط بکنند و بر نهند و به بندند و اگر حاجت آید با شکر  
 رطوبت تدک کنند سرطان علاج سرطان چون علاج مایه لیس است  
 آنچه طلا باید کرد بهترین هست که صبر و صغیر و ج درء دن بسایند با کشیز  
 بکنند و خایر اسفند بلغم باید کرد و پر نیز از طعمهای غلیظ بسیار  
 و مرهم و خلیون بر نهادن طاعون آماس کرم باشد سرخ یا سبز یا  
 دبا مورخ صعب و ثور و خفشان و خشی علاج دل را بر آب صندل  
 و قرص کافور و شراب حاض قوت دهند چنانکه در علاج دل کرم یاد کرد  
 آمده است و آن موضع را بسوزانند و خون اندک بکشد و بچین طلا  
 سرد بکار دارند و خسی آماسی باشد که در بن ناخن بدید آید بخت فصد  
 و بندر البیج و ایون بر که بر کرده بر سر آن نهند و خرد بکنند با آب سرد  
 آن پوشند و بر ساعت تر میکنند و سرد میکنند باز پوشند و اگر عمده  
 انگشت در آب سرد نهند صواب باشد و اگر ساکن نشود انگشت دروغن

که نهند

رین بن

کرم نهند و قل را فصد و حجات و اسفند بلغم بکشد و تحت چربی که بر نهند  
 بندر قطونا بر که تر کرده بر نهند و از پس دور و زار و کندم و نان خشک در آب  
 بروغن پزند و بر نهند و ضما و بزرگ در شیر جوشانند و بر نهند شری سبب  
 شری یا بسیاری خون صفرا باشد یا بلغم شور علاج آنچه از خون باشد یا  
 بغوره طلا کنند و آبغوره خورند و چون ساکن گردد کاکلی زنده و طبع  
 با آب میوه و دغما میزدی بکنند و دودخ رتش و آب انار و دودخ کافور  
 سود دارد و اگر مدت آن دراز گردد و درم بکشد زرد و درم ایاره  
 فیهرا بکچین بکشند و به بند و بلغمی را بخت رک زنده پس کلشگر سهل  
 دهند و ایاره فیهرا با ترید و غار یقون و نمک میزدی و همون و هم  
 ترک کنند و به بند و کرباب سود دارد و حمزه و نمک و آتش پاری و کادور  
 اینهمه از جمل شراب و آما سهای کرم باشد اما غله بر شامی خورد باشد  
 در هم پوسته میگرد و پهن با نیشود و با خارش و مورخ باشد چون  
 مورخش کزیدن مورد بعضی باشد که یک شره باشد و باشد که بر ش  
 باشد چون ثولول حمزه بر شام باشد کرم و مورخ و زرد و سیاه شود



در کمری دارد نارپاسی بر آید باشد بر آب قیق با خارش و خارش و خارش  
 از ترآت خورد باشد و میل صلابت دارد از هر آنکه ماده غلیظ باشد یعنی  
 حاج همه یکدگر و یک است تخت تکین صفر کنند با غوره و آب انار  
 که در مطبوخ هلیله با آرمین است و کهنه  
 و آب کاسنی و آب غنبل بمر که و کلاب طلا کنند و حمزه پس از  
 و سهل دادن انار ترش در سر که پزند و بایند و بمر که طلا کنند و دردی  
 نهند و در شب از دوزی سه مرتبه تازه کنند و استوخ مطبوخ هلیله کنند  
 و از ترید و شیمون خالی نکند و در کوفت خارش که نیم خشک باشد و هم تر علاج  
 خشک را که با نه خوش آب و شش باب چغندر و آرد نخود و استوخ  
 با آب بچین و بکند و تخم ریواج و مغز زرد الوی تخم از هر یک ده درم  
 نمک و سیاه کشته از هر یک یک درم بکوبند و پیا میزند و بر که تر کنند  
 و بجزرات برشند و در کرابه طلا کنند سه روز و اگر تر باشد فصد  
 و بکند کندش و درم زراوند طویل چهار درم و هم لقره شانزده درم

از دوز

از دوز به سه درم سیاه کشته و درم بکوبند و پیا میزند و بر که تر کنند و در  
 کل حل کنند و در کرابه یا آفتاب طلا کنند قوبا که هیچ چیز را نگیرد  
 از حمام که پر دین آید که باس پاره بر نکشت پچه و بر قوبا که تا خون  
 شود و بعد خردل کوفته ببالد زرداب سپار از دین آید و خوب قوبا که کوش  
 صمغ عربی کثیر و عسل زرد کوفته برشند و طلا کنند و اگر کشت قوی باشد  
 بکند مازدی ناسفته و در سر کین و بول کا و پزند تا ماز و نرم شود و بایند  
 و طلا کنند و ماز و کثیر و قرا و دت بر که طلا کنند و سحر و شریه اگر  
 سحر خشک باشد که پس کوش بزنند و آن خون در مالند پس برم  
 سرخ طلا کنند و در کفقال بزنند و بر کردن چا می کنند و بکند کثیر  
 خشک سوخته و خال شور کهن و هجا همه بکوبند و با سر که در دغن کل  
 کنند و اگر باشد بکند از زیر سوخته و قنیل از هر یک یک درم زراوند طویل  
 قلع طر صبر از هر یک یک درم بر که در دغن کل طلا کنند و حاش  
 آتش در حال سفیده تخم مرغ با روغن کل طلا کنند پس برم سفید  
 بر میزند بکند سفید اب از زیر و مردار سنگ زرد از هر یک یک درم

قوبا درم

سبب از دوز



پشه خورده

مریکه رم زرد و نه طویل و درم با موم روغن برشته و کهنه ریش بلخی  
 و سقلاخ و شراب خوره و زرشک و شراب ریولاج و شراب یهود و قوص  
 و طلا مرهم سفید اج کنند ریش بلید روغن زیت و شب یا دکنین از هر یک  
 مرهم سازند پلیدر پاک کند و خشک سازد مرهم دیگر کس و خشک نکند  
 رست است روغن مورد و موم چند آنکه کفایت کند مرهم سازند هر چه تازه  
 هر چه هست که تازه باشد و رست باشد بهتر است که هر دو یک درم  
 و نکند از نه که در میان آن آتش چون موم در روغن و خیر آن خشک کنند  
 و اگر چه است ناهموار باشد و کجما دارد بشکافند و شرح کنند پس علاج  
 و دارد دمای رویانده بکار دارند و در خشک بکار دارند و صفت  
 و در خشک سفید اب از زیر مردار سنگ از هر یک یک جز و مرد و دوازده  
 هر یک نیم جز و بایند و بکار دارند و اگر چه است بر رفته باشد زرد  
 مدح در شراب کچمه خشک کرده کوفته و کچمه شود دارد و در ده خون باز  
 دارد بکیرنه صبر کچمه و قشور کند یک جز و خون سیا دشان اند و زوت از هر یک  
 نیم جز و بکیرنه و بکار دارند سرکین اب و سرکین خر و کچمه و دما و شراب

باز دارد

باز دارد خار و پیکان که در عضوی باشد زرد و نه مدح کوفته و با کهنه  
 بر نهند خار و پیکان پردهن آید و اگر کوش را حکم بشکافند و بر روی جرات  
 نهند پیکان و آنچه مانده باشد پردهن آید و مقاله پنجم در علاج شکستگی  
 استخوان و کوفته و فشار دکی و پردهن آید بند از جای خویش بر روی  
 آفتی که از اینها رسد در حال فکندند اما اگر مانعی باشد بجز بر آن موضع  
 بر نهند و خون را به یک جانب کشند و طبع را بکشفه نرم کنند یا آب  
 و مشرد و بطوس دهند یا ریوند چینی در جلاب حل کرده و غدا کشاکش  
 و سفنج و ماش مقشر روغن بادام اما اگر الم بمعه رسد بکین  
 ساده دهند با کبریا و پنج مرجان از هر یک نیم مثقال و بکیرنه  
 شبت پاک کرده و بکلاب کچمه پنجاه درم و کل سرخ درم مصطکا  
 و اقایا و برک مورد و سنبل از هر یک پنج درم جوز استر و صبر و خرفه  
 از هر یک یک درم بآب بار شک برشته و بر نهند و به بندند و اگر  
 الم بکیر رسیده باشد بکیرنه ریوند چینی ده درم لک مغول و بلایر  
 از هر یک پنج درم بکوبند و پزند شربتی و درم با کینین و بکیرنه



صندل سفید و گل سرخ و بنفشه خشک از هر یک پنجم آرد و سرده درم غنجدان  
 کافور نیم درم بکلاب و روغن گل برشته و بر جگر بنهند و اگر حرارت کمر باشد  
 بکیرند گل سرخ پنجم مصطکی سبیل دار چینی از هر یک دو درم برک مورد درم  
 برز و دو درم روغن خیری حل کنند یا بر روغن یا بمن و دار و ماشه  
 بدان حل کنند و بکار دارند و شکستگی و از جای پریدن آمدن بند  
 یا علاج کشیده شش چند آنکه بکای باز آید درست کردن پس لکن کشیدن  
 برقی باید چند آنکه در عظیم توله نمکند و آرزو شده شدن عضور و روغن گل  
 چرب کنند و برک مورد کوفته و چغره بر دی کنند و به بندند و تا سر و زنگنه  
 و اگر آتاسی بر عضو پدید آمده باشد ضماد بر روغن کرکس یا روغن کوس سبیل  
 و روغن شبت کرم کرده و روغن بابونه و روغن سداب کرم کرده پوسته  
 بر میچکانند و دار و دای شکستگی ازین نوع سازند بکیرند پنج انار کروی  
 و ساس مقشر از هر یک ده درم صبر و مرد و خطمی سفید و افاقیا از هر یک  
 پنجم درم گل ارمنی پست درم سفید و تخم مرغ برشته و بکار دارند و اگر  
 بجزری که متر حاجت آید مرزنجوش و اکلیل الملک در این درک سرور آید  
 لکنه

کنند و اگر از بس دردی فزاید بکشند و هایش دهند و باز برقی  
 به بندند تا سر و زنگنه و مقالت ششم در زیت و آبله و آبله  
 و تخم خطم و عاریقون و طنج فشیون و خند او نه مزاج کرم را و طریقل  
 صغیر و طنج طیلله زرد مواض باشد و پنج کزبیرنه و ایاره قهرا دردی  
 حل کنند و عاقر قرحا و زرفون بر بره کاد و بایند و طلا کنند و ساز  
 زکس بالیدن بود و دارد سبوسه خطمی سوده و آرد و بخود برک برشته  
 و بر سر طلا کنند و یک عت صبر کنند پس بشویند و اگر زهر کاد و تخم خطم  
 با این یا کنند موافق تر باشد در از کردن موی بآب چغندر و  
 بخود میثویند و صبر در آب برک مورد تر بایند و طلا کنند و بکیرند  
 صبر کنند پس بشویند و پوسته موی را به آله و طیلله سیاه میثویند  
 و روغن مورد و روغن آله بکار دارند و کلف رک فصال زنده و  
 بمطبوخ طیلله و فشیون اسفراغ کنند و ایاره قهرا بکار دارند و  
 زرنج زرد بآب کشیر تر بایند و طلا کنند و تخم ترب و مغز بادام  
 شح دارد باقی و مغز تخم خربزه همه را کوفته و بر زرداب مصفرشته



طلا میکنند پس از آنکه از کرم پیرودن آمده باشد بهیچ بطیوخ پیلها میزنند  
استخراج کنند و اطر فیل و همچون سنج بکار دارند و بکینه تخم ترب و زرد  
دکنش و شیطج و تخم حنظل خرق فیه و مازیزون مرا حور خردل و تقویا  
رستارت بگویند و پیرنه و برکه طلا کنند در کرم یا آفتاب یا زرد  
آتش برص می کنند و ایاره لو غار یا در مطبوخ شیمون استخراج کنند و  
اطر فیل مایان بکار برند و طلا بهار و دای قوی بکنند صغیش بکینند  
برک مازیزون و خرق سیاه و فلفل و بوره برکه پیرنه و نظرون و ذرا بچ  
و سوسن آبن کف دریا کوته و چته درونی بکنند و بسایند تا چون بپزد  
و در آفتاب طلا کنند چنانکه بکینند پس بپزند و اگر آب بکینند آن را بشکند  
و آب پیرودن کنند و بکینند تا خشک شود باز مباد و بکنند صغیش  
دیگر شیطج نیل شب یا کل سرخ و دردی خمر خشک کرده هم بگویند  
و برکه برشند و بکار دارند و فوه را در آب پزند و پالایند و دارو  
بهین آب حل کنند و طلا کنند پست روز غام روین رنگ این دارو  
رنگ روی روشن کردن بکینند آرد باقی و باقی و در دوزخ است

دیگر

و کثیرا و تخم ترب را کوته همه اندر شیره تازه برشند و طلا کنند و بکینند  
و باید اد آب کرم بشویند و در سبوس کیند و بنفشه خشک بچته باشند  
و شیر تازه و پیر مرغ و پیر بط و مغر شوایانای انار شیرین و زرده تخم  
مرغ نیم برشت و انچه خشک و تخم ترب و کینه و اندکی انکر دونه  
زعفران و اندکی بر خوردن روی را صافی کند و تازه و براز و شمه دار  
بوی اندرهما و بوی عرق خوش کردن بلیون و حشفت و زرد بو  
و یقع او خوردن و شراب ریگانه بوی عرق و بوی همه اندرهما  
ببرد و خوشبوی کند و همچون نوشه ارد که مفتح است بوی دایان  
و بوی عرق و بوی همه اندرهما خوش کند و رنگ روی را صافی  
و معده را قوت دهد و طعام بکورد و آن را پیش از طعام پس از  
طعام بکار دارند طر قیدین پاشنه پای از خاک نگاه باید داشت  
و بکینند مازو و صمغ عربی کوته و چته نرم و بر دغن کنند و بکینند  
یا با پیر بگویند و برشند و در کفک کنند و کاغذی در زیر آن نهند  
تا دارد و دردی خشک شود و این دله و پس از آن بکار دارند



که پای در کما برشته و مالیده و پاک کرده باشد مقادیر معقم در علاج زهر  
 اولاک که دشمنان دارند و همت آنکه ایشان چری دهند که زبان  
 طریق احتیاط است یک در جایگاه همت طعام و شراب که طعم آن کجاست  
 قوی باشد نخورند مثلاً چری که کجاست شیرین باشد یا کجاست ترش باشد یا  
 تیز باشد یا کجاست شور باشد نخورند و دست باز کنند از هر آنکه طعم چری  
 زیانکار در چنین طعامها و شرابها پوشیده شود و پوشیده توان کرد  
 و طریق دوم آنست که آنجا بیکاه که این باشد طعام و شراب نخورند  
 بروند و حاضر شوند از بهر دو کار یک آنکه اگر چری زیانکار در همت طعام و  
 آن بسبب دریا بسبب طعام و درختان بر مردم پوشیده گردد و دوم  
 آنکه چری زیانکار در حال که سینه و تشنگی زودتر اثر کند و اندر که راه  
 راه یابد و بگذرد و قوت آن بدل رسد و طعام و شراب خورد  
 باشد قوت آن چری کجاست بر طعام آید و ضعیف شود از بهر آنکه رکها  
 متی باشد چری بوده باشد که قوت آن با قوت آن زهر بازگردد  
 و طریق سیم آنکه بر سبب احتیاط طعام نخورند کجاست چری خوردند که همت

زهر دفع کند و قوت آن را از دل باز دارد و صفت دارو آنکه از  
 باشد و مضرت بیشتر زهر با دارد و در وی مضرت نباشد بکینه معجز  
 پاک کرده شد و بر کمد لب خشک و نمک درشت از هر یک یکدم  
 از چرخ خشک چند آنکه دیگر چری با بدن بتواند شربت بکوبند و بکشند و شربت  
 یکدم و گوشت قدیده را سو که بازی این عرس کوبند بجای صیت  
 بیشتر زهر با کند و تریاک بزرگ و مشرو و بطوس و تریاق اربعه و تریاق  
 ثمانیه و تریاق لطین همیشه از دندان پس از آن مضرت زهر با دفع  
 کنند است لکن باشد که مزاج هر شخصی بر وقت این معاینه چهار  
 ننگند و مضرت بر خویش نهد شاید کرد و نیز مضرت دیگر نارسیده اما  
 قانون علاج همه زهر باست که هرگاه حس پاید که زهری در قی کند  
 پیش از آنکه در تن بر کینه شود آب نیم گرم و روغن شیر کجاست بخورد  
 و قی کند و طبعی شربت و اندک بورد و روغن سپار قی بیشتر کرد و هرگاه  
 که تمام کرده باشد شیر تازه خورند سپار و اگر از شیر زهر عرقی باشد  
 کجاست نیک باشد و اگر شیر حاضر نباشد مسکه که چشمه بجای آن باشد



و لعاب شحم کتان و پیربط که ششم و شراب شیرین سود دارد و اگر میجو نهایی بر  
 چون تر یاق و شرد و لیکوس و غیر آن سرد را تا توله کند آب سنج دروغ  
 کل باید دارد و بدان قی و نمودن و اگر در خواب شوند نشاید که شست بهتر  
 تپری که ممکن بود بکار باید داشت و اگر طعام خورند بسیار باید خورد تا اگر  
 قی نیفتد بسیاری طعام بر آن چهر غلبه کند و باشد که معده متعادل گردد قی  
 کردن آسان شود اما دار و دما که از بهر جانوران زیانکار و مسموم شیر را  
 که از آن تر یاق بو شسته خوانند گردین همه جانوران را نافع است و مقوله  
 دودرم شحم ترنج ضد همه زهرهاست زهرهای جانوران را پنج بحد  
 پاد زهر همه است و در دوا که طاکسند فقط سفید است و سرخام و شسته  
 بار و غن کا و سرشته و عصا ره سداب و عصا ره کند نا و عصا ره  
 بود نه جوئی و زهره کا و دوز و نمک بهم سرشته ضاد کردن پاد زهر همه  
 جانوران کننده است و الله اعلم بالتصواب تذکرات ۱۲۹  
 اسعد از مطالع کند کان ای که حقیر را بنامه یاد و شاه فرماید و از سهو  
 خط آن چشم پوشیده دارند العبد المذنب العاصی محمد زکریا ۱۳۰۹







432

Ala -  
15.12.48  
M. apcar  
Tehran.





END OF TITLE  
PLEASE REWIND



UCLA Reprographic Service





